

اول دفتر به نام ایزد یکتا

دانشنامهء کرج

(ویرایش دوم)

مؤلف: بهمن ایزدین

با همیاری جمعی از کرجی های اصیل

Encyclopedia Karajica

(Second Edition)

Bahman Izadbin

فهرست کتاب دانشنامهء کرج

- ۱ - فهرست صفحهء ۱
- ۲ - مقدمه مؤلف صفحهء ۲
- ۳ - اعضاء هیأت اساتید بومی صفحهء ۳
- ۴ - شرحی بر دانشمند گمنام کرجی صفحهء ۴
- ۵ - الفبای زبان کرجی صفحهء ۸
- ۶ - لغتنامهء کرج (به ترتیب حروف الفبا) صفحهء ۹
- ۷ - دستور زبان کرجی صفحهء ۱۰۷
- ۸ - ضرب المثل ها و اصطلاحات بومی کرجی صفحهء ۱۱۹
- ۹ - بازیهای بومی کرجی صفحهء ۱۴۱
- ۱۰ - خوراك های بومی کرج صفحهء ۱۴۹
- ۱۱ - مراسم محلی کرج صفحهء ۱۵۷
- ۱۲ - اشعاری منتخب از شعرای کرجی الاصل صفحهء ۱۶۲

این لغتنامه که اینک دست توست
 قدر آن را ارج نه که سهم توست
 این لغاتیست یادگاری از ابا اجدادمان
 هدیهء ناقابلی از دوستان تقدیمتان

معصومه (بهاره) خدری



مقدمهء مؤلف

سرور گرامی

با سلام و احترام؛

اینجانب بهمن ایزدبین فرزند نبی الله با همیاری جمعی از کرجی های اصیل که با ذکر نام ایشان در این کتاب سعی نموده ام تقدیری در حد وسع داشته باشم ، با یاری تکنولوژی گوشی های موبایل هوشمند و فضای مجازی وایبر و سپس تلگرام ، اطلاعات را جمع آوری نموده و در قالب این کتابی که مشاهده می فرمائید تدوین نمودم.

با ادعاهای افراد حاشیه ای یا اینکه بر چه اساسی در تقسیمات کشوری ، استان البرز تشکیل شد؟ و قس علیهذا کاری ندارم.

فقط قلمرو فرهنگی بومی های این منطقه که در حال حاضر شهر کرج در مرکزیت آن قرار گرفته است ، مد نظرم بود. لذا تلاش کردم که طیف وسیع تنوع لهجه ها و گویش ها و خرده فرهنگ های موجود در این گسترهء جغرافیای فرهنگی را لحاظ نمایم.

قله های " کهار " و " ناز " که ریشهء اکثر حوزه های آبرگیری استان البرز هستند منجمله : رود کرج و رود برغان و ... را نماد استان البرز می دانم و " دشت کوه " و " بیج کوه " را نماد شهر کرج.

قطعا کاستی ها یا اشکالاتی بر این کتاب وارد است چرا که : همه چیز را همه گان دانند و ... لذا با توجه به شناختی که از شخصیت والای حضرتعالی دارم ، این نسخه پرنیت پیش از چاپ را تقدیم حضورتان می نمایم. امید است آن را مطالعه فرموده و پیشنهادات سازندهء خود را درج بفرمائید یا با مرقومه ای با قلم توانای خود ، این حقیر را بنوازید.

مستدعی است در شهر کرج ، نظرات تان را به برادر عزیزم جناب آقای جواد طاهری زاده تحویل فرمائید یا از طریق تلگرام به شماره تماس ۰۹۱۲۸۵۷۸۵۷۳

تحویل فرمائید تا سایر مراحل را با لحاظ نمودن موارد کارشناسی شما به پیش ببرم.

بودیم و کسی پاس نمی داشت که هستیم

باشد که نباشیم و بدانند که بودیم

بهمن ایزدبین

اعضاء هیات اساتید بومی**خانم ها :**

لی لی اکبری (واریان)
 ام البنین نریمانی (بیریانچال)
 سوسن نریمانی (دروان)
 معصومه (بهاره) خدری (سپهسالار)
 فاطمه (معصومه) عنابی (واریان)
 افسانه گودرزی (دروان)
 زهرا نیک فلاح (کمال آباد)
 فاطمه ساسانی (دروان)
 سروناز شریفی (ده کرج)
 مرضیه جمشیدی (دروان)
 خواهران افسانه و افروزه کرمی (برغان)
 زهرا سرمدی (سنج)
 مریم رئیسی (سرهه)
 فاطمه سلطان ایزدیین (خوارس)

آقایان :

غلامعلی نریمانی (دروان)
 محمد گودرزی (دروان)
 هادی ایمانی آسرای (آسرا)
 علی خدری (سپهسالار)
 اسماعیل ساسانی (دروان)
 صدرالله خدری (سپهسالار)
 سید یاسین صید (ولایتروود)
 حسن گلگرخی (واریان)
 یوسف نریمانی (دروان)
 محسن کمالزاده (کمال آباد)
 غلامحسین (سعید) اویسی (سرجوب)
 خسرو اویسی (سرجوب)
 روح الله آهنگر (نسا)
 مجتبی زراعتی (کوشک بالا)
 علی جمشیدی (دروان)
 حمید کمالی نژاد (حیدر آباد)
 حمیدرضا مرادی (سرجوب)
 علی شیرازی (سرودار)
 حسین خدابین (خوارس)
 سید عبدالصمد رئیسی (نسا)
 عباس گودرزی (دروان)

ابوبکر محمد ابن حسن (حسین) حاسب کرجی

حاسب کرجی در واقع دانشمند پیشرو علوم کاربردی و مهندس عمل‌گرایی بوده که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری می‌زیسته است. زادگاه وی روستای کرج از توابع ری (شهر کرج فعلی) بوده و پس از تحصیل علوم آن زمان، شاید به دلیل آنکه در آن دوران، شهر بغداد به اصطلاح، پایتخت علمی آن زمان بوده، لذا به بغداد هجرت نمود.

کرجی در مقدمه کتاب "انباط المیاء الخفیه" نوشته: ... هنگامی که به بغداد وارد شدم و دیدم که مردم آنجا از کوچک و بزرگ، دانش دوست و قدرشناس علم هستند و دانشمندان را گرامی می‌دارند، کتاب‌هایی که تالیف کردم در زبان عربی بود و ...

البته حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی (۳۲۹ تا ۴۱۶ ه.ق) در همان ایام سعی در زنده کردن زبان پارسی نمود با نوشتن شاهنامه.

به خوبی آشکار نیست که کرجی، چه مدتی در بغداد می‌زیسته است ولی پس از قتل وزیر بغداد (فخرالملک) که پشتیبان کرجی بود، بغداد را هراسان ترک کرده و در حدود سال ۴۰۳ ه.ق به زادگاه خود (کرج) برگشت. فوت کرجی در سال ۴۲۰ ه.ق و ۳۲ سال پیش از ابوریحان اتفاق افتاده است. متأسفانه کرجی در گرد و غبار تاریخ گم شده بود تا اینکه در سال ۱۸۵۳ میلادی، مستشرق آلمانی به نام وپکه، کرجی را کشف نمود. کتاب‌هایی که از کرجی مانده عبارتند از:

- کتاب "البدایع فی الحساب" که در کتابخانه واتیکان موجود است.

این کتاب نشان دهنده پیشرفت دانش جبر تا سال‌های آغازین سده پنجم هجری است. توسط پرفسور ایتالیایی بنام جورجیو لوی دلاویدا به زبان ایتالیایی ترجمه گشته است.

- کتاب "الکافی فی الحساب" در کتابخانه لوئیس سابات نگهداری می‌شود.

این کتاب دارای ۷۰ بخش درباره اعمال حساب، هندسه و جبر می‌باشد. توسط پرفسور آدولف هوفهایم به زبان آلمانی ترجمه شده است.

- کتاب "الفخری فی صناعه الجبر و المقابله" که در کتابخانه دانشگاه آکسفورد انگلستان موجود است.

این کتاب را با چگونگی محاسبات جبری آغاز کرده و بخشی ویژه این رشته ساخته که در کتاب‌های جبر پیش از او دیده نمی‌شود و به زبان فرانسه نیز ترجمه گردیده است.

- کتاب "العقود فی الابنیه" نیز به نوبه خود شاهکاری است در مهندسی عمران، ساختمان، پل‌سازی، قلعه‌سازی، سدسازی و غیره.

- بزرگترین شاهکار کرجی کتاب "انباط المیاء الخفیه" می‌باشد که اساس مهندسی آب‌های سطحی و آب‌های زیرزمینی، قنات (کاریز) و ... است که نتیجه یک پژوهش کاربردی کاملاً علمی می‌باشد. کرجی این کتاب را به سفارش ابوغانم معروف ابن محمد وزیر و دبیر ویژه منوچهر بن قابوس در ری پس از سال ۴۰۳ ه.ق نگاشته است.

سایر کتب کرجی عبارتند از:

فی الحساب الهند، الاجذار، الاجوبه فی الحساب، مختصر فی الحساب و المحاسبه، الدوز، نوادر الاشکال، فی الاستقراء، الوحایا.

دستاوردهای کرجی در جبر؛

کرجی نخستین کسی بود که جبر عبارت های مشتمل بر توان های بالای دلخواه مجهول را بسط داده است. از دیدگاه او کمیت های مجهول، اعم از اعداد مطلق و مقادیرهای هندسی، می توانند یک "ریشه"، "ضلع" یا "شیء" (هر دو متناظر با x امروزی) باشند یا اینکه به عنوان مال (x^2)، کعب (x^3)، مال مال (x^4)، مال کعب (x^5) و غیره محسوب شوند، که در آن هر عضو حاصل ضرب "شیء" در عضو قبلی است.

کرجی همچنین مشاهده می کند که ۱ عددی است که در همه مراتب مشترک است (زیرا برابر است با همه توان های خودش).

بعلاوه، با هر مرتبه (x^n)، جزء متناظر ($\frac{1}{x^n}$) نظیر می شود که دارای این خصوصیت است که هر مرتبه ضرب در جزء خود برابر با ۱ است.

براین اساس، کرجی طرح خود را در پرداختن به عبارت هائی مانند "مال مال و چهار کعب منهای شش واحد" ($x^4 + 4x^3 - 6$) و "پنج کعب منهای دو جذر و سه واحد" ($5x^6 - [2x^2 + 3]$) بوسیله قواعدی که الگوی آن ها قواعد معمولی حساب برای جمع، تفریق، ضرب و تقسیم و استخراج ریشه دوم (جذر) است، بسط می دهد.

"رشدی راشد" از این مدل بندی جبر چند جمله ای ها بر مبنای حساب ارزش موضعی، بعنوان "حسابیدن جبر" یاد می کند.

دستاوردهای کرجی در آب شناسی؛

کرجی را علاوه بر دانشمند ریاضی می توان چهره ای تابناک در تاریخ مهندسی جهان به شمار آورد. وی در زمینه پیدایش آب های زیرزمینی و راه های استخراج آن ها نظریه ها و روش ها و اختراع های بدیعی داشته است. کرجی جریان آب را از نقطه ای به نقطه دیگر به وجود اختلاف سطح (ارتفاع) بین دو نقطه، وابسته می داند. وی در کتاب "استخراج آبهای پنهانی" در رابطه با چگونگی پیدایش چشمه می نویسد:

... هیچ آب جاری با جوشنده ای (فوران کننده) در سطح زمین یا در شکم آن وجود ندارد مگر آنکه فاصله منبع آن از مرکز زمین دورتر از فاصله محلی باشد که بر سطح زمین ظاهر می شود و جاری می گردد یا فوران می کند، وضع آب چشمه به هیچ وجه غیر از این نمی تواند بوده باشد.

کرجی معتقد بود که آبهای زیرزمینی به سه طریق بوجود می آیند:

اول نفوذ آب های باران و برف در شکاف های زمین طبق قانون میل به مرکز. دوم نفوذ بخار آب و تقطیر آن در شکاف های زمین. سوم صعود بخارهای آب در زمین و تبدیل آن به آب.

وی درباره تولید آب و باران چنین اظهار نظر می کند:

خدا آب را چنان آفرید که بیشتر شکاف ها و رگ های درون زمین را پر می کند و مازاد آن در دریا سرازیر گردد. بنابراین باید منبع و منشاء بیشتر آب ها از برف و باران و تبدیل آب (مایع) به هوا (گاز) و هوا به آب باشد ... موضوع مهم دیگری که کرجی به شرح آن می پردازد تاثیر زلزله در خشک شدن یا پیدایش چشمه های جدید است. وی می گوید:

هنگام زلزله، چشمه ها فوران می کنند و در بعضی موارد چشمه های تازه پدیدار می شود یا آنکه محل چشمه ها از جایی به جای دیگر منتقل می شود. علت این امر آن است که در زیرزمین رگه هایی است که آب از آنها عبور می کند و از چشمه های روی زمین بیرون می آید و خاک هایی که در اطراف این رگه ها قرار دارند سفت (غیر قابل نفوذ) هستند. اگر زمین لرزه هایی که بر اثر خروج بخارهای متراکم شده زیر زمین ایجاد می شوند، با مجرای این چشمه ها برخورد کند و برای آب، روزنه های دیگری که به مرکز زمین نزدیک ترند ایجاد نماید، آب از یکی از آن سوراخ ها بیرون می آید و مجرای اولی قطع می گردد. چه بسا که این بخار مخزن آب های حبس شده در زیر زمین را بشکافد و برایشان بر سطح زمین راهی باز کند و در نتیجه چشمه ای تازه ایجاد شود. این امر بسیار دیده شده است.

• کشف جاذبه و کرویت زمین؛

کرجی در کتاب "استخراج آب های پنهان" خود به وضوح از کرویت و نیروی جاذبه و قوانین تعادل و حرکت که چندین قرن بعد، توسط دانشمندان اروپائی (گالیله، کپلر، نیوتن و ...) مطرح شده سخن می راند. وی می گوید:

زمین با تمام کوه ها و دشت ها و پستی ها و بلندی هایش، کروی شکل است. خدا آن را مرکز عالم قرار داده است که تا ابد با حرکت دائمی خود به گرد این مرکز می گردد ولی مرتبتش بسیار اندک است. خدای تبارک و تعالی جهان را میان پُر آفریده و خلالی در میان آن نیست و برای هر یک از افلاک و ستارگان و آتش و هوا و خاک محلی خاص قرار داده است، که چون از آن جدا شود با حرکت دوباره به این محل بازمی گردد به همین جهت است که اجسام سنگین مانند خاک و آب خواستار رسیدن به این مرکزند و هر چه جسم سنگین تر باشد این میل به مرکز بیشتر است... و همچنین است حال بناها و مکان هایی که از سطح زمین بلندترند که فرو افتادن و ویران شدن آن ها نتیجه همان مرکز طلبی آن ها و کرویت گونه زمین است.

کرجی حصول فرم کروی را عامل وصول به حالت تعادل می داند و معتقد است که هر گونه دوری از شکل کروی، موجب حرکت می شود و حرکت همواره در جهت رسیدن به مرکز و فرم کروی است. از این جهت، او وجود کوه ها و ناهمواری های سطح زمین را عامل و وسیله ای برای به هم زدن تعادل و حرکت زمین می داند. وی در این زمینه می گوید:

.... و خدا، خاک زمین را بسیار گوناگون آفرید. همه این ها برای آن است که سطح زمین را بپوشاند و شکل

کروی خود را بدست نیابد تا از آن پس ساکن بماند و از جریان باز ایستد ...

دستاوردهای دیگر کرجی ؛

در تاریخ ریاضیات ، کارهای کرجی بدان سبب اهمیت دارد که نشان دهنده تنها نظریه مربوط به محاسبات جبری است. او از راه کاربرد منظم اعمال حساب در فاصله (بازه) مبنای تازه ای برای جبر پی نهاد و کتاب معروف وی به نام "الفخری" نخستین شروع جبر چند جمله ای ها بود. کرجی کوشش داشت که عملیات حساب را در مورد عبارات و جمله های ناگویا به کار بندد.

در اینجا به تعدادی دیگر از مهمترین دستاوردهای وی اشاره می کنیم

- به احتمال قوی ، کرجی نخستین کسی است که نقشه برداری زمینی را مطرح کرده است. وی برای هدایت راستا و شیب کف قنات ، روش هائی ارائه کرده که از نظر اصول ریاضی ، درست منطبق بر آن چیزی است که امروزه در نقشه برداری های زیرزمینی انجام می شود و تفاوت اندک آن ها در اجرا ، به دلیل ابزارهائی مثل تئودولیت است که در آن زمان موجود نبوده است.
- ابوبکر کرجی در جبر و حساب ، نوآوری های بسیاری انجام داده است که فقط قبل از او خوارزمی گامهای کوچکی در این زمینه برداشته بود.
- در جبر ، پا را از خوارزمی فراتر می گذارد و به معادلات با درجات بالاتر از ۲ می پردازد.
- اختراع تراز دایره ای و اختراع زاویه یاب و اختراع ارتفاع یاب و اختراع تراز مربعی از دیگر شاهکارهای کرجی هستند.
- معرفی یکی از مهمترین روش های حل مسئله به نام "اصل استقرار ریاضی" که هنوز هم در حل بسیاری از مسائل ریاضی بسیار دشوار، به عنوان یکی از بهترین روش ها می باشد. ولی در کتاب های غربی ، نامی از این شخصیت مهم و مشهور به عنوان کاشف این اصل نبرده اند.

خلاصه بررسی های بعمل آمده در خصوص الفبای زبان کرجی

با توجه به بررسی های به عمل آمده ، از آنجائیکه احتمالاً این زبان ، جزء اولین زبان های ارتباطی انسان ها می باشد لذا برعکس زبانهای دیگر مثل زبان عربی دارای چند نوع تلفظ برای یک حرف نیست. از نظر مخارج الحروف یا همان Phonetic یعنی محل خارج شدن حرف از حنجره و دهان ، پیچیدگی نداشته و کلیه حروف مشابه ، فقط یک نوع تلفظ می شوند. به عنوان مثال :

حرف آ : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حرف "ع" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف ت : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حرف "ط" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف ز : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حروف "ذ ، ض ، ظ" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف س : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حروف "ث ، ص" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف ق : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حرف "غ" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف ه : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حرف "ح" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

ضمناً برخلاف زبان های پارسی دیگر ، در این زبان حرف "ژ" نداریم.

همچنین بعضاً در اثر اشتباه تلفظ ، حرف "ب" را با صوت حرف "و" تلفظ می نمایند. مثلاً درخت بید را "وید" یا "ویدار" تلفظ می نمایند و قس علیهذا ...

بنابراین می توان الفبای زبان کرجی را بدین صورت کلاسه بندی کرد :

آ(ع) ، الف ، ب ، پ ، ت ، ج ، چ ، خ ، د ، ر ، ز(ذ ، ض ، ظ) ، س (ث ، ص) ، ش ، ف ، ق (غ) ، ک ، گ ، ل ، م ، ن ، و ، ه (ح) ، ی

	<u>حرف آ</u>
آزّا = بی صاحب	آبست = حامله، آبستن
آزّا بماند = بی صاحب مانده	آتشدان = اجاق
آزادبر = نام یک روستا	آتشگاه = نام یک روستا
آزاله = فضولات	آتیش پاره = شیطون، بانمک، بازیگوش
آزنگل = درب چوبی موقت، قفل چوبی پشت درب	آجّه = تقسیم چند قسمتی در آبیاری که آب خودبه خود به زیر درختان انتقال می یابد، تقسیم پشم در هنگام کوک زدن لحاف
آژان = پلیس	آجش = لرز
آسارا = نام یک روستا	آجین دوجین = نام یک روستا
آسمان قُرْمِبِه = رعد و برق	آجور = آجر
آسیاب درگاه = نام یک روستا	آخور = محل خوراک دام
آش آرشته = آش رشته	آدران = نام یک روستا
آش اُماج = آشی که با اُماج درست شود	آدم وانشو = غیر آدمیزاد. هیچ شباهتی به انسان ندارد.
آش خامک = آشی که با خامک درست شود	آرتوت = توت آرد شده
آش رُو = آش شُل	آرخالِق = نوعی لباس
آش شیشه = آش روز ششم زایمان	آرداله = نوعی خوراک شبیه فرنی
آش شیلان = آش نذری	آردل = معاون، ملازم همراه
آشکوب = طبقه	آردهه = نام یک روستا
آش لاش = زخمی و ناسور	آردین = رشتهء آش که بصورت دستی از خمیر درست میشود
آغجه واش = نوعی سبزی کوهی بهاره	آردین آش = آشی که با رشتهء آردین درست شود
آغسته = پُر، مالامال	آرسمه = آرواره، فک
آغُل = طویلهء کوچک برای گوسفند و بز	آرُق = باد گلو
آغوز = شیر پس از زایمان، ماک	آریشه = نوعی خوراک با آرد و شیر و شکر مانند حلوا
آفندره = نوعی داس	
آقا = پدر	
آقبانو = نوعی پارچه	
آل = موجودی افسانه ای جهت ترساندن زائو و بچه ها	
آلابیلا = تا به تا، یکی در میان	

آلاله = شقایق وحشی

آلانک = آلونک

آلباخورا = آلو سیاه

آلبالو هَستَک = هستهء آلبالو

آلوچه = گوجه درختی ه کال

آناها = آنجاست

آندَست = آنطرف

آنقوت = ظرف مسی حمام

آویشن = نوعی گیاه خوراکی

آها = بله

آهار = صمغ گیاهی که در پارچه کاربرد داشت.

آهیل = نوعی آرد

آهیلو = نوعی خوراک با پیاز داغ یا رستک داغ،

همراه با زرد چوبه و آب و آرد آهیل

آیگان = نام یک روستا

آیشم میشن = آویشن کوهی

حرف الف

اسپرك = وسیله متصل به بیل	أَبْهَرَك (أوارك) = نام یک روستا
اسپیدار = درخت سپیدار	أَپْسُون = جادو، افسون
أُستَا بدوش = نوعی بازی	أَجَارَه = هویج
استاك = نوعی سبزی شبیه اسفناج	أَجاق كور = نازا
اسكنجك = سكسكه	اجباری = سربازی
اسكنه = نوعی وسیله نجاری و باغداری	أَجوم بُره = ژنده پوش
أُسكول = غار	أُخْلَك = مترسك
أُسكول دَر: پناهگاه های تاریخی در محدوده روستای سرهه که به ۵۰ هزار سال تمدن غارنشینی برمی گردد.	أَرچین = سنگ چین
أُسبو = آسیاب	أَرژَنَك (أرجینك) = درختی با میوهء ترش
اشكاف = قفسه	أَرژن (ارجن) = چوب دستی از جنس درخت ارژن
اشكم = شكمبه	أَرسك = آرنج
اشكمه = سیرابی	أُرسی = كفش
اشكنه = نوعی خوراك	أَرَك = دست آس
افاده = فیس و پز دادن	أَرمك = نوعی گیاه
أفتو = آفتاب	أَرنعود = نخاله، بدقواره
افلج = فلج	أَرنگه = نام یک روستا
اقله = دردسر	أَره كارد = اره ثابت
أكره = عمله	أَرنو = دره ای در آدران
أل = صاعقه	ازیار = بقچهء بزرگ پشمی
ألاله = لالهء سرخ	أزغار = غار عمیق
الخی = ندید بدید	اسپینو = ناودان سفید
ألدروم = هارت و پوت	اسب سم = نوعی گیاه با خاصیت دارویی چرك
ألرگ = بوتهء گل پر	زداپی
ألرگ ویا = چشمهء تامین آب آسارا	أسبَك چوقی = اسب چوبی
ألک = پرتاب کردن، سرنده ریز	اسپج (ایسپج) = شپش
ألک تُو = تلو تلو، چرخاندن مدور با دست و	اسپره = نوعی گیاه
	اسپرس = گیاهی علوفه ای

پرتاب کردن	أَوْ تُلْمَبِكْ = آبدار
أَلِكْ دان = پرتاب کردن	أَوْ پَتِي = پلوی دم نکشیده
أَلِكْ وازی = بازی الك دولک	أَوْ دَنِكْ = آبدنگ، چرخ آسیاب آبی
أَلْمِبِه = چوب بلند	أَوْ راز = سربالایی با شیب زیاد
أَلْمِبِه = چوب بلند	أَوْ رازان = نام یک روستا
أَلْم شَنِكِه = معرکه و آشوب	أَوْ رَس = نوعی درخت که ریشه خود را به آب میرساند
الها = التماس	که به آن هورس نیز می گویند.
أَلْهُو = زبانهء آتش	أَوْ روت = پر کردن (مرغ)
أَلْهُو چال = کوهی نزدیک دروان	أَوْ رون = پر کنده
امزنا = گیشنیز	أَوْ زار = ابزار
أَمْشُو = امشب	أَوْ زان = آویزان
أَمْنِيه = پاسبان	أَوْ زمين = زمین همواری که آب بر آن سوار میشود
أَنْبُرِكْ = انبر کوچک	أَوْ سال = افسار
أَنْجُومَكْ = گیاهی خوردنی	أُسْتُوها = ایستاده
انجیلستان = باغ انجیر	أَوْ سِيكا = نوعی پرنده که دائماً در آب است.
أَنْدَا = اندازه	اوشان = ایشان
أَنْدَنَكْ = کوچک	أَشْكار چَرِه = محل چراگاه شکار
أَنْدَنِه = به این اندازه	أَشْكارواش = گیاه بوته ای که در مردادماه گل های
أَنْدِين = انقدر	بنفش مایل به صورتی کوچک میدهد و خوراک
أَنْزَا = بچهء زن بابا	بز کوهی و کل میباشد. رنگ پلو را نیز قرمز می کند.
انگاره = گیرهء استکان	اوشقاله = خیلی خیس شده
انگاری = پنداری	أَوْ غانَسَر = منطقه ای بین سره نوجان و سره خو آرس
أَنْگام = صمغ درخت	أَوْ فِشْتَلِكْ = تلمبهء آب
أَنْگُوشْت = انگشت	أَوْ كَش = آبکش
أَنْگُولِكْ = سر به سر گذاشت	أَوْ گَج = گوسفند نر بزرگ
اواره = سرگردان، گم و گور	أَوْ گَرْدان = آبگردان، ملاقهء بزرگ
اواره گرد = گم شو	أَوْ گَر = سیب زمینی ناپز
اوانک = نام یک روستا	أَوْ گوشت = آبگوشت

اِسُو = آسیاب	اُوگَه ای = ناتنی
اِسُووان = آسیابان	اُوکَب = پهلو
اِسِه = الان	اُوکک = نام یک کوه
اِشگیلکک = گیرهء بارگیری	اُوکَمبو = آب لمبو
اِیْقُر = تنها	اُوَله = آبله
اِیکبیر = نکبت	اُمَاج = خمیر گلوله شده ریز
اِینجِه = اینجا	اُو نایه = در آب نهاده شده
اِینجِه دَرِه = اینجاست	اَونجِه = آنجا
اِینه = این	اَونه = آن
اِیوان = بالکن	اُوو دندان = نوعی گلابی آبدار
	اُوچکَه = چکیدن آب
	اُوچکَه نکن = پابرهنه وسط حرف کسی نپر
	اُچوچُکک = نام یک پرند
	اُویار = آبیار
	اُویارک = نوعی پرند
	اُویزر (اِیزر) = نام یک روستا
	اوی شین = مال اون
	اوینگک = خوشهء انگور
	ایبی = صدای تعجب
	ایز = رد پا
	اِیسِیچ (اِسیچ) = شپش
	اِیسپی کاه = علف سفید خوراک گاو
	اِیسپک بزى = رنگ پریده
	اِیسبول = غار
	اِیسپی = سپید
	اِیسپی اُو = آب سفید
	اِیسپی راز = محلی بین دروان و بیریانچال
	اِیسپی سِنگک = سنگ سپید
	اِیسپی نو = ناودان سفید

حرف ب

باباقوری = آب مروارید چشم	بالسکنی = آستین
بابونه = نوعی گل	بالش = مُتکا
باجی = خواهر	بالغ = رساء
باختر = غرب	بالکش = ساق دست
باخْت (بَخْت) = خوابید	بال مَله = محلهء بالا (جوعر مَله)
باخْتی یه (بَخْتی یه) = خوابیده است	بال ولو کردن = رقصیدن
باخرد ناخرد گردی (بَخورد نُخورد) = نیم خورده شد	بالین = بالایی
باخس (بَخْس) = بخواب (دراز بکش)	بالین نو = راه آب بالا
بادبندی = آپسون	بامیشی (وامشی) = گربه
باد کوپ = جمع شدن برف در اثر باد در یک محل	بایری = لم یزرع
بادیه = جام مسی	ببردن = بردن
بادیه کپ دار = جام مسی لبه دار	ببه = بچه (Baby)
باربند = محل بستن احشام	بپرک = پریدن
بارفتن = نوعی بلور	بپلاسی = پلاسیده
باد و بروت = فیس و افاده، هارت و پوت	بتوکان = تکان بده
باریجه = نوعی گیاه	بچایی (بوچایی) = سردش شده، چاییده
باریکک = زگیل	بَخْت (باخْت) = خوابید
باسمه ای = یلخی، بی برنامه	بَخْتک = کابوس ، سایه ای افسانه ای در خواب بر
باغال = بغل، آغوش	سینه آدم می افتد (افسردگی)
بافور = وسیلهء استعمال تریاک	بُخل = حسد
باک = ترس، واهمه	بخو = پایبند
بال = دست	بدار = نگه دار
بالا بُن = نوعی ساز	بَدبده = بلدرچین
بال بند = دستبند، بازوبند	بَد خُلُق = بد اخلاق
بالاقوتی = نوعی سبزی	بَد رَقه = برق، جرقه
بال بال = پر پر	بدی ین = دیدن
	بدی یم = دیدم
	برار = برادر برارزا = برادر زاده

بشقال = فشار بده، باز کردن پشم با چنگ زدن	بُراق = عصبی
بشقالتینی = هنگام فشار دادن، چنگ زدن	بَرَّ بیابان = بیابان خشک
بشقالی ین = فشار دادن	بَرَبین = بُبر
بَشُو = برو	بَرَبی ین = بریدن
بَشُو اواره گرد = برو گمشو	بَرَساندن = پختن
بشورد = شست	بَرَمارست = نشان داد
بشوردن = شستن	برسانده برنج = چلو
بَشُوون = رفتن	بَرما = نشان بده
بَشیه = رفته	برغان = نام یک روستا
بشی یم = رفتم	برف آنگن (برف خَرِه) = جایی که برف پارو شده
بشی یم = رفتم	کوپا شده
بفرمین = بفرماید	برف و دُشو = برف و دوشاب (شیره)
بق = بخار	بَرَفوت = فروخت
بقچه = سارق	برگر = دیگ بزرگ
بَقه = گوساله یا بز یک ساله	بَزبَزک = نوعی ساز دهنی
بکت = افتاد، حرکت کرد	بَزخو = حالت حمله
بگفتی گوشت = گوشت کوبیده	بَزک توزک = آرایش
بکو = بیافت، حرکت کن	بَزلان = طویلهء بز
بکوتاندن = کوبیدن، زدن	بَزمو = موی بز
بگوت = گفت	بزی = زد
بگوتن = گفتن	بزیار (بوزیار یا بوزار) = بیزار بودن
بگیت = گرفت	بَسبیج = میک بز
بَلد چی = راهنما	بَسِتک = خوشهء انگور
بلدیه = شهرداری	بَسکوئیک = نام یک محل
بلغور = گندم کوبیده	بَسوت = سوخت
بلکم = بلکن، شاید	بَسوج = بسوز
بلند بالا = قد بلند	بَسوجینای = سوزاندی
بلوا = سر و صدا	بَسویی = ساییده

بو داغ = نوعی گل	بله گوش = گوش پهن
بود بودک = دارکوب، دارکوتانک	بلهی = له شدن از گرما
بودلاق = تک و تنها	بلی = اردک، مرغابی
بور = زرد رنگ پریده	بمانی = جاویدان
بوران = باد شدید همراه برف	بمپرون = نوعی پارو
بورانی = نوعی خوراکی با اسفناج	بمردن = مردن
بور تال = کسی که مو و ابرو و مژه اش بور باشد	بن = زیر
بور موسکه = نوعی پرنده	بن = زمین
بورمه = گریه و ناله	بناقوئیک = قرار و مدار، Round Wu
بوروت = پاک کرد، پارو کرد	بند بلا = گرفتاری
بور یج (بوروج) = فرار کن	بند پلنگ = نام یک محل
بوروت = پاک کرد، پارو کرد	بند ساربان = نام یک محل
بور یج (بوروج) = فرار کن	بندک = نام یک صخره
بوز = یخ	بند کل = نام یک محل
بوزن = اخمو	بند بیخ = زیر صخره، محل تلاقی جوی خوارس با رود برغان
بوسپار = سفارش کردن، سپردن	بند کمر = نام یک محل
بوم غلطان = غلطک سنگی که با دست میکشند	بند گا = محل ورود آب
روی بام های کاه گلی	بند گاه = محل بستن رودخانه برای هدایت آب به جوب
بوم گاردن = بام غلطان	بند گو کش = نام یک محل
بوم لُو = لبه پشت بام	بنگست = انداخت
بونوقی = همین الان	بنگستن = انداختن
بوو = بود	بنگن = بنداز
بَهله = مابین انگشت شست و اشاره	بن نین = بگذار روی زمین
بیامن = آمدن	بنه = وسایل
بیامون = آمدند	بنیش = بنشین
بی بی = مادر بزرگ	بو پَرنگ = بوی خوراکی
بیج بیجک = نوعی گیاه	
بیجک = قبض، صورتحساب	

بیج کوه = نام کوه شمال شهر کرج (بالای عظیمیه)

بیخ = زیر

بیخ گوشیک = در گوشی

بیدستان = باغ درخت بید

بید ملّقی = بید مجنون

بی دوا = بی درمان

بیر = بگیر

بیر یان چال = نام یک روستا

بی صاحب بماند = بدون صاحب مانده (آزاً بماند)

بیطار = دامپزشک

بیعار مرگی = ولنکاری

بیقوش = جغد

بیلچک = بیلچه

بیلقان = نام یک روستا

بینه = محلی در حمام

بی وجه = بی ارزش

بیو = بیا

بیورد = آورد

بیوردی = آوردی

بیو منی ور = بیا پیشم

بیہشتم = گذاشتم

بیہل = بگذار، بنداز

بیہل بشو = بل بشو، بی نظمی

حرف پ

پاکار = پیشکار	پا بگیت = پا گرفت
پاکش (پنجه کش) = نوعی نان	پا بند = وسیلهء بستن پا، متعهد
پاکلاش = حرکتی که مرغ زمین را با پایش میکند و خاک را از پشت سرش به هوا می پاشد.	پابند گردی = گرفتار شد
پاگیتن = پا گرفتن	پاپری = نوعی مرغ یا کبوتر
پالفه = ظرف گلی بزرگ	پاپوش = توطئه
پالوفه = کودک چاق و تپل	پاپیچک = فنی در کشتی
پالکن گنه = نوعی سبد	پاتنین = سینی چوبی بزرگ، درب کندیل
پالون = پالان	پاتودار = نام یک کوه
پامیشک = نوعی گیاه خوراکی	پاتوق = محل قرارمدار
پایساد = بلند شد	پاتوه = نوعی برچیدن ساق پا
پایست = بایست، بر پا	پاتیل = طغار، ظرف بزرگ شیر داغ کنی
پایستار = ایستاء، استاتیک	پاچال = حوضچهء کوچک زیر خزینه
پایستای = بلند شدی؟، بیدار شدی؟	پاچه = ساق پا
پایی بن = زیر پا	پاچین = نوعی لباس
پپه = بی عرضه	پاخاخی = کلاه لبه دار
پت او = آب گرم	پاخ و پيله = ورم داشتن
پتروون = داغ داغ	پادرگاه = مدخل ورودی
پته دماغ = بینی پهن	پادرمیانی = واسطه شدن
پته کله = کله پهن، پشت سر صاف	پارس = نوعی وسیله نجاری
پتی = لخت	پارسال = سال قبل
پچ پچ = نجوا	پارد گرد = برو کنار، گمشو
پخت = پهن، تخت	پاری = پاره ای، بعضی
پخمه = دست و پا چلفتی	پاری وختا = گاهی اوقات، پاره ای وقتها
پر پر بزی = جان کند	پا شر = زیر دست و پا رفتن
پرپرک = پرپر شده	پاشوره سنگ = سنگ پا
پرپوش = ریز ریز	پاشویه = شستن پا با آب نمک برای کاهش تب
پرتو = پرتاب، ادرار کودکان	پافلک = باد کرده

پرتو = پرتاب، ادرار کودکان	پسله = پنهانی، پشت سر، عقب عقب رفتن
پُر چنه = حراف	پُسنک = سنجد (پُسنیک)
پرزگه = جرقهء آتش	پسنک دار = درخت سنجد
پرسه = قدم زدن بی هدف	پسه = برفی که باد کوپا کرده
پرکلاش = پاکلاش، زیر و رو کردن	پس و پیش = عقب جلو، نامرتب
پرکه تا = نخ پنبه ای ضخیم	پس سر بنگستن = پشت گوش انداختن، از سر خود باز کردن
پرگیرک = منطقه ای در شمال کرج که الان عظیمیه نامیده میشود	پسینه = انباری پشت آشپزخانه
پرمال = اصطلاحی در خرمن	پشت مازو = فیله
پر میان = اصطلاحی در خرمن	پشت بولکی = ملق زدن
پرنیجن = الک	پشته = کُرت
پروار = چاق، گوشتی	پشتی = ته دیگ، متکای پشت کمر
پروش = ذره	پشتی بده = تکیه بده
پروش پروش = ذره ذره	پشگل = مدفوع گوسفند و بز
پر هاگیت = پرواز کرد	پشمول = پشمالو
پر هامیگیت = پرواز میکرد	پشمه = آماس، باد کرده
پری بن = زیر بغل	پُک = پتک
پریت پریت = ریز ریز	پَل = سرخی، قرمزی
پزُ بدان = پز دادن	پلا = پلو
پزقل = طاوول	پلاس = زیرانداز، پرسه زدن
پزول = آبهء زخم	پَل پَل = برقی برقی
پسا پسا = عقب عقب رفتن	پلته = فتیله
پس او = آبگوشت نیم خورده	پَل خواب = نام یک روستا
پس پرین صبا = پریروز	پلق = جوش
پسپل = چروکیده، پنچر، کم باد	پلق پلق = قُل قُل
پستک = نوعی لباس	پلم = سرب
پستو = انباری، صندوق خانه	پلم کردن = مهر و موم کردن
پس صبا = پس فردا	پنادر = دره ای که از دروان تا کوشک بالا امتداد

پونه = گیاهی خوراکی
 پهنِ دیم = صورت پهن
 پهنه حصار = قلعهء کوهی در ارتفاعات خور
 پیاز او = اشکنه
 پیازک = پیاز کوهی
 پیالیک = پیالهء کوچک
 پی پوش = نوعی گیاه
 پیت = ظرف حلبی مایعات، پیچ
 پیتانندن = پیچاندن
 پیت هاده = پیچان
 پیت پیتی میا = چپ چپ نگاه میکنه
 پیت میدیه = می پیچاند
 پیجامه = شلوار راحتی داخل منزل
 پی جوق = کنارهء جوب
 پیچک = نوعی گیاه
 پی دره (درهء پی) = پایین ترین جای دره
 پیرار سال = دو سال پیش
 پیرانه سر = سر پیری
 پیرزا = بچه ای که از زن پیرزاده شود
 پیرهن کش = لباس تریکو
 پی زور = کلش گندم یا برنج
 پی زوری = کنایه از بی رمق بودن
 پیس = کم باد
 پی سر = وا گذاشتن
 پی سو = به دنبال
 پی سوز = نوعی چراغ
 پیه = دنبه
 پیشا = جلو

دارد و در آن پونه می روید. پونادر، دره پونه
 پنبه جارک = مزرعهء پنبه
 پنتی = کثیف، نکبتی، لَجْر
 پنج مُریک = از گیل، کُندس
 پنجول = پنجه
 پندار = خیال
 پنداری = انگاری
 پندیر = پنیر
 پنیرک = گیاهی خوراکی
 پوت = بی مغز، پوک
 پورکان = نام یک روستا
 پوزار (پوجار) = کفش، پای افزار
 پوستک = زیر اندازی از پوست
 پوستی پنیر = پنیر خیکی
 پوستین = لباسی از پوست
 پوش = خاشاک
 پوشنگ = نوعی گیاه
 پوشلا = پوست گرده
 پوف = فوت
 پوفکی = ناستوار، لُق
 پوک = تو خالی، سست
 پوک = جگر سفید
 پول = پُل
 پول شاه = پل قدیمی کرج
 پولک = پل کوچک، منجوق
 پوماد = پماد، فشارکی
 پونادر = درهء پونه
 پونکه = شیشهء بزرگ آبلیمو و آبغوره

پیشاب = ادرار

پیشامه = پیش آمد

پیش بیامه = اتفاق افتاده

پیش پیرار سال = سه سال قبل

پیش پیشک = بید مشک

پیش دو = نوعی اسلحهء سرپُر

پیشقاب = بشقاب

پیشواز = استقبال

پیلک = گوسفند بدون شاخ

پیله = پیلهء کرم ابریشم، طاول، ورم دندان

پیله بزیه = طاول زده

پیله گُردن = گیر دادن

پینک = وصله زدن

پینه = وصله

پینه دوز = کفاش

حرف ت

تُرنا = نوعی بازی	تاپاله = مدفوع گاو
تُرنگبین = گیاهی دارویی	تاتو = نوعی حشره، سوسک
تُسَنه = نوعی حشره، خرچسونه	تاتوله = نوعی گیاه سمی
تُسَنه زَهله = ترسو	تاج ریزی = نوعی گیاه
تَش = آتش	تاجی = نامی برای دختران
تَش کله بندان = در چاله ای آتش درست میکردند	تاس = کاسهء کوچک فلزی، کچل
و بر روی ذغال های آن تخته سنگ میگذاشتند و	تاغار = تغار
شب روی آن میخوابیدند، سیستم حرارت از کف	تاغستان = نام یک محل
تَشگرسان = آتش زنه	تاک = درخت مو
تَشَنک = مرغ یکساله	تامارزُو = محتاج، آرزومند
تَش هاگیت = آتش گرفت	تاوان = تلافی، جزا
تَش هاگیته آقا = پدر سوخته	تایچه = ظرف پارچه ای گندم
تَشی = جوجه تیغی	تایه = تودهء علف
تفتیش = کنجکاوی	تجیر = پرده
تفیک = کفن	تختِ الِسن = منطقه ای در خوارس
تُقلی (توقولی) = بره یا بزغالهء یکساله	تُخس = سرتق
تُک = لب، نک	تُخَلک = قلقلک
تُک تبریزی = نام یک محل	تُخلمنه = خمیر
تُک تو = جنب و جوش	تُر تر = شُرشر
تکدانه = مرغوب	تُر تیزک = نوعی سبزی مثل شاهی
تکذیب = بدگویی، غیبت	تُرش آبک = خورشتی مثل فسنجان ولی ترش تر و
تک زن = تو ذوق کسی زدن	حاوی سیر
تُکش دمیستا = اصطلاحی فرهنگی که تازه عروس،	تُرش آش = آش زرشک
نزد اقوام شوهرش، حرف نمیزد و زبانش میگیرد	تُرش تره = خورشتی با اسفناج
تُک میلجیک = لب غنچه شده	تُر و فرز = زبر و زرنگ
تُک نزن = لب نزن	تُر قورمه = نوعی خوراکی
تکیه = لم دادن، محل برپایی تعزیه	تُر کو = جوانه
تکیه سپهسالار = نام یک روستا	تُر که = چوب نازک

تور = خُل	تَل = تلخ، تریاک
توزرد = کنایه از تو خالی، خرابی کار از داخل	تل اُوخره = زهرمار کردن
توسپا = منطقه ای در دروان	تلاسک = قیلوله
توفال = چوب و گچ سقف	تلاشه = تراشهء چوب
توفیر = برتری، ارجحیت	تَل رِگه = رگه ای مزهء تلخ داشتن
توک = سرشیر	تَل زَغَبوت = تلخ زهر مار
توکا = نوعی پرنده	تلخک (تلخه) = نوعی گیاه
توور = تیر	تلکاسه = خوراکی که در شام غریبان خیرات میشود
توگن = ماهی تابهء مسی دسته دار	تَلَمبار = تجمع کرم ابریشم
تول = گل آلود	تَمارزُو = آرزو به دل مانده (تامارزو)
تون = گرمخانهء حمام	تَبال کیسه = کیسهء حمام
تون طبس = کنایه از جهنم دره	تُبان = شلوار
تونک = تنور حمام	تنقرک = ظرفی خمیره ای شکل از جنس روی که در آن ماست درست میکنند
تونیک کرده = کفنت بشه	تُنک = نازک، باریک، کم پشت
ته تو = بقیه، منتها الیه	تَن لَش = بی خاصیت
تَهَن = تابهء دسته بلند	تُنُو = شنا، آب تنی
تیاره = دیزی	توبره = کیسه ای که به سر چهارپا جلوی دهن آن میندند و در آن جو و کاه ریخته میشود جهت خوردن آن
تیال = بخیه و کوک درشت	تودریک = نام یک محل
تیان = دیگ گرم کن حمام	تو دلی = جنین گوسفند قبل از زاییده شدن، برهء تودلی
تیای شین = مال تو	تو آرده = مخلوطی از آردهای توت و مغز گردو
تیای نی = مال تو نیست	توتک = نان فتیر، دستی نان
تی تال = حقه باز	تو دار = درخت توت
تیج = تیز	تو دار سانک = جیر جیرک
تیش = عجله داشتن	
تیج بو = بوی زننده و تند	
تیخ = خار، تیغ	
تی یرسک = یخ روی آب	
تیران = تیرهای سقف خانه	

تیران سایه بَنگه = کنایه از اینکه شب نشینی به درازا

کشیده و باید مهمانی را تمام کرد

تیر پرده = چوب پرده

تیرگ = تگرگ

تیرک = چوب عمود خیمه

تیرکی مار = نوعی مار

تیرگیت = صاف و کشیده

تیز = فوری

تیزبُز = زبر و زرننگ

تیزلی = نوک تیز

تیلان = صاف و صوف

تيله = کوزهء شکسته

تیماج = نوعی چرم

حرف ث

ثابت = استوار

ثروت = مال و دارائی

ثمره = میوه، نتیجه

حرف ج

جان بگیت = جان گرفت	جا = رختخواب
جان به سر کردن = اذیت کردن زیاد	جا بنگی یه = رختخواب پهنه
جانَت دَرِشِه = بمیری	جا بنگن = رختخواب پهن کن
جانَت در شو = مُردی	جا بنی = جبران تحفه (تحفه ای که در ظرف خالی شدهء هدیه یا سوغاتی قرار داده و آن ظرف را پس میدهند)، کاسه هم کاسه
جان در عذاب = بد قلق	جا بیخک = جبران تحفه
جان دکت = جان گرفت	جا جو (جا و جیم) = محل اسباب و اثاثیه
جان هادا = جان داد	جاجیم = بالاپوش شبیه پتو، نوعی فرش
جانَزَن بُمُرد = کنایه از دختری که ناکام بمیرد، جوان ناکام	جادو جنیبل = سحر و جادو
جان سر وایشَت = کسی که نمیتواند بمیرد	جار = خبر
جان سر و گیشَت = نیمه جان	جارچی = خبر دهنده
جانِش دَرشو = مُرد	جارو جال = مکانی که جارو میروید
جان کنش = چرا جون میدی؟	جارو خال = خلل های جارو
جان کنش دادن = تقلای زیادی کردن	جانَزَن = هاون سنگی
جانَماز = سجّاده	جاسر = رحم مادر
جانور = جاندار	جاشو = کارگر قایق
جان نونی = ظرف نگهداری نان	جا گردن = بردن مرغ یا گوسفند و حیوانات اهلی به داخل محل نگهداری یا طویله
جاهاز = جهیزیهء نوعروس	جاکن = ریشه کن
جایز = روا	جام = کاسهء بلوری
جبر = اجبار	جامک (جومک) = کاسهء کوچک از جنس روی یا مس
جبر و بله = یک بازی دخترانه	جام وجوت = ابزار یا وسیله ای که برای شخم زدن زمین به گردن گاو می انداختند
جخ: حرف ندا به معنای: راستی، تازه یادم افتاد	جدال = دعوا
جَخَتی = اندکی، قدری	جدّه = مادر بزرگ
جر = ادامه	
جرب (جوروب) = جوراب	
جر بدا = پاره کرد	
جُر بزه (جور بزه) = جنم، عرضه	
جامه = رخت	
جان بکن = جونت دریاد، زود باش	

جامه = رخت	هیپی
جان بکن = جونت دربیاد، زود باش	جز گلو = منطقه ای که درخت گردو زیاد هست
جر خورده = پاره شده	جز گولک = کوه روبروی بیلقان
جرز = چینۀ دیوار	جز لاغ (جزک) (جزداغ) = دنبه سرخ شده و روغن گرفته شده
جرس = مل	جز لک = سوزش در اثر سرما
جر قوه (جرقابه) = چرکین، خیلی کثیف	جز لنگه = گونی گردو
جر مسکه = نوعی پرندۀ	جز لیک = سوخته، جزغاله شده
جر مله = محلهء میانی	جزم = مصمم
جر نزن = دبه نکن	جز ول = برگ درخت گردو
جرنگ جرنگ = نوعی بازی با کمر بند	جز ولا = جفنگ، حرف مفت
جریب = مقدار معینی از زمین	جستن = پریدن
جز = گردو	جستن = گشتن
جز = سوزاندن	خوردنک و جستک = خوردن و زود رفتن
جزا = سزا	جعدۀ = جاده
جز او (جز کو) = خیلی شور	جغ = جیغ
جز بازی = گردو بازی	جغل = کوچولو
جز بدا (جز بودا) = سوزاند، سوزاندن موی کله	جغله یال = بچهء کوچک و زبل و زرنک
پاچه قبل از پخت	جغور بغور = نوعی خوراکی با جگر
جز بزى = ماست یا پنیر بریده	جفت = همتا
جز جز = جیلیز و ویلیز	جفتک = لگد
جز حلقه = گردوی بزرگ مخصوص گردو بازی	جفتک چار گوش = پشتک وارو زدن
جز دار = درخت گردو	جفت گردی ین = همدست شدند
جز رون = کسی که گردو را از درخت میکند	جفت و جور = راست و ریست
جز رونی = عملیات کندن گردو از درخت	جفنگ = حرف مفت و مزخرف
جزق = نوعی بازی	جقه = لباس سلطنتی
جزغاله = سوخته	جگن = نوعی گیاه
جزک خدا = نوعی سبزی کوهی که تهش مثل سیب فرنگی است	جل = پارچهء کهنه، رو انداز
جز که کله = کسی که موهای بلند و مجعد دارد،	جلا = زرق و برق

جوان مرده (جوان بُمرد) = کنایه از زرنگ و ناقلا	جَلال = شوکت
جوان مرگ شده = در سن جوانی مرده	جَلَب = رند، مودی
جوان نُمرد = در جوانی نمرده، به شخصی که	جَلَّت = رند، ناتو
خیلی	جَلد = رام
شیطونی میکنه گفته میشه	جَلدی = زود، فوری
جوت = یوغ	جَلزقه = جلیقه، لباس بی آستین
جو جو = جوچه تیغی	جَلز و ولز (جز و وز) = آه و ناله، با عصبانیت
جو جوق = جوانه	حرص خوردن، صدای سرخ شدن
جودان = نوعی درخت	جُلْمِبُر = لات و آسمان جر
جودان چو = چوب درخت جودان که با آن چماق	جلنگه دار = نام یک روستا
درست میشود	جلو دار = پیشتاز
جور = مرتب	جُم = تکان
جوراب (گوراب) = روستایی در جاده چالوس	جَم = جمع
جُوستان = روستایی در طالقان	جَمام = تازه کار
جوشن = داغ، در حال جوشیدن	جُمانه = جو دو سر
جوشن = زره	جَمیلک = انبان کوچک
جوز قند = نوعی شیرینی	جمع و جورش کن = تمامش کن، جمع بندی کن
جوز گلیک = نام یک محل	جَموری = جمع و جور کردن خانه
جوَعَر کَش = بکش بالا	جناس = کتف
جوَعر مَله = محلهء بالایی	جَنجال = وسیلهء خرمن کوبی، هیاهو
جو عَنلق = درب و داغون	جندر بندر = پاره پوره
جوق = خوب	جنسک = ناقلا
جوق حاجی = نهر حاج میرزا آقاسی	جنسینگ = ودرز کردن
جُک = لطیفه	جن کله = سری با موهای نامرتب
جُوکار = کشاورز	جنگلی سیب = سیب وحشی، خوژ
جول = گود	جُوال = گونی حمل گندم و جو
جولان بدا = شیطانی کرد، هر کاری که دوست	جُوال دوز = سوزن بزرگ دوختن سر جوال
داشت انجام داد	جوان گُو = گاو جوان

جولان ندین = این ور و اونور بیخودی نروید	جیرین ویان = منطقهء پایین دشت ویان
جوله = سد	جیز = سوزان، داغ
جُونان = نان جو	جیش = لشگر
جَوُونه = جوانه	جیش (جرش) = ادرار بچه
جَهوه = جعبه	جیف = جیب لباس
جیب = گریبان	جیفه = مال و منال
جیب = جیب لباس	جیقیلک = کوچک، جلف
جیسیر = نوعی حیوان حلال گوشت	جیک و پوک = همه چیز
جیتَرنا = پایین تر بزار	جیم = فرار
جیجک = جوجه مرغ	جینگیل = ریز و کوچک
جیر = پایین	
جیرا بالا = زیر و رو	
جیر اُفتا = افتاد زمین	
جیران = آهو	
جیرایی = پایین، سرپائینی	
جیرِ بدا = پایین داد، خورد	
جیر سُرُو = محلی در روستای تکیه سپهسالار	
جیر شد = رفت پایین	
جیر کش = پایین بکش	
جیر گیت = آورد پایین، زیر گرفت	
جیر مَله = محلهء پایین	
جیره = خوراک روزانه	
جیره خور = اجیر، مزدور	
جیرین = پایینی	
جیرین باغ = باغ پایینی	
جیرین سرا = سالن پایینی	
جیرینگا = انداخت پایین	
جیرینگم = انداختم پایین	

حرف چ

چاشت = صبحانه	چاپایِ دُل دُل = نام یک محل
چاق = پروار	چاپچی = خالی بند
چاقال = شکم گنده	چاپی = خالی بند
چاقاله = بادام نرسیده	چاتمہ = چمباتمه
چاقچور = نوعی شلوار	چاتو = طناب افسار گوساله
چاق سلامتی = احوال پرسی	چاچول = حُقّه
چاک = درز، شکاف، درّه، جایی پر آب که در آن رستک میروید	چاچول باز = حقه باز
چال = گودی	چاخان = دروغ
چالان غاز = نام یک محل	چادر شب = پارچه ای چهار گوش که در آن رختخواب را بسته بندی میکنند
چال پت = نوعی خوراک	چاران = نام یک روستا
چالخا = وسیلهء گرفتن کره	چار پا = اسب، خر، قاطر و امثالهم
چال خس = یک جا ماندن زیاد	چار چار = چند روز از زمستان
چالکک = حفره	چار چشی = زل زدن
چال گُردم = دفن کردم	چار چنگولی = چهار دست و پا
چال کُنک = گودی زیر کرسی که داخلش ذغال و آتش قرار می گرفت.	چارخال = مشک دامداران برای گرفتن کره و دوغ از شیر با حرکت دادن به جلو و عقب
چال میل = نام کوهی بین کوشک بالا و دروان و ورزن	چار زانو = نوعی نشستن
چاله چوله = پستی بلندی	چار ستون = اسکلت بندی
چاووش = هاتف	چارسو = چهار طرف
چایچی = چایخانه دار	چارسوق = چهار راه
چبری = چربی	چار شانه = شانه پهن
چپ چپ = یه وری	چارُق = نوعی کفش
چپر = وسیلهء خرمن کوبی	چار قَد = روسری بزرگ
چپش = بزغالهء یک ساله	چار میخ = صلیب، کنایه از دست و پا بستن
چپق = نوعی وسیلهء استعمال توتون	چار وادار = خرک چی
چپول = چپ دست، چپ چشم	چاری (چوری؟) = چرا؟

چَچِی = چوب نیم سوخته	چَکِ سَری = کشیدن جوراب روی شلوار
چَخِماق = سنگ آتش زنه	چَکِ شَه هاماَس = پاشو بگیر
چُر = ادرار	چَکِ کَشیه = کوک های نامرتب زده
چَرَب زبانی = چاپلوسی	چَکِمه = پاپوش بلند
چَرِپی = حصاری که با شاخه های شکسته در زمین ایجاد می شد.	چَکَن = چانه
چَرَت = بیخود	چَکِه = ریختن قطره قطره آب
چَرَز = تنفلات	چَل = دوک، وسیلهء رسیدن پشم
چَرک = کثیف	چُل = دیوانه
چَرِکِن = خیلی کثیف	چَلَه = سنگ های خرد شده
چَرگنه = دره ای در اویزر	چَلاق = پای معیوب، لنگ
چُرَن = شاشو	چَل توکی = محلی در دشت ویان
چُرَنگا = توالت	چَلچله = پرستو
چَرَه = قیچی پشم زنی گوسفند	چَلچلی = رنگی
چَزلیک = دمبهء سرخ شده	چَل طوطی = داستانی از شهرزاد
چُسان فسان = فیس و افاده، تیپ زدن	چَلغوز = مدفوع پرندگان
چُس نَفس = کسی که نفس کم میاره، لوث و نثر	چَلک = سبد چوبی
چُس مَقال = یک ذره	چَلَمَنگ = خل و چل
چِشته خور = متوقع، بد عادت، پر رو	چَلنگر = حلبی ساز، آهنگر
چِشِمَتِ بنازم = قربان چشمت برم	چَلنگش ماس = دستش رو بگیر و بنداز بیرون
چِفَت = جفت شده، محکم	چَلنگی گَردم = دست و پام خواب رفته، از پا افتادم
چِفَتک = قفل در	چَلوار = نوعی پارچه
چَقَر = چروکیده، پوست سفت شده	چَلواشکنک = نیم رو با شکر
چَک = پا، ساق پا	چَلَه = دورهء چهل روزه
چَکِ چَک = چکه کردن	چَلَه = زه کمان
چَکِ دَگردی = پا پیچ خورد، از پیچ گذشت و از دید محو شد	چَلیک = ظرف حلبی
چَکر = پژمرده	چَم = پیچ، خم
	چَماق = چوب دعوا
	چَمباتمه = چار زانو نشستن

چَمبرِک (چمبلک) = دو زانو نشستن	چُو = شایعه
چَمبرِک بزی یه (چنبرک بزیه) = چمبره زده	چوو = چوب
چَمبل (چنبل) = حلقهء چوبی وسیله ای برای بار کردن چارپا که طناب از توش رد میکنند. قلاب	چور کن = چرب کن
چَمبیل (چمبل) (چمبر) = کج و موج دار	چوری = روغن دنبه و پیه
چَمبیلی چاقو = چاقوی خمیده و انحنادار	چُو سر کلا = با آبروی کسی بازی کردن
چَمچه = کفگیر بزرگ چوبی	چُو چقک = چوب مخصوص بام غلطان
چَمچه لیسک = نوزاد قورباغه در حالت دوزیستی	چُو چی = جار زن، شایعه پخش کن
چَمک = انگل	چو خَط = چوب حساب و کتاب
چَم کفتر خان = نام یک محل در سر جوب	چوشک = شاخهء نازک درخت بید
چَموش = نا اهل و ناقلا، رام نشده	چوق = چوب
چَموش = نوعی کفش لاستیکی	چوقا = بالاپوش نمدی
چَمبیلک = وسیله ای در پخت نان	چوق و فلک (چُو فلک) = وسیلهء تنبیه در مکتب
چَنار دار = درخت چنار	خانه بصورتی که پای شخص را به چوبی با ارتفاع میبستند و سرو ته میشد و با چوب به کف پای شخص میزدند
چَنار = نام یک روستا	چو کاری نکن = محکم کاری نکن، خجالتمون نده
چَندر غاز = پول کم	چو گور = نام نوعی ساز
چَنَدش = شوک، بد آمدن	چول بیابان = کویر
چَنَدنه = چقدر؟	چولو = تخم مرغ
چَنَدولک = نوعی نشستن	چی = چیز
چَنَدین = چند تا؟	چی بگوتی؟ = چه گفتی؟
چَنقور = نوعی وسیلهء بازی	چی به؟ = چیه؟
چَنگ = ناخن، فلج	چیت = نوعی پارچه
چَنگال = پنجه	چیتی شلوار = شلوار از جنس چیت
چَنگل = کج، خمیده	چیز خور = مسموم
چَنگلی = دست و پا چلفتی	چی گردیه؟ = چه شده؟
چَنگیک = چنگک، قلاب	چیلک = ترکهء نازک
چَنه = چانه	
چَنه نَکش = پر حرفی نکن	

چیلی چیلی = تگه تگه

چین = شكن، موج

چینگیلی = مچاله

چینه = دیوار گلی

چینه كش = بنا

حرف ح

استان البرز	حاج مُمیزی = نوعی دارو
حَشم = چهارپای اهلی	حاج فیروز = عمو نوروز
حشم دار = مال دار	حاشا = کتمان، هرگز
حشوش = بهانه گیر	حال به حالی = دمدمی مزاج
حصار = دیواره	حال و حوش = دور و ور
حصارک = محل نگهداری دام	حالیش نی = متوجه نیست
حصیر = نی نازک خشک شده	حامله = آبستن
حُق = آروق	حَب = قرص
حَق حَقک = مرغ شباهنگ	حَپک = حبهء انگور
حُقّه = کلک، نارو، قسمتی در سرِ بافور	حَپک چَر = انگور دانه دانه
حَقّی = حَقّاً	حجّله = اتاق آراستهء عروس و داماد
حُکماً = حتماً	حَچَل هَف = بی سر و ته
حَلّاج = پنبه زن	حدقه = قاب چشم
حلق آویز = دار زدن	حراجی = ارزانسرا
حُلقوم = گلو، گرهء موقت	حرام لقمه = نمک شناس
حَلقه رَزّه = هرزه گرد	حرامی = راه زن، دزد سرگردنه
حلقه چُون = گره پاپیونی	حربا = سمندر
حلیک = بوته ای کوهی	حَرَک = آزادی کم، وقتی طناب افسار چارپا را
حلیم گردی = له شد، زیادی نرم شد	کمی بلندتر میکنند تا کمی آزادی بیشتر داشته
حَمّال = باربر	باشند برای چریدن
حنا بندان = رسمی از مراسم ازداج	حرمان = غم، غصّه
حَنّاق = خفگی	حُرمت = آبرو
حَنس حَنس = نفس زنان	حُرمنّا = حمله
حِن گلوله = نوعی پرنده	حروک = محل چرا
حوروت = گیج	حسنکدر = نام یک روستا
حوروکات = گرم و داغ، خیلی خشک	حسن گلسخی = مشهورترین نوازندهء نی کرج
حوضک = حوض کوچک	حسین گُلوَت = هنرمند، شاعر و خوانندهء فولکلور
حول (حول و ولا) (حول و تکان) = اضطراب،	
نگرانی	

حولِ جان = از ترس جان

حکیم = پزشک

حیفِ نون = انسان بی ارزش

حیله = نیرنگ

حرف خ

خبره = ماهر	خاتون = بانو
خپل = چاق و قد کوتاه	خاخُل = بند زدن
خپلک = خیکی	خاخلی = بند زده
خُت = خواب	خار = تیغ
خُتی به = خوابیده	خارخاسک = تیغ و خس
خَجْرَه = ابزارى برای حرس کردن درخت	خاطرخواه = عاشق
خُجیر = خوب و خوش	خاک او = اولین آبیاری در بهار
خُجیر آدم = آدم خوب	خاک باد = همه چیز باخته
خُجیر برار = برادر خوب	خاک بر سری = کار بد
خُجیر یال = فرزند نیک	خاک خوره = لودر
خُچیره = روستایی در طالقان	خاکروبه = آشغال
خدا بدارت = خدا نگه دارت باد	خاک کوپا = تل خاک
خدر = چاق	خاک سر کوپا = تل خاکستر
خَدشه = صدمه، اک	خاک شیر = گیاهی دارویی
خَدنگ = نوعی خزندهء مار خور، بزمجه	خاک عالم سرتی میان = خاک عالم بر سرت
خَرَات = نجار	خاگینه = خوراکی با تخم مرغ و آرد
خَرپا = پا گنده	خال (خاله) = خواهر مادر
خَرِتَناق = گلو، خرخره	خال قزی = دختر خاله
خَرَتوسنی = سوسک کوهی	خال قلی = پسر خاله
خَر تیزه = محلی در روستای سپهسالار	خامک = گندم کوبیده
خرج بار = شیر بها	خام نگردی = گول نخوری
خَر چُسونه = حشره ای بد بو	خامه = چربی شیر
خَر چنگال = خرچنگ	خان = مرد قدرتمند
خَر خاکی = نوعی حشره	خانجانی = نوعی گونی بزرگ
خَر خیک = شکم گنده	خان یکان = نام یک روستا
خَر سَک = نوعی فرش	خانه زاد = نوکر
خَر سِ گُته = توله خرس	خُب = خوب
خَر سِ کین = باسن گنده	

خُزَاب = مخلوط حنا	خُرش = خورش
خَزَان = پاییز	خَرَفَت = کودن
خَزِخَزَك = سرسره	خُرفه = نوعی سبزی خوراکی
خَزِش = خزیدن	خَر فَهَم = پر فهم، ملتفت
خَزَلَات = ماسهء ساحلی	خَر قَلت = پشتک و وارو
خَزَلِك = بوی سوختگی	خرقه = بالاپوش
خَزمال = شستشو با ماسه	خَرَك = استخوان میان دو کتف
خُزَنِكَلَا = نام یک روستا	خَرَك چِی = چهارپا دار
خَزینه = حوضچهء آب گرم حمام	خَر كُته = کره خر
خَزه = سبزهء چسبان	خر کروج = نوعی گیاه
خُس = دراز کشیدن	خَر کَلاش = سبزی کوهی شبیه کنگر
خَسْتَاك = خسته	خَر كَله = کله گنده
خَسِ خَس = صدای سینه	خَر كِيف = خوشحال، ذوق زده
خَسیل = جوانهء گندم یا جو، علوفه و خوراک دامی	خَر گَرْدن = گردن کلفت
خَش = خوش	خرما خَرَك = خرماى كال
خَشْت = قالب، آجر نیخته	خَر مَرْد رِنْد = کلاهبردار - کسی که فکر میکند خیلی زرنگ است
خَشْتَك = میونچه	خَرْمَن پا = نگهبان خرمن
خَشِ خَش = صدای برگ خشک	خَرْمَن گاه = جای خرمن
خُشَكِ دَر = نام یک محل	خَر مَهره = مهرهء بزرگ
خُشَكِ پُوست اُونایه = کنایه از یاد جوانی هایش افتاده	خُرِناس = خر و پف بلند
خُشکه حساب گُردن = نقدا	خرند = سنگچین و حیاط
خُشکه نون = نان خشک	خُرند = هم گُفو
خَشوییه (خوش آبه) = کوهی در دروان	خُروار = معادل ۳۰۰ کیلو
خَشِکه چین = دیوار سنگی بدون ملات	خروسک = گرفتگی گلو
خَفْت = یقه	خَریشه = تکه کردن قسمتی از پارچه
خَفه با = ساکت باش	خز = ماسه
	خز = ضایع

خنده زَنَك = مورد تمسخر واقع شدن	خَفَه گَرْد = ساکت شو
خَنزیر = خوک نر	خَفَن = کنایه از فوق العاده
خُنْک = سرد	خُل = شیرین عقل
خُنْکَا = هنگامهء خنک روز	خَلات = شکسته های سفال
خُنْکِ اُو = آب سرد	خُلِ پیت = درهم و برهم
خُنْگ (خنگول) = کند ذهن، کودن	خُل خُل گپ = حرف زدن بی منطق
خُوآرس = نام یک روستا(به روایت استاد جعفر	خُل خُلی = دیوانه بازی
کوهزاد: خوار=خواهر+آس=خورشید در مجموع	خُلِ دس = یک دست
به معنای خواهر خورشید)	خُلْدَمین = وارونه- در مثل کتی را که پشت و رو
خودمانی شین = مال خودمان است	پوشیده باشند گویند، بدین معنی که درون زیبا و
خَوْتِیکَا = رختخواب	نمای بیرونی نازبا دارد- پشت و رو
خونِ کِهَار = نام قله ای در ورزن	تخلص جناب آقای ذبیح الله زرنندی
خونین و مالین = غرق در خون	خُلِ دیم = وارونه، برعکس
خونه سَر زاما = داماد سر خانه	خُلُر = نوعی گیاه
خُو = خواب	خَلع = برکنار
خووآر = خواهر	خَلَف = سر به راه
خووآرزا = خواهرزاده	خُلور = آتش مخلوط با خاکستر
خوواینه = کاه نیمکوب	خُلِ وضع = نیمه دیوانه، نابسامان
خُو دَرِه = خواب هست	خلیلی = یک نوع انگور
خُوْم بَگیت = خوابم گرفت	خَم = پیچ
خودمونی نون خودمونی لاک = کنایه از اینکه	خُم = کوزهء بزرگ
عروس یا داماد غریبه نمیگیریم	خُمَار = نشئه
خُو ها کتیه = خواب مونده	خُمَره = کوزهء سفالی بزرگ
خور = نام یک روستا	خَمیازه = دهن دره
خُورد = ریز ریز	خَمیرگیر = کارگر نانواپی
خُورده پا = کم سرمایه	خمیره = درون مایه، ذات وجودی
خُورده فروش = دست فروش	خنازیل = نوعی بیماری، سرطان
خورناس = خر و پف	خَناس = چاه کن، حیلہ گر

- خوس = خیس کردن، خمیر کردن
 خوشاب = شیرء انگور
 خوش خط و خال = خوش ظاهر
 خوش خوشان = خوشحال
 خوش رکاب = اسب رهوار
 خوش قدم = مبارک
 خوشه چین = جمع کنندهء خوشه ها
 خوڪ = گراز اهلی
 خوڪك = نوعی خوش گوشت
 خون به دل = اندوهگین
 خون دماغ = خونریزی بینی
 خونی = صاحب دم
 خویش = فامیل
 خیارك = نوعی بیماری
 خیر ندیه = خیر ندیده
 خیره = نمك شناس، یاغی
 خیره سر = خودسر
 خیز بخوردیه = سر خورده، لیز خورده
 خیس = نمودار
 خیش = گاو آهن
 خیک = شکم، ظرفی از پوست گوسفند یا بز
 خیک = باد کردن زیاد
 خیکن = شکم گنده
 خیکن بله = چاق و پروار
 خیکگی پنیر = پنیری که در خیک بز ریخته میشود
 خیل = گروه
 خیمه سرا = چادر بزرگ سکونت
 خیوه = پارو

حرف د

دُب = خودخواه	داج داج = مات و مبهوت
دباش = بمان	دادا = برادر
دبست = بسته	دادار = خداوند
دبستا = بسته	دادار دودور = در بوق و کرنا کردن
دبستان = بستن	دادو = فضول
دبستک = چند لحظه پیش	دار = درخت
دبقه = کور	دارتوکانک = دارکوب
دبم = بودم	دار لنگ = لنگ دراز
دبند = ببند	دار موش = سنجاب
دبو = بود	داسه = نوعی گیاه
دبون = بودن	داغارچوو = نیم خشک
دبه کرد = زد زیرش	داغ داغان = نوعی گیاه
دبیت = نوعی پارچه	دال = نوعی عقاب
دبی یم = بوده ام	دالان = سرسرا
دپاچ = پباش	دال بُر = نوعی برش
دپاچی ین = پاشیدن	دال چَر = غارت
دپلقی = فرو رفته، قر شده	دام بسته بو = دام گذاشته بود
دپلکی = شوکه	دان = دانه، سهم شیر چوپان
دپوشان = پوشان	دان بریته بو = دانه ریخته بود، کنایه از تله گذاشتن
دپوشاندن = پوشاندن	دانک چین = دیزی کوچک
دپیت = پیچاند، پیچید	داهان = دهان
دج = خرمن مهر شده	داهولک = نوعی گیاه خوراکی
دُج = نوچ، چسبناک	دایسان = قبل، چند دقیقه پیش
دچَر = ادرار کن	دای قزی = دختر دایی
دچیده = چیده است	دای قُلی = پسر دایی
دچین = بچین	دایمندی = دائمی
دخت = خوابید	دایه = زنی که به بچهء دیگری شیر بدهد
دختن = خوابیدن	

دَرَفَش = پرچم	دَخْتِي يَن = خواهيدند
دَر قَلْبَاب = وسيلهء در زدن	دخمه = جاي تنگ و تاريك، مغار
دَر گَا = بيرون	دَدَرِي = خوشگذران
دَر گَادِيْم = سمت بيرون	دَدَه باجِي = نديمه
دَر گَاهِي = بين دو درب	دَر = هست
دَر لوشه = ناراحت	دَر آشُو وَر آشُو = درهم و برهم
دُرْنَا = نام نوعي پرنده	دَر آقِن = خُرد كن
دُرْنَا (دُرِنَه) = ساندويچ، لقمهء نان كوچك	دَر آموُ = در آمد
دَر نَس = نام يك محل	دَر آمِيه = در آمده است
دَر نِگَا = آويزان كرد	دَر آقِنِي = فشرده
دَر نو = آبشار كوچك	دَر آوَرْدِن = در آوردن
دَر وَا = بيرون، باز	دَر اِيژدو = نام يك محل
دَر وَاَر = نام يك محل	دَر بَسْت = تمام و كمال
دُر وَاَن = نام يك روستا	دَر بِنْد = اسير، وابسته
دَر وُد = سلام	دَر بِنْدَسَر = كوهي در سپهسالار
دُر وُر = در بيار	دَر پاچِيِن = خانه تكاني
دَر وِسِيه = درهء روستاي وسيه	دُر ج = قَلنج، گرفتگي عضله
دَر وُش = برنج كم جوشيده	دَر چادر = نام يك محل
دَر وِي = نام يك محل	دُرْد = رسوب
دَرِيْت وَرِيْت = به هم ريخته	دُرْدَانَه = عزيز
دَرِيجه = دربچه، سوراخ هواكش سقف	دُرْدُو = ناقلا، گستاخ
دَرِيَنگِنَا = شادباش داماد	دُرْدَه = نام يك روستا
دَرِي وَرِي = حرف بيخود	دَر زَن = سوزن
دُرْد بِنْد = نام يك محل	دَر زَن وَا تا = سوزن و نخ
دَس = دست	دَر شِه - دَر شد = فرار كرد
دَس بَرَاَر = ساقدوش داماد	دَر شِم = علامت گذاشتن روي گوش حيوانات
دَس بَلَالَه = كورمال	اهلي
دَسَبِنْد = النگو	دَر شو = برو بيرون

دستار = سربند	دَعَل = حيله گر
دست بنگايه = سر به سر گذاشته، دست انداخته	دَعَلِي = تقلب، نادرستی
دست بنگستن = دست انداختن	دَفِينَه = زیر خاکی
دَسْت به جیر = دست کم	دِق = مرگ ناگهانی
دَسْت پاچه = هول	دِقْرَان = چپاندن
دَس پوژ = فشردن، پتانندن	دِق مرگ = مردن از اندوه زیاد، سخته
دَس پیچ = نوعی ماهی	دِقور = بخور، لب و لوب
دَسْت چوو = عصا	دِکْت = افتاد
دَسْتک = دست زدن، چوب راست	دِکَش وکَش = کشمکش
دَسْتک دُنْبک = ادوات فریب	دِکوتاندن = پُر کردن
دست لاپه = سرگین	دِکَه = مغازهء کوچک
دَسْتَبو = میوه ای جالیزی	دِگَدِي = برگشت
دست نیچ = محتاج	دِگَرْداندن = چرخاندن، برگردانیدن
دستی نان = نوعی نان محلی، توتک	دِگَرْدِي = یه ور شد
دَس خوو آر = ساقدوش عروس	دِگَرْدِي يَن = برگشتن
دَس خوش = انعام	دُگمه = تکمه
دَس دَس = معطل کردن	دِگَنک = چوب دست
دَس دلواز = بخشنده	دِگ وَجِي = دهن به دهن شدن
دَسقاله = نوعی داس	دِگَه = گوشه
دَسمال = دستمال، روسری	دِگیتن = گرفتن
دَسنگل = هول دادن	دَل = دله
دَسْتبان = مراقب کشتزار	دَل آشوب = مضطرب
دشت خورشید = باغی بالاتر از آسارا	دَلَاک = کارگر حمام
دَسْتَه = نام کوهی که در شرق کرج بالای کلاک	دَلال = میانجی
قرار دارد	دَلبر = معشوق
دَشگِه سِلِي = محلی در سرودار	دَل پُرانه = با شجاعت
دَشُو = دوشاب، شیرهء توت	دَل خيگ = شکمو
دَغْدَغَه = تشویش	دَلخور = گله مند

دلدار = شجاع	دمال = دنبال
دل دبستان = دل بستن	دمال دووک = دنبال کسی دويدن
دلئل = اسب راهوار	دمال سر = در پی
دل دل = ترديد	دماله = دنباله
دل دل مونه = ترديد داره	دمال هانا = پشت سر گذاشت، دنبال کرد
دل دلی = دو دلی	دُمبالا = تعقيب
دل دَنبند = دل نبند	دَم بهل = دم کن
دل رحم = با محبت	دُم جُنبانک = نوعی پرنده
دل سگ = شکمو	دَمَر = پشت و رو
دلش بتر کی = ترسید، زهره ترک شد	دَمرو = به پشت خوابیده
دل شوره = اضطراب	دَمش بدارين = حواستون بهش باشه، نگهش داريد
دل غشه = دل ضعفه	دَمش بشته بو = دمش رو گذاشت رو کولش
دل گنده = دلير	دَمش ماس = دَمش را نگهدار
دگم بر = بخشی از باغستان، مسيل	دَمق = دلخور
دگمه = پنير آماده نشده، بریده	دَمک = دم پختک، برنج دمی
دکو = ظرف چرمی	دَم کش = دم کنی
دلواپس = مضطرب	دُمَل = جوش، آکنه
دلواز = دلباز	دمیتی یه = روش پا گذاشته
دکوچه = کمد دیواری	دمیکووه = جا همیشه
دل هادان = دل باختن	دمیگیت = پر کردن، چیدن روی هم
دلی = پر	دِناین = گذاشتن
دله = داخل	دنبالا = دنبال کردن
دلی دلی = آواز	دنباله = ادامه
دُمب = دم	دنبو = نبود
دماس = نگهدار، بگير	دِنپاچ = نپاش
دماسی ین = نگهداشتن	دنج = خلوت
دماسی یه = چسبیده	دندان قروچه = ابراز خشم
دماغ = بینی	دندان نسا = نوعی سبزی

دندق = اندك	دودورقو = دورگه
دندل = روی پا نشستن	دودوزه = دورویی
دُندوك = نوک	دودوك = صاف
دُندوك نزن = به خوراکی انگشت نزن	دورباش = به دور
دنگل = آخرین نفر	دورگه = از دو فامیل
دنگل پیشین = ماقبل آخر	دورو = منافق، دارای دو وجه
دنه بو = نبود	درو = دروغ
دنه بوی = نبودی	دورو گجن = دروغ گو
دنه بی = نباشی	دورو میگو = دروغ میگوید
دنه پاچ = پاش	دوره = دیزی
دنی = نیست	دوری = سینی گرد، مجمع
دنی یه = نیست	دوز عنبر (دوزنبر) = نام یک روستا
دوا = دارو	دو زهله = نوعی ساز
دواخونه - دواخانه = داروخانه	دوز وازی = بازی دوز
دوال پا = موجودی افسانه ای	دوسه = بسته است
دویرار = نام کوهی نزدیک آتشگاه	دوسی = پاره شد، بستن نان
دو بندیک = یک نوع نان	دوش = شانه، کتف
دو پهلو = دارای چند معنی	دوشك = تشك
دوج = خیلی گرسنه	دوشو = دوشاب، شیر
دوجامه = وسیلهء خرمن کوبی	دوشیز = نوعی گلابی
دوجلک = نوعی گیاه	دو قاله = شاخهء خشک درخت که سر آن u شکل
دوجه = کنار	است و زیر شاخه ای که میوه اش سنگینی میکند ،
دو چو = دو تنهء درخت رو کنار هم میبستند بجای	قرار میدهند تا نشکند
پل روی رودخانه	دوقورت و نیم = دوقرت و نیم
دو دار = دنباله دار، پشت سر هم	دوگان = مغازه
دودك = صاف، سیخ	دوگن = بدو
دودك دودك = راست راست	دولآ = خم
دو دو = بدو بدو	دولآخه = دوشاخه

دینگیلی دیشو = الاکلنگ	دولاخه وان = مسول خرمن کوبی
دینگیل = لق، ناپایدار	دولادولا = خم خم
دیوانت دنی گرده = دیوانه ات نیست	دولامه = پیش رفتگی خشکی در آب
دیوک = نوعی گیاه	دول در بر بین = شخصی که تخصصش ختنه کردن بود
	دولک = مترسک
	دوماسی = گرفت، گیر کرد
	دوهون والا = خمیازه
	دهاتی = روستایی
	دُهل = نوعی ساز
	دیار = سرزمین، پیدا
	دیار کت = آشکار شد
	دیاری = معلوم هستی
	دیاریت نی = پیدات نیست
	دیزان = نام یک روستا
	دیزین = پیست اسکی در جاده چالوس
	دیشو = دیشب
	دیفال = دیوار
	دیم = صورت
	دیم بدا = انداخت
	دیم بنداز = رو انداختن
	دیمت قربان گردم = قربان روی ماهت بشوم
	دیمزمان = محلی در سرودار
	دیم گیر = بیار بغل خودت
	دیم لیس = مُماس
	دیمه = روکش بالش
	دیم هاکت = روی صورت خوابیده
	دینار = واحد پولی

حرف ذ

ذات = سرشت

ذبیح الله زرنندی = استاد بزرگ کرج شناسی و

شاعر و فرهنگی بومی استان البرز

ذرت = دانهء بلال

ذغال = هیزم نیم سوخته

ذغال اخته = نوعی میوه

ذکر خیر = یاد کردن به نیکی

ذلیل = خار

ذوق = خوشحالی

حرف ر

رَخت شور = لباس شوی	راه به جیر = راه بسمت پایین
رِخنه = نفوذ	راجِه = یک اصطلاح
روخونه پی = پی رودخانه	راژخنجک = سکسکه
رَدّ = نشانه، ایز	رازک = گیاهی دارویی
رَد بُو = رد شد	رازیانه = گیاهی دارویی
رَد گُرده = گذشته	راس راسی = واقعی
رَد گُرد = برو کنار	راست و ریست = درست و حسابی
رَدَل = پست	راسو = نام یک جانور
رَزکان = نام یک روستا	رافتان = راه افتادن
رزکان نو = نام یک محل	رافه = واسطه
رِزوه = ایجاد شیار ماریچ روی سطح مقطع دایره	راکب = سوار
ای شکل	راکتیه = راه افتاده
رَزِه = قسمتی از قفل	را نکتیه = راه نیافتاده
رزه روباه = نوعی گیاه دارویی	رامجین = نام یک روستا
رَسَتک = نوعی سبزی کوهی شبیه پیازچه با خواص	رانکی = بندی چرمی که پشت پالان چارپا، زیر دم
پیاز	و پشت ران میبندند تا پالان، روی کمر چارپا چفت
رسم ها گُردن = آیین جدید پیا کردن	بشه، قسمتی از پالان
رَسَن = طناب	رانگن = راه بنداز
رَسَن سَری = انعام دادن به شاگرد فروشنده دام	راه بلد = راهنما
رَسَن کا = طناب بازی	راهی = راه افتاده
رَشید = رعنا	راه کن = ولش کُن
رشیده جوان = دختر رعنا	رُپ (رُف) = طاقچه
رَشک = شپش	رَج = ردیف
رضا = راضی	رَجَز = هارت و پورت کردن
رَعشه = لرزش	رَحمین = مهربان
رُف = طاقچه بالا	رَخت = لباس
رفه = راه باریک در کوه	رَخت خُو = رخت خواب
رُفت و روب = نظافت	

روغنک = نام یک گیاه	رُک = صریح
روکار = نمای ساختمان	رکابی = نوعی زیر پوش
روکرسی = پارچهء روی کرسی	رَم = فرار
روناس = نام یک گیاه	رَمال = فالگیر
رونکی = سهم کسی که گردو ها را میکند	رَموک = رم کننده
رونما = هدیه ای برای عروس	رند = ناقلا
رویا = خواب	رَنگ هاگیت = رنگ گرفت
ری = چهار من، دوازده کیلو گرم	رَنگینک = نوعی شیرینی با آرد و خرما
ریحان = نوعی سبزی خوراکی	روو = بچه
ریخت = قیافه	رُو = روان، شل
ری زمین = نام یک روستا	روو = طرف
ریسمون = طناب	رواج = مورد استقبال
ریسه گردی ین = قطار شدن	روال = رسم، ترتیب
ریش بابا = نوعی انگور	روبنده = نوعی حجاب
ریشخند = خندهء تمسخر آمیز	رو بَنگست = رو انداخت
ریش دار نی = پسری که در سن پائین ریش در آورد	رو پیر = حجاب داشته باش
ریش گرو هانا = ضامن شد	روت زیاد نُکن = پر رو نشو
ریق ماستی = لاجان	روت کَم کُن = پر روئی نکن
ریقن (ریقو) = ضعیف	روح الله آهنگر = هنرمند و خوانندهء محبوب استان البرز
ریگ = شن درشت	روخانه = رودخانه
ریگ وچنیک = نوعی بازی	رودار = پررو
ریگ هاچین = خنده موزیانه	رودرمان = ماخوذ به حیا
ریواس = گیاه خوراکی کوهی	رودروایسی = خجالت
ریه = دستهء گندم یا جو	رو دَس خوردن = نارو خوردن
	رودل = امتلاء معده
	روده دراز = پر حرف
	روشور = گل مخصوص حمام، سفید آب

حرف ز

زائو = زنی که تازه زایمان کرده	زَخْمِ زبون = نیش و کنایه
زابراه = بلا تکلیف	زَرِبِچ = گیاهی مانند ریواس ولی شیرین
زاپاس = یدکی	زَرِت و پرت = حرف بی ارزش
زاج = کات کبود	زَرِت و پرت نُگن = حرف مفت نزن
زار زار = به سختی	زَرِد آلونک = زرد آلوی محلی
زاغ = نوعی کلاغ	زَرِد آنبو = رنگ پریده
زاغش چو بزین = تعقیب و مراقبتش کن	زَرِد اُو = زرد آب
زاغ نمک = نمک کوبیده	زَرِبافت = پارچه ای با تار و پود طلایی
زاغول = چشم رنگی	زَرِد بند = محلی در کلاک
زاغه = انبار بزرگ زیر زمینی	زَرِدُجه = زرد چوبه
زاغی = شخص دارای چشم های رنگی	زَرِدک = هویج محلی
زاقارت = ضایع	زَرِد کینک = نام یک میوه محلی
زالزالک = نوعی میوه	زَرِد وره = نوعی پرنده، بره زرد رنگ
زالو = نوعی جانور	زَرِدی = یرغان
زاما = داماد	زَرشک = نوعی گیاه بوته ای
زاما برار = ساقدوش داماد، برادر داماد	زَرشک آش = آش ترش حاوی زرشک
زاماسکه = خمیر دور شیشه	زَرِق و بَرِق = تزئینات
زُباله = آشغال	زَر کوب = طلا کوب
زبیل = زرنگ	زُرنا = نوعی ساز
زبون باز = چرب زبان	زری = طلایی
زبون دراز = حاضر جواب	زَرش زبون = بچه بد دهن
زبونه = زبانه، چفت درب	زَرغن = کرکس
زپ اُو = چای کمرنگ	زَرِف = نوعی دارو
زپرتش درشی به = از کار افتاده	زَرِق = صدای ضعیف
زجر = درد، عذاب	زَرِقک زَرِقک = شادی در شادی
زَجّه = ناله	زَرِقنوت = خیلی تلخ
زُخم = بوی گوشت گندیده	زَرِقوم = درختی در جهنم، خیلی ترش

زَنگَرُون = کوهی در روستای همه جا	زَقُون = تلخ
زَنگَل = آتش بر افروخته	زُکام = سرماخوردگی
زَنگولِه = زنگ آویزان شده به گردن احشام	زَگیل = نوعی زایده، ماروک
زَن مار = مادر زن	زُل = خیره
زَن مار سَری = سر زدن به خانهء مادر زن	زُل چشم = چشم سفید
زَن مار سلام = رفتن داماد به خانهء مادر زن پس از عروسی	زُلف = موی بلند
زَن مارونِه = کادویی که داماد به مادر زن میدهد	زَکم زینبو = بار و بنه، آویزان کردن زیورآلات اضافی
زَن مُرده = مردی که زنش فوت شده	زَلیته = جیغ کشیدن
زَنوَالک = نوعی سبزی کوهی	زُماد = پماد دست ساخت
زَنهار = امان، پرهیز	زَمبالک = نوعی سبزی با گل زرد
زوار = تسمه	زَمبه = وسیله ای در بنایی مثل برلنکارد
زَوَار = زیارت کننده	زَم حریر = سرد
زور = پیشگل	زُمخت = زبر، درشت
زور آباد = منطقه ای مهاجرنشین در تپهء مراداو	زَمونه = زمانه
کرج	زَمهلل = بسیار زرنگ
زوری = زیری	زَنالش = ناله و زاری
زوزه = صدای گرگ	زَنبورک = نوعی ساز دهنی
زولیا = نوعی شیرینی	زَنبوری = نوعی چراغ روشنایی نفتی
زوو = نوعی بازی کودکان	زَن به زور = زن ذلیل
زهر = سم	زَنبیل = سبد دسته دار
زَهَلش بَشا = ترسید	زَن پیر = پدر زن
زَهله (زهره) = کیسهء صفرا	زَنجفیل = نوعی گیاه - زنجبیل
زیاران = منطقه ای نزدیک آب یک	زَنجورچک = کال و نرسیده
زیب = زینت	زَنک = آن زن، زنه
زینده = لایق	زَنکان = زنان
زیپ او = شل، کمرنگ	زَنگ او = آب زنگ آهن
زید = یارو	زَنگ بزِ یَم = تماس گرفتن، زنگ زدن

- زید = یارو
زیراؤ = زیر آب
زیر جلی = پنهانی
زیر خاکی = گنج
زیرک = باهوش
زیره = نوعی گیاه خوراکی
زیریک زیریک = صدای توله سگ
زیریکه = زیر زمین خانه
زیغه = جیغ
زیک زیک = زُق زُق کردن
زیلو = نوعی زیر انداز
زیله = نوعی حلوا از آرد و خامهء شیر
زیمیار = کشاورز
زین = وسیلهء برای نشستن روی اسب
زینارک = ناله و زاری
زیور = وسایل تزئینی

حرف ژ

ژاكت = كت زنانه

ژاندآرم = امنيه

ژرف = عميق

ژوته = نوعى بافتنى

ژولیده = به هم ريخته

ژيان = غرنده

ژيگول = شيك پوش

حرف سی

ستسته = آشوب	ساتین = ساتن
سج = قره قوروت	ساج = وسیلهء پختن نان
سجاف = درز	ساجه = جارو
سجل احوال = شناسنامه	سار = نوعی پرنده
سجه پتی = بسیار کثیف	سارا = نامی زنانه
سحاب = ابر، نور ماه	سارق = بقچهء بزرگ، سفرهء پارچه ای
سخدان = راه سخت	ساروج = ملات بنایی متشکل از آهک و سفیدهء
سُخْلَمَه (سُقْلَمَه) = سیخونک	تخم مرغ و لویی
سدر = گیاه سر شور	ساز = آلت موسیقی
سر آمد = نمایان، شاخص	سازک = ساز کوچک
سرافتا = شیطان	سازنده = نوازندهء ساز
سراکو = سرکوفت زدن	ساسانی = نام یکی از محله های قدیمی کرج
سربار = انگل و مزاحم	ساسون = پلیسه
سرباری = میوه های مرغوب	ساق = سالم و تندرست
سرباری حَلَب = ظروف روغن های جامد ۱۷	ساق دوش = همراه داماد
کیلویی	ساکت = آرام
سَرِ بَالِ نَرِ سِی = ناکام بمانی، میوه ای که قبل از	سالک = نوعی بیماری
رسیده شدن روی شاخه بیافتد	سالمند = پیر
سَرِ بُخاری = بالای طاقچه	سال وَر = یک سال در میان
سربزیر = باحیا	سامان = زمین، باغ
سر بشو = سر رفت، لبریز شد	سامون = مرز
سر بلند = با افتخار	سازه = مرز
سَرِ بِنِی = ورزش کشتی	ساینه = جایی که سایه هست
سَرِ بِنِی میگیرن = مسابقهء کشتی میدهند	سبز قبا = نوعی پرنده
سَرِ به هوا = بازیگوش	سبک سر = حُل
سَرِ بیخ = ویران، زیر و رو	سبلک = گیج
سر بینه = جایی در حمام	سپهسالار = نام یک روستا
سَرِ پا = ایستاده	

سر پا گرفتن = حالتی که والدین، بچه را نگه میدارند	سر پا گرفتن = حالتی که والدین، بچه را نگه میدارند
سر برای توالف کردن	سر پا و چین = گریه زاری کردن در حال حرکت برای مُرده
سر خور = پر چونه، کنایه از کسی که همسرش زود فوت میکند	سر پایی = دمپایی - ایستاده
سر دار = فرمانده	سر پوت = سرسام
سر داری = قبای بلند دامادی	سر پوش = پنهان
سر درختی = میوه	سر پول = روی پل
سر دروازیك = نام يك محل	سر تاس = پیمانۀ خشکبار
سر دهنه = ابتدای نهر	سر ت بنگن جیر = سرت را بنداز پایین
سر زنده = شاداب	سر تراش = کلاهبردار
سر زنش = ملامت	سر جم = حاصل
سر زیارت = نام يك روستا	سر جهازی = هدیهء خانوادهء عروس به داماد
سر سری = بی اهمیت	سر جوب = نام يك روستا
سر سلامتی = خوش آمد	سر جو عری = سر بالائی
سر سوزن = خیلی كوچك	سر جیرایی = سر پائینی
سر سیکا = صدر مجلس	سر چوق = چوب مخصوص
سر شد = سر رفته است، لبریز شده است	سر چین = پیرایشگر
سر شو = اول شب	سر چی وینگیگت = اهمیت نداد، بها ندادن به کسی
سر شور = گلی برای شستن موی سر	سر خاب = لوازم آرایش
سر شور = هورا کشیدن	سر خاب = نام يك روستا
سر شیر = چربی روی شیر خنک شده	سر خ پل = خیلی قرمز شده
سر ضرب = فوراً	سر خ تش = آتش خیلی قرمز
سر ك = اضافه بار	سر خدر = نام يك روستا
سر ك = سر كشی	سر خ دیم = صورت قرمز، سر حال
سر كش = هورت بكش	سر خر = مزاحم، شوم
سر كش = طناب روی بار علف	سر خرمن = هنگام برداشت
سر کیل = سر كرت، سر جوب، تقسیم آب	

سسی باد = دردی که مانع کار کردن شود	سَر کین = سر و ته
سُفال = گلی	سَر گُل = ناب، نوبرانه
سِنف = محکم	سَر گین = تاپاله، فضولات دام
سِنفید آب = از لوازم آرایش	سَر لَت بشورن = کنایه از آرزوی مرگ کردن برای
سِنفید اُو = روشور	کسی، معادل سَر تخته بشورن
سِفیل = سرگردان	سُر مه دان = جای سرمه
سَقّا = آب فروش	سَر میوره = عجله میکنه
سَقَر چین = یک اصطلاح	سَر نال = تیر چوبی
سُقلمه = ضربهء هشدار	سَر نَد = الک
سَقلی = مشت زدن	سَر نسا = باغی در بالای روستای نسا
سَقو = سرما خوردگی از سر	سَر نَکت = به سرانجام نرسیده، سرنگرفته
سَک = آب دماغ	سَر نَگیت = سر نگرفت، آغاز نشد
سَک میز = گیاهی خوراکی	سَر نَقا = شرور
سَکن = دماغو	سَر واز = بدون حجاب
سَکو = پلهء مخصوص	سَر ودار = نام یک روستا
سَک آلوچه = گوجه سبز	سَر وَر نداری = بلند نشی، کنایه از آرزوی مرگ
سَک انگورک = رزه روباه	سَر و سامان = جا و مکان
سَک دَبستی یه = خیلی جو را امنیتی کرده	سروش ایزدین = هنرمند کرجی و خالق استیکر
سَک دو = فعالیت بیش از حد	های بومی
سَگر مه = اخم	سروک = سوسک
سَک روز = روزگار نامناسب	سَر وگشت = ناقلا، حیران
سَک سار محله = جای بی نظم	سَر نَکش = هورت نکش، بدون لیوان آب نخور
سَک صاحبشُ نمیشناسه = کنایه از جای خیلی بی	سَر هادن = رها کردن
نظم	سَر هاگیت = سر گرفت، آغاز شد
سَگک = قفل کمربند	سَر هی = سر درد
سَک کُته = توله سگ	سَریش = گیاهی چسبنده
سَک لرزه = سرمای شدید	سَسریک = جرقه
سَگوند = ایلی لر	سَسک = نام نوعی پرنده

سُلابه = غل و زنجیر	سِنج = آلتی برای موسیقی
سَلّاخ = قصاب	سِنج = نام یک روستا
سَلسال دژ = قلعه ای در کوه بلوک خور	سَنجاق = گیره، سوزن کوچک
سَلمونی = آرایشگر	سَنجاق قفلی = سوزن گیره دار
سَلیمانیه = محل دانشکده کشاورزی فعلی	سَنجاقک = نوعی حشره
سَلمک = نوعی سبزی خوردن	سِنجِه بِشکو = شکفتن شکوفهء سنجد
سُلوک = سازش	سُنده = مدفوع
سَلّیته = بیحیا، بیشرم	سَنقر = آسیابان
سَلیک = قی دور چشم	سُنقر آباد = نام یک روستا
سَلیم = پر حوصله	سَنگان = نام یک روستا
سَم = زهر	سَنگ پشت = لاک پشت
سَمَا = آسمان	سَنگ چین = دیوار سنگی
سُماق = دانه ای خوراکی	سَنگ سو = سنگ صاف برای صیقل دادن
سُمبه = نام یک ابزار	سَنگینک = از غلات
سَمَت = جهت	سَنگ واز = سنگ بزرگ داخل رودخانه که از روی آن میپزند و از رودخانه رد میشوند
سَمج = بد پيله	سو = سمت، روشنایی
سَم دار = زهر آگین	سوا = جدا
سَم دار = چهار پا	سوتال = سوخته
سَمسار = کاسب اجناس دست دوم	سوتک = سوت گلی
سَمک = قهرمان یک داستان	سوته = محلی در واریان
سَمنو = دسری از جوانهء گندم	سوج = سوز
سَمور = سماور	سوج میکشه = درد میکشه، سوز میکشه
سَمور = یک جاندار	سودا = بیماری ای که از دوشیدن شیر گوسفند ایجاد میشود.
سَمیلی = جولان دادن	سور و سات = بزم و پذیرایی
سَناری = کم ارزش	سوز = سرما
سَنادر = محلی در دروان پای کوه کهار	سوزپشته = چشمه واریان
سُنبل = نوعی گیاه	
سُنبل الطیب = گیاهی آرام بخش	

سیاه ناک = سق سیاه	سوزمه ماست = ماست کیسه ای
سیب ترش = یک نوع سیب زمینی	سوزمانی = یک اصطلاح
سیستان = نام یک روستا	سوزمه = از فراورده های شیر
سیو چال = کوهی در سپهسالار	سوزی = سبزی
سیجان = نام یک روستا	سوسپک = منطقه ای در دروان با قدمت پنج هزار ساله
سیخک = هشدار به چارپا، سیخونک	سوسناق = تشنه
سیرا = نام یک روستا	سوسکه = سنجاق سر
سیرابک = املت سیر	سوسن امبر = گیاهی خوراکی
سیرا چال = نام یک منطقه	سوسو = روشنایی اندکسوسه = فتنه
سیر او = سیر آب	سوق = بازار
سیر داغ = سیر سرخ شده	سولاخ = سوراخ
سیر سیرک = جیر جیرک	سولقان = نام یک روستا
سیرک = نوعی سبزی کوهی، شورک	سولقه = ظرف چوبی
سیرمانی = سیر شدن	سووه = سبد چوبی حمل میوه
سیرود = نام یک روستا	سوناکاسه = ظرفی که در آن کشک می سائیدند.
سیروک = نوعی خوراکی	سوه = کوزهء بزرگ
سیسه = لئه	سوهان = نام یک روستا
سیف = سیب	سوهون = سوهان
سیفک = دره ای در دروان	سه بلگه = نام یک گیاه
سیق = سیخ	سه پلشگ = بد شانسی، اصطلاحی در قاب بازی
سیل او = سیلاب	سهل = ساده
سیلو = انبار گندم و جو	سیاه خر هندی = نوعی فحش
سیلی = کشیده	سیاه خز = نام چشمه ای در دروان
سیم = نقره، مفتول	سیاه زخم = قانقاریا
سینه جانی = نوعی گیاه	سیاه قیترون = خیلی سیاه
سینه ر = نوعی گل	سیاهکلان = نام یک روستا
سینه ریز = گلوبند	سیاه لوشه = لب سیاه
سینه کفتری = هیکل ورزشی	

سیوان درّه = نام یک روستا
سیوَل (سوول) = پوست گردو

حرف ش

شام = غروب	شاب = قدمهای بلند
شامی = کتلت	شاباش = هدیهء عروسی
شامیوه = نوعی گلابی	شابز = سردستهء گلّه
شانمیک = وسیله ای شبیه شانه که در بافتن فرش استفاده میشود	شابلون = نوعی آلو
شانه = کتف، وسیله آلابیلا	شاپرک = نوعی پروانه
شانه به سر = دار کوب	شاپل = نام یک پل (شاه پل)
شاهک = نوعی گلابی	شاپور = پسر شاه
شاهین ترازو = قطعه ای در ترازو	شاتره = نوعی گیاه دارویی
شب بو = نوعی گل	شاتوت = نوعی میوه
شبدَر = یونجه	شاخص = نمونه، کار بلد
شب رنگ = نوعی آلو	شازاده ابراهیم = امامزاده ای در روستای سپهسالار
شب سوز = چراغ گرد سوز	شازده = شاه زاده
شَبگرد = نگهبان	شارب = سیبیل
شپور = موی ژولیده	شاسون = ایلی ترک
شت = خراب و فاسد شده	شاش = ادرار
شترخار = گیاهی بیابانی	شاشو = ترسو، کسی که کنترل ادرارش را ندارد
شترک = ناقه	شاطر = تنددست، نانوا
شتره = بدرد نخور	شاعباسی = نام یک کاروانسرا در کرج
شتک گردی = داغون شد	شاقلوس = چلاق
شتلک = پاشیدن آب	شاقلیک = نام یک محل
شت نباش = بی مزه نباش	شاقول = وسیله ای در بنایی
شتوته = آشوب	شاقولی = عمود ایستادن
شته = نوعی حشرهء آفت درختی	شاقولی واقولی = سر زده آمد
شجر = درخت	شاگردانه = انعام شاگرد
شجره نامه = سوابق خانوادگی، اصل و ریشه	شال اوزانک = مراسم شال اندازی
شُرَاب = شراب	شالک = نوعی درخت
شَرَبَنگست = شرّ انداخت	شالی = ساقهء برنج

شکرک = قند روی عسل یا مربا	شرته = گچ رقیق که با جارو روی دیوار مالیده میشود
شکر لعله = گیاهی خوراکی	شردان = ناودان
شکفه = شکوفه، ناز	شرده = نمک نیم کوب
شکل = قیافه	شرر پکاشت = شر را پیا کرد
شکلک = ادا	شرشرک = آبخار کوچک
شکم باره = پر خور	شرشر = صدای ریختن آب
شکمبه = معدهء نشخوار کنندگان	شرم = خجالت
شکم تله = انجیر	شستک = بشکن، تولید صدا با انگشت های دست
شکور = شکر گزار	شش پر = نوعی چوبدستی
شکوه = گله، شکایت	شصت تیر = نوعی مسلسل
شل = چلاق	شفا = درمان
شل = آبکی	شفاخانه = بیمارستان
شلاب = برف آبدار، آب و گل	شفته = گل زیر پی، برنج خمیر شده
شلال = کوک درشت	شق = غیر قابل انعطاف
شلتاق = تند روی	شقه = نیمه، متقارن، وسط پیشانی
شلتوک = پوست برنج	شقهتانه = خجالت میکشید
شلیته = نوعی لباس زنانه	شقهته = خجالت میکشی
شلخته = بی نظم	شقهشانه = خجالت میکشند
شلغ = شلوغ	شقهشه = خجالت میکشد
شل گرگ = گرگ شل	شقهمانه = خجالت میکشیم
شلم شور وا = در هم و بر هم	شقهمه = خجالت میکشم
شلنگ = قدم یک پا، لنگان	شقی = سنگدل
شله = آش شله قلمکار	شکار = دلخور، شاکی
شلی = نوعی آش	شکار = صید
شلیته = دامن پر چین	شکر او = شکر آب، دلخوری
شلینک = نام یک روستا از بلوک شهرستانک	شکر پاره = خنده رو
شماتت = سرزنش	شکر پنیر = نوعی شیرینی
شممد = بالاپوش	

شُودون = جای شمع	شُو چَر = چرای شبانهء احشام
شُمدونی = گل شُمدانی	شُو چَرَز = شب نشینی
شُمشِه = وسیله ای در بنایی	شُو چَرِه = تنقلات بعد از شام
شُمع = ستون	شوخ = بذله گو
شُمیز = مقوای پوشه	شو خُو آَر = خواهر شوهر
شِن = ماسهء درشت	شوخی = مزاح
شند = توده	شور = پر نمک
شندر = ژولیده	شور اُو = آب شور
شندر غاز = پول کم	شور با = آش برنج
شندر وندر = شلخته	شور جز کو = بسیار شور
شندرِه = پاره	شورک = نوعی سبزی کوهی
شِن کِش = ابزاری در کشاورزی	شورک دَمَک = دمپختک با سبزی شورک
شنگِه = نوعی سبزی خوردنی	شور مَج = شور مزه
شَنگول = شاد	شور واشور = لباس اضافی
شَنه = وسیلهء خرمن باد دادن	شورون = درختی که پس از حَرَس دوباره شاخ و برگ زده
شنی = خیالاتی	شو زنده داری = شب زنده داری
شو = شوهر	شوسوته پيله = تاولی زیر چشم روی گونه مانند تب
شُو = شب	خال میشود و خارش شدید دارد
شُو آهنگ (شباهنگ) = مرغ حق	شوسِه = جادهء خاکی
شُو استا = اطراق شبانه به انتظار روشن شدن اندک صبحگاهی برای شروع به چیدن سبزی کوهی	شوسیا گوسیا = کی به کیه
شُوانه = شبانه	شوشکه = شمشیر تشریفات، ترکهء نازک چوب
شو برار = برادر شوهر	شوشه = باران تند، ساقهء سبزیجات، شیشه
شُو بماند = شب مانده	شو شیر = فارغ شدن زن از زایمان
شُوپا = نگهبان شب	شوق = شور
شُو پایی = شب بیداری	شوکار = شب کار
شو پییر = پدر شوهر	شوکت = جاه و جلال
شوت = از مرحله پرت	شو کور = شب کور

شوکت = جاه و جلال	شیت شیر برنج = کنایه از شل و ول
شُو کور = شب کور	شیر بزک = نوعی سبزی کوهی
شُو گردی = شبگردی	شیر بها = هدیه به مادر عروس
شُو گردی = شب شده است	شیر به شیر = پشت سر هم بچه زاییدن
شولا = بالا پوش چوپانی	شیر خشت = سمعی داروئی برای زردی (یرقان)
شوم = شام	شیر دان = بخشی از دستگاه گوارش نشخوار
شو مار = مادر شوهر	کنندگان. ظرف شیر
شوم شب = خوراکی برای شب	شیرک = شیر کوچک
شُو ملاً = کنایه از زنی که شبها مسائلی را به فکر	شیرک = تحریک
شوهرش القا میکند	شیر گون = کتیرا
شُو نشین = شب نشینی	شیر مال = نوعی نان
شُو نماز = نماز شب	شیر وونی = سقف شیدار
شونه = شانه	شیره = غلیظ شده، عصاره
شونی تخته = مابین دو کتف	شیره ای = معتاد به شیرهء تریاک
شوور = شوهر	شیرین بیان = گیاهی دارویی
شووک = سیاه سیاه	شیرین عقل = آدم ساده
شوه شوم = شام شب اول فوت	شیش ترک = اصطلاحی محلی
شوه شومت بخورم = کنایه از آرزوی مرگ	شیش در = اصطلاحی در تخته نرد
شهباز = عقاب	شیشک = گوسفند نر
شهرستانک = نام یک روستا	شیشک دندان = کنایه از جوان و سالم بودن
شهر فرنگی = نمایشی خیابانی	شیشکی = یک اصطلاح
شهرک = مرکز طالقان	شیشلیک = نوعی کباب
شهید شماله = خستگی زیاد	شیشو = شب ششم
شی بو = بوی چربی	شیطنت = بازیگوشی
شی = باران نرم	شیکر = شکر
شیار = شخم	شیکر پاچ = جای شکر
شیپور = نوعی ساز	شیک و پیک = مُد روز
شیت = بی نمک	شیلان = آتش نذری

شیلانک = نوعی زرد آلو

شیوار = دامنهء کوه، منطقه ای باستانی در دروان

شیون = ناله سر دادن

شیهه = صدای اسب

شئت = غلیظ

حرف ص

صید = شکار

صاحب = مالک، صاحب

صاعقه = رعد

صَب = صبح

صبا = بامداد

صِبائی = فردا

صبا شو = فردا شب

صَب یو = صبح فردا بیا

صبوری = شکیبایی

صحرا = دشت

صَحّت = درستی

صَد من یه غاز = کم ارزش

صدمه = آسیب، اک

صریح = رُک

صَف = ردیف

صَفیح = نادان

صُلح = آشتی

صِلح رَحِم = ارتباط صمیمی

صَمَبَل = سر هم بندی

صَمغ = شیرء تراوش شده از گیاه

صمغ آباد = روستایی در طالقان

صندوقچه = صندوق کوچک

صندوق خانه = اتاقی که در آن صندوق نگهداری

میشود

صندل = چوبی خوشبو، نوعی پای افزار

صَنَم = بت، زیبارو

صنوبر = نوعی درخت

صوفی آباد = نام یکی از روستاها که در حال

حاضر در قسمت شمال شاهین ویلا واقع می باشد.

حرف ض

ضامن = پشتیان

ضحیم = کلفت

ضد = مخالف

ضدِ ضربه = مقاوم

ضربه = آسیب

ضرر = خسارت

ضریح = سازهء روی قبر

ضعف = ناتوانی

ضرب بدیه = آسیب دیده

حرف ط

طراوت = شادابی	طابخه = گرمای نیمروز
طرد = راندن	طاس = ظرف مسی
طرح = نقشه	طاس کباب = نوعی خوراک
طرخان = نوعی سبزی	طاعون = نوعی بیماری فراگیر
طرف = سمت	طاغی = طغیان گر
طرفه = ناب	طاق = سقف
طُرُق = راه ها	طاقتم طاق گردی = صبرم تمام شد
طریق = راه	طاقَت نیورد = تحمل نکرد
طره = موی پیشانی	طاقچه بالا = رُف
طَشْتَك = طشت کوچک	طاقچه بالا گذاشتن = کلاس گذاشتن
طعم = مزه	طاقِ شال = نوعی پارچهء گران قیمت
طَعْنه = کنایه	طاقِ نصرت = نماد شادی بصورت سازه ای به روی
طَغَار = ظرف بزرگ ماست و دوغ	ورودی
طفل = نوزاد	طاق نما = هشتی
طلا سان = مانند طلا	طال = کود حیوانی مخصوص سوزاندن
طلب = خواسته	طالب = خواهان
طلبکار = خواهان حق	طالبی = نوعی میوهء جالیزی
طلبه = شاگرد	طالع = بخت
طلسم = سحر و جادو	طالقان = منطقه ای قدیمی مشتمل بر چندین روستا
طَمَطْرَاق = کیا بیا	طاووس = نوعی پرنده
طَمَع = آرز، زیاده خواهی	طاهر = پاک
طناس = ناف، فتق	طایفه = ایل، قوم
طناف = طناب	طایه = تودهء علف، دایه
طنز = خنده آور	طب = پزشکی
طوطی = نوعی پرنده سخنگو	طَبِخ = پختن
طوطی وار = حرف دیگران را تکرار کردن	طَبِج = مزاج
طوق طلا = گردن بند زرین	طیب = پزشک
طُولِ اُو = آب گل	طبیعت = محیط زیست

طُوله = طویلہ

طومار = نوشتہء طولانی

طیار = پرندہ

طیارہ = هواپیما

طیان = دیگ بزرگ

طیب = پاک

طینت = فطرت، سرشت

طیور = پرندگان

حرف ظ

ظاهر = نما

ظرفیت = جنبه، گنجایش

ظلم = ستم

ظہری سر = سر ظہر

حرف ع

عابدین = عبادت کنندگان
 عابر = رهرو
 عاجز = ناتوان
 عاروس = عروس
 عامر = آباد کننده
 عامو = عمو
 عامو زن = زن عمو
 عبوس = اخمو
 عجم = غیر عرب
 عجوزه = افریته
 عجول = هول
 عرب ملخ خور = بیابانگرد
 عزا = سوگ
 عسل کمر = نام یک محل
 علاقبنده = نعل کوب
 علامهء دهر = دانای کل
 علم = پرچم
 علم دار = جا لباسی ایستاده
 علم غیب = پیشگوئی
 عم قزی = دختر عمو
 عناب = میوه ای داروئی
 عنبر = مُشک
 عنبرنسارا = مدفوع خر ماده
 عنیه = بخشی از چشم
 عنتر = نوعی میمون
 عنکبوت = نوعی حشره
 عود = برگشت

عور = لخت

عورت = دستگاه تناسلی

عیسی چوبی = مداح مشهور بومی استان البرز

حرف غ

غی کورد = بالا آورد	غاز = نوعی پرنده
غیب = ناپیدا	غُرَاب = کلاغ
غیبت = بد گوئی	غرامت = تاوان
غیض = خشم	گران = بلا
غیطان = قطران، ماده سیاه	غُرَبَا = غریبه ها
	غَرَبَال = نوعی الک
	غُرَبَتی = غریبه
	غَرَض = بهانه
	غروب = هنگام تاریک شدن هوا
	غَرِیش = تکه پارچه نازک
	غزال = آهو
	غزاله = آهو بچه
	غُرَبیت = کج و کوله
	غَسَّال = مرده شور
	عَش = بی هوشی
	عَصَبی = مال دزدی
	عَلَاف = نیام شمشیر
	عَلَبیل (غریل) = الک
	عَلت هادین = قل دادن
	عَلّه = گندم و جو
	عَلِیظ = با غلظت
	عَنی = بی نیاز
	عُد = یک دنده
	غوره = انگور نارس
	غوزه = وش پنبه
	غوطه ور = معلق، شناور
	غی = کثافات دور چشم

حرف ف

فَشْن = کسی که نفس کشیدنش صدا میدهد و	فاخته = پرنده ای شبیه کبوتر، کوکو
انحراف بینی دارد	فاش = فحش
فُضُول = مزاحم	فاشِ بَدَاشْت = به باد فحش گرفت
فَعَلِگی = کارگری	فالِ گَوش = استراقِ سمع
فَعَله = کارگر ساختمانی	فانوس = نوعی چراغ روشنائی نفتی
فَقَّا = خیلی ترش	فَتّ = فراوان
فُکُلِی = سوسول	فتولِ دِلَه کَت = درد بی درمون گرفته
فلانی = یارو	فَتیر = خمیر ور نیامده، نان محلی دستی
فَلکِ بزی = فلک زده، بخت برگشته	فَتیرِ دیم = صورت پف کرده
فَلکِ کردن = تنبیه کردن بصورتی که پای شخص	فَتیله = منسوجی که بستر سوخت میباشد
را به چوبی با ارتفاع میبستند و سر و ته آویزان	فَخَّاری = کوره پزی
میکردند	فراخِ وینی = بینی گنده با سوراخ های گشاد
فلفل نمکی = سیاه و سفید	فَرِت و فَرِت = تند و تند
فلنگِ دَبِست = فرار کرد	فَرِتِی دَر شُد = یهو فرار کرد
فُلوت = نوعی ساز بادی	فَرز = چالاک
فلوس = نوعی گیاه دارویی	فَرزین = وزیر شاه، صدر اعظم
فَنَا = نابودی	فَرغون = وسیله ای برای حمل بار
فَند = فن	فَرِفَرک = فرفره
فندلیک = ویشگون گرفت	فُرَم = شکل
فندوق دار = درخت فندق	فِرَن = دماغو
فَوَّاره = فوران آب به سمت بالا و سقوط آن	فِرِنِی = خوراکی از شیر و آرد برنج
فوتور = هنر	فَریدون آسرائی = خوانندهء مشهور استان البرز
فوتورات = شاهکار	فَرِناک = نابهنجار
فور = زود	فَسَخ = باطل
فوفول = لوس و نر	فسنچون = خورشت گردو
فی الفور = سریعا	فَش = نفس بلند
فیس = تکبر، افاده	فَشْتلک = پرش آب
فینگیلی = کوچک	فَشِ فَش = نفس تند تند

حرف ق

قالی = فرش	قابله = ماما
قاووت = بودر چهار مغز	قابلومه = قابلمه
قاهار = برف زیاد	قازورات = فضولات
قاهر = قهر	قءوت = آرد نخد
قاهر گُردیه = قهر کرده	قات قاتی = لخت
قایده = اندازه	قاچ = کمان، شکاف
قایم = پنهان	قاراش میش = در هم و بر هم
قایم = محکم	قارا قوش = قوش سیاه
قای ناروق = گیاهی دارویی	قارت و قورت = هارت و پوت
قبا = کت بلند	قار قار = صدای کلاغ
قباحت = شرمندگی، زشتی	قارقارک = ماشین مستعمل
قبال = در مقابل	قارک = نوعی پرنده
قباله = سند	قارن = قهر رو
قَب قَب = زیر چونه	قارومبه = چاق
قَبْرُ قوه = پهلو (عضوی از بدن)	قاطر = اسب نازا
قُبیده بادام = یک اصطلاح برای سنجد	قاطمه = نخ نازک
قُبْلَک = قارچ	قاطی = مخلوط
قَبُون (قَبَان) = نوعی ترازو	قاطی یه = اعصاب نداره
قَحطی = نیابی	قافه = پی
قَحطی سالِ مایِ یال = کنایه از بچه ای که از سال	قاقالی لی = هله و هولله
قحطی در رفته	قاقک = گردوی بدون پوست
قَدَّاره = شمشیر کوچک	قالا چقریک = نام یک محل
قُد قُد = صدای مرغ	قالا سنگ = فلاخن
قدوز = گشنه و تشنه	قالا شیر ممد = نام یک محل
قُر = گله، قریله	قالان = تاراج
قر = قوزک	قالتاق = ناتو
قُرَاضه = بلا استفاده	قایم باشک = نوعی بازی کودکان
قران = واحد پولی در قدیم	قیل و قال = هیاهو

قربانت گردم = فدات شم	قَرَه قوش = قوش سیاه
قربون گردم پاوونی، دو دو کنه بومونی = قربان	قَرِی = قوری
پاهات بشم، روی پشت بام ها میدوی	قَرِیش = بریدهء کم عرض از پارچه
قربون گردم چشمونی، انگور واریونی = قربان	قَرِقان = دیگ
چشمات بشم، مثل انگور واریان میدرخشد	قَرْمیت = بدرد نخور
قربون گردم زبونی، کلام الله بخونی = قربان زبانت	قَرَن قلفی = سنجاق قفلی
بشم، کلام خدا را میخوانی	قَرِیاقی = نوعی سبزی خوردن
قَرَبیل = سرند دانه ریز	قَرِیلا = خلاصه
قَرَبیل بند = نوعی کولی	قَسْمت = سرنوشت
قَرِچ قروچ = صدای جویدن	قَشِقِرَق = جنجال
قَرِشمال = لوده	قَشلاق = گرمسیر
قَرَض و قوله = بدهکاری و وام	قَشَنگِ جون = خیلی زیبا
قَرطاس = کچل	قَشَنگِ ماه نابان = خیلی زیبا
قَرُق = ممنوع	قَشَو = شستشوی اسب
قَرَقاول = نوعی پرنده	قُشون = لشکر
قَرقوشم = یخبندان	قَطار = ردیف
قَرقی = نوعی پرندهء شکاری	قَط گُردی یه = بریده
قَرْمساق = نوعی فحش	قُلابسَنگ = فلاخن
قَرَه غاز = غاز سیاه	قُل اسفندیار = نام قلعه ای در کلاک
قَرَه قوروت = کشک سیاه، دوغ ترش خشک شده	قُلپ = بهویی
قَرَه ماش = ماش سیاه	قُلچِماق = گردن کلفت
قَلفتی = یکجا	قُلَف = قفل
قَلق = عادت	قَلَمه = روشی برای تکثیر گیاهان
قَلقلک = خنداندن با تحریک نقاط حساس بدن	قَلَمی = باریک
قَلقلک = کوزهء کوچک	قُلنج = گرفتگی کمر
قَلقلک = نام قله ای در دروان	قُلندر = درویش
قُلْمبه = یکجا، گرد	قُلندوش = روی شانه گرفتن
قَلَم چَرخک = کرت بندی	قُلّه = بالاترین قسمت کوه

قوز گِردیِ یه = کمرش قوز شده	قُلْهَک = چشمه ای که از زمین مسطح میجوشد و
قورمه = گوشت سرخ شده در روغن دنبهء و نمک	قل قل میکند
زیاد	قُلّهء قاف = کنایه از جای غیر قابل دسترسی
قورمه سبزی = نوعی خورشید	قله نه = وسیله ای در گهواره
قوروشقه = نیم لیوان لعابی دسته دار (کمال آباد)	قلیا نهار = صبحانه
قوز = برآمدگی	قلیون = وسیله ای برای استعمال تنباکو
قوز بالا قوز = اصطلاح، خرابی کار	قلیه = نوعی خوراک
قوس = کمان	قُمّاش = پارچه، کالا
قوطی = جعبه	قَمبرک = گوشه نشینی
قوفیلی = اضافی، طفیلی	قُمپز در مینه = لاف میزنه
قولکک = دیو	قَمه = چاقوی بزرگ
قی = داد و فریاد	قَمیش = ناز
قیاق = نوعی گیاه	قَنات = چاه های عمیق که از زیر زمین به هم وصل
قیامت بیا گُردیه = آشوب کرده	هستند
قیچ = لوچ	قنبر = فخر
قیرتال = لاغر	قَند انبر = قند خرد کن
قیرونی = قیر گونی	قَنداغ = آب قند
قیژ قیژ = صدای مالش دو جسم	قَنداق = پارچه پیچ کردن نوزاد
قیسی = زردآلوی خشک	قَند حلوا = قند را با آب دهان خیس کرده و روی
قیش = کمر بند	دمل چرکی میگذاشتند تا دمل سر باز کند
قیش وازی = بازی با کمر بند	قَندرون = آدامس محلی
قیطان = نخ محکم، نوعی کش	قَندک = نوعی گیاه
قیطران = مادهء سیاه مثل قیر	قَندون = قند دان
قیطونی = باریک	قَندیلک بزّی یه = یخ زده
قی قاچ = ویراژ	قوده = دسته
قیل و قال = داد و فریاد	قورت بدا = قورت داد، بلعید
قیلوله = خواب نیمروز	قوتول = سر بی مو
قیماق = سرشیر	قوچ = گوسفند نر

قِیمِه = گوشت خرد شده
قِیمِه خُرَش = خورش قِیمِه
قِیمِه قِیمِه مِینَمِت = تکه تکه ات میکنم

حرف ک

کت = کتف، شانه	کاجیلا = گیاهی رنگی
کت = افتادن، جریان	کاجی = حلوائی شل از آرد برنج و شکر و گلاب
کتک = یکجا جمع شدن	وزعفران
کتی ر و گیر = کتری رواز روی آتش بردار	کاجین = چیدن علف
کتل = کوتاه چاق	کارتینک = کارتک، نوعی عنکبوت
کتلت = شامی	کاردی = نوعی گیاه دارویی
کتلمه = برنج شفته شده	کاسنی = نوعی گیاه دارویی
کتو = (نفرین) باد گلو	کاسه لیس = پاچه خوار
کتو باد = باد بیماری دیفتری که قدیمها چون گلو	کافتال = کفتار
عفونی میشده و در انتها باعث خفگی و مرگ	کاکو = نوعی گیاه علوفه ای
میگردید	کاکوتی = نوعی گیاه خوراکی
کتِه = دم پختک، برنجی که آبکش نشده	کالا = زمین آیش
کتِه = توله	کالانکی = بورانی سبزی کوهی
کتِه سگ = توله سگ	کالک = خربزهء کال
کتیرا = شیرء گون	کالونک (کانالک) = نانی تنوری با سبزی کوهی
کج = نوعی پارچه قدیمی	کاموا = نخ بافتنی
کج بیل = بیل سرکجی که در کشاورزی استفاده	کان = معدن
می شده	کاه کوله بار = پشته ای از کاه
کجک = عصا	کبلائی = کربلائی
کجول = کشک ساب	کبوت = کبود
کجه = کجا؟	کبوت قبا = کنایه از اسمان
کجیک دری؟ = کجا هستی؟	کبوت لیچه = نام یک محل
کچول = تشت چوبی	کبوت مرک = قبای کبود رنگ
کچه مرغ = مرغی که تخم نمیگذارد	کبوته = نوعی درخت
کچیله = خرد شده، تکه تکه شده	کُپ = ظرف نفت
کد خدا = بزرگ روستا	کپنک = لباس چوپانی
کرباس = نوعی پارچه	کپهء مرگ = خوابیدن و بلند نشدن
کبریت = کبریت	

کزل = خوشهء گندم نیم کوب	کرپا = زرد
کژ دُم = عقرب	کرپه = دیر رس
کسیل = نام یک روستا	کُری = پل
کسیلک = گلابی جنگلی	کرت = قسمت بندی زمین
کش = نوبت	کرج = روستائی که بنیان شهر کرج فعلی میباشد
کش = ادرار	کرجان = نام یک کوه
کش اندون = محل جمع شدن ادرار در بدن	کردل = وسیله یا ابزاری برای مرزبندی کردن
کشال = بغل	خاک
کشاله = ران	کردو = کرت
کش بازی = نوعی بازی دخترانه	کَرزنک = نوعی علف کوهی
گُشته یار = اصرار کردن	کرسی چاله = چال کرسی که آتش در آن
گشکرک = نوعی کلاغ ، کشکورک	میریختند
کشکی = پشه	کرک = مرغ
کشکی زانو = پشه کوره	کُرک = نوعی الیاف
کشیده = سیلی	کُرگری = منم منم
کفت = کوفت	کرکو = نوعی غذا
کفتر = کبوتر	کرم بریت = کرم ریخت، موش دواند
کفترخان = محل جمع آوری کود کبوتر	کرم جن = کسی که انگولک میکند
کفتک = کپک	کرم رضانی = مداح مشهور و با اخلاص کرج
کفشک = کفش بچه	کرمو = کرم زده
کف گردی یه = دهنش کف کرده	کرنا = نوعی ساز
کفل = باسن	کرنند = اسب قهوه ای
کُک = کبک	کرو تو = توت اول
کُک چَرک = نوعی سبزی صحرائی که مورد	کُرّه ماچکول = آفتاب پرست
علاقهء کبک است. همچنین پلو را قرمز میکند.	کری سر = روی کوهی از سنگ و شن
کُل = انگور	کریش = کشیدن
کل = بز کوهی نر	کز = خمودی
کل = کچل	کزگو = آب بینی

کلاچ کولی = بزغالهء سفید و سیاه زیبا	کلوان = نام یک روستا
کلا رود = نام روستائی از بلوک کسپیل	کلوخ = تکه گل خشک شده
کلاش = کلاه بردار	کلوشن = چوب بلند مخصوص هم زدن آتش تنور
کلاک = نام یک روستا در جنوب دشت کوه	کلوک = آجر نیمه
کل بختک = داماد سرخونه	کل ول = برگ مو
کلاه بنگک = رسمی در چهارشنبه سوری که کلاه را پرت میکنند در خانه ها تا توی آنرا با خوراکی پُر کنند	کله = اجاق
کلاه کلاه = اصطلاحی برای انتقال بحران	کلها = نام یک روستا
کلبتین = ابزار کشیدن دندان	کله انگوشت = انگشت کوچک
کلبر (کلور) = هواکش تنور	کله پا گردی = سقوط کرد
کل چشم = خیره	کله جوش = نوعی خوراکی
کت چنگ = دست و پا چفتی	کله جه = نوعی لباس
کلدر = بیل بزرگ	کله دنا دوره = دیزی بزرگ
کلک = اجاق	کله سره = کله تاس
کلک چال = جای اجاق	کله شق = یک دنده
کل کل = درگیری نمایشی دو کل بر سر تصاحب یک ماده	کله قد = قد کوتاه
کل لنگ = عاجز از پا	کل کارد = کارد کند
کل خاک = خاکستر تنور	کله کوفتی = پیر کچل
کلم پلا = کلم پلو = غذای محبوب واریانی ها	کله کتی = کل سر
کلم چال = جائی که در زمستان کلم را نگهداری میکنند	کله مسجد = مسجد کوچک
کلم قدره = چاقوی خرد کردن کلم	کلوم = طویله
کلمنی یاقری = نام یک محل	کم = دور الک
کلنجار = سر یه سر گذاشتن	کما = گیاهی در کوه که کمان گوش زیر آن میروید
کلند = کلنگ	کماج = کیک با آرد برنج و شیر و تخم مرغ و شکر
کلن گموش = یک بازی	کماجدان = قابلمه
	کما چین = چیدن کما از کوه
	کمال آباد = نام یک روستا که اکنون مرکز کمال شهر واقع شده

کنسونک = آرنج	کُمان گوش = نوعی قارچ کوهی
کِنِ شِرِ (کِنِ مالِ) = روی باسن حرکت کردن	کُمبوزه = خربوزهء نارس
کنفت گردی = خیط شد	کَمچِه = از ابزار بنائی
کنگر = گیاهی خوراکی	کمر = سنگ بزرگ
کنگنیک = زنبور زرد	کمر بن = زیر بند
کنگُو = گرفتگی مهرهء آخر کمر	کَمَری = درد کمر از کار زیاد
کنگیلی لان = لانه زنبور	کَمون = کمان
کوپا = کپه	کَمون بزنش = حسابی بزنش
کو پول شاه = کوه مجاور پل شاه	کِناقول = باسن
کوت = روی هم انبار شده	کِن تُو = تلو تلو خوردن کند = پرتگاه
کوتوله = قد کوتاه	کندا = چارچوب
کوتی = فرق سر	کندا = حیاط
کود = تقویت خاک کشاورزی با تپالهء گاو	کندازر = هدیهء پدر داماد به عروس
فراوری شده	کندالی = قفل چوبی در، کلون در
کودن = خنگ	کُنْدُر = نام یک روستا
کوران = سرمای شدید همراه باد	کندرُو = نام یک محل
گور = تره	کُنْدُس = از گیل
گور در = چارچوب در	کندفیل = چاق و پروار
کورک = زخم همراه چرک	کُنْدِ گُو = جستجو
کورس = سبد، پرچین گوسفند	کندلان = صخره
کور سفره = خسیس، بیزار از مهمان	کندوان = نام یک کوه در جاده کرج به چالوس
کور سو میزنه = نور کمی دارد	کُنْدِه = تنهء درخت خشک شده
کور گره = گره ای که بسختی باز شود	کندیل = ظرف سفالی بسیار بزرگ نگهداری گندم و جو
کورمال کورمال = مثل شخص کوردست کشیدن به اشیاء و تشخیص آنها	کندیل سنگ = نام یک محل
کورم کمیش = نوعی بازی	کِنس = خسیس
کور مهره = مهره ای که سوراخ ندارد	کِنسو کرک = کرم شب تاب
کوروپ جیر افتا = یهو افتاد پائین	کِنسو میزنه = نور کمی داره

کیپ = بسته	کور وکله پیت = کور و کجه کوله
کیریش = کشیدن	کوشک بالا = نام یک روستا
کیس = ناصاف	کوشکک = نام یک روستا
کیش = کش	کوشکیک = کوچک
کیشکک = کوچک	کوفت گرده = زهر مارت بشه
کی شین = مال کیست؟	کوک = کبک دری
کین شره = روی باسن راه رفتن	کوک چرک = نوعی سبزی صحرائی
کیفک = کیف کوچک	کوک چولو = تخم کبک
کیفور = سر حال، نشیه	کول = دوش، کتف
کیل = پیمانه	کول = سیمان مخصوص چاه، محافظ روی چاه،
کیله = اندازه	لولهء سیمانی بزرگ
کیله = جوی آب	کول گیر = بنداز روی دوش
کیلی کلان = قفل چوبی درب	کولم لولو = بازی با سر و صدای زیاد
کینک = جفتک، لگد دام	کوله = نان وارفته در تنور
	کولی = دوره گرد
	کولی = بزغاله
	کوو = لگد
	کوه مرغ = مرغ کوهی
	کوهه = سرفه
	کویه = کجاست؟
	کهار = بلند ترین کوه استان البرز
	کهنه جل = رو انداز مندرس
	کهنه ده = نام یک روستا
	کھیر = حساسیت پوستی
	کیا سر = نام یک روستا
	کی به؟ = چه کسی هست؟
	کی بو؟ = چه کسی بود؟
	کی بیوردی یه؟ = چه کسی آورده است؟

حرف گ

گَر = کچل	گاجره = نام یک روستا
گراز = خوک وحشی	گارمان = نام یک ساز
گراهن = اتومبیل باری	گارِه = گهواره
گرَبه کوره = نمک شناس	گاز اَنْبَر = انبر دست
گرچ = میوه ای شبیه ازگیل و زابزالک ولی کوچکتر	گاستا = شاید
گرچه = سر شاخهء درخت	گافه = پی دیوار
گرد او = گرداب	گال = نام یک بیماری
گرد بیچ = ماهی شکم پر	گاله = گشاد
گرسوج = گرد سوز = نوعی چراغ روشنائی نفتی	گالش = نوعی کفش قدیمی لاستیکی
گردک = نوعی نان	گاماس گاماس = یواش یواش
گردلی = گرد، مدور	گالندوج = سوزن مخصوص پالان دوزی
گرده = تنهء درخت	گامبو = چاق
گرد هادین = قل بدهید	گامیش = گاومیش
گردی = شد	گبر = زرتشتی
گرز = چماق	گپ = حرف
گرز کُما = نوعی گیاه کوهی	گپ بزَن = حرف بزَن
گرگ چشم = بی حیا	گپ گپ نُکن = انقدر حرف نزن
گرگر چارشنبه = چهارشنبه سوری	گت = بزرگ
گرگِ زا = هوای آفاتابی همراه باران	گت آقا = پدر بزرگ
گرگِ لان = لانهء گرگ	گت برار = برادر بزرگ
گرگ و میش = هنگام طلوع خورشید	گت خوار = خواهر بزرگ
گرماَب = نام یک روستا	گت کله = کله گنده
گرما به = حمام	گت ننه = مادر بزرگ
گرم او = آب گرم	گچسر = نام یک روستا
گرم جا = جای گرم	گدار = راه گذر از آب، اطمینان
گرم درّه = نام یک منطقه	گدا گدول = گدا
گرمک = میوه ای شبیه طالبی	گذرا = رفتنی

میدادند	گرم گُلک = حناق
گُل بکاشتن = دسته گل به آب دادن	گرم واز = کسی که صدایش از جای گرم در میاد
گُلپر = الرگ	گرناس = زبانهء آتش
گُل پول = سر پل	گرنه بُز = بز گر
گُل تنور = گل مخصوص ساخت تنور	گرون = گران
گُل چال = معدن گل	گرون باز = گران فروش
گُل سر شوی = گلی از نوعی خاک سفید رنگ که قدیم موهای سر را با آن میشستند	گره کوره = گره ای که به سختی باز میشود
گُل شتک = گل مخصوص	گره ماست = مخلوط شیر و ماست
گلش گیر گردیه = چشمش گرفته	گری گوری = شلخته و بی نظم
گُل گلی (گُل منگلی) = پارچه یا وسیله ای که در طرحش گل زیاد دارد	گَز = نوعی درخت
گُل گیرا = خاک دامنگیر	گزارو = محل رویش گز
گُل گیری = عملی در جالیز	گَز گردن = اندازه گرفتن
گُل گیوه = پاشنهء گیوه	گَز گز = سوزش دست و پا
گلموش = موش آبی	گَزلیک = چاقو
گُلُو ویز = گلاویز	گَزَن = ابزاری در کفاشی
گله باد = گرد باد	گَزَنه = نوعی گیاه که موجب خارش پوست میشود
گله باغ = باغ پر درخت	گَزک = بهانه
گله به گله = قسمت به قسمت	گَسنه = گرسنه
گلگی = شکوه	گَس = مزهء دهان جمع کن
گلی = چلاق	گشادر = نام روستائی از بلوک کسپیل
گلی بیخ = زیر گل	گشنه پلو با خورشِ دل ضعفه = کنایه از بی خوراکی
گلیمک = گلیم کوچک	گل = حلقوم، گلو
گمچ = قابلمه سفالی	گل آویز = دست به یقه
گمرد او = لعاب برنج	گلابتون = نوعی پارچه
گمرد = آتش ماست	گل اندام = خوش هیكل
گمره = چرک لباس	گلباغ = باغ گل
	گل بام = کاهگل کاری که قدیم در پشت بام انجام

گم گرد = گم شو	گم گرد = رب = رب گوجه
گناه داره = کنایه از اینکه قابل دلسوزی است	گو چشم = چشم درشت
گنبیل = کود حیوانی	گوش به زنگ = آماده باش
گنجه = کمد دیواری	گوشتالو = گوشتی
گند او = گنداب	گوشوار = گوشواره
گندک = سفید سفید	گو کول = یک اصطلاح
گندله = بزرگ	گووگ = نوعی گیاه
گنگشک = گنجشک	گوگ بزى ين = با دقت نگاه کردن
گو = دکمه	گوگک = زل زل نگاه کردن
گو = گاو	گوگل = گلهء گاو
گواهان = گاو آهن	گوگل خُسان = محل استراحت گلهء گاوها
گور به گور = نوعی توهین، اشاره به کسی که هر وقت کارش داریم پیدا نمیشود	گوگل وان (گوگل بان) = نگهبان گلهء گاو
گورت گم کن = نوعی توهین، از جلوی چشمم برو	گول = فریب
گورس = آرزن	گولک = ساقهء خشکیدهء کنگر
گورستون = قبرستان	گولماله = گرد
گورس دمک = دمپختک ارزن	گوله = گلوله
گوروس = شعله	گو مدشلی = نادان
گو زور = مدفوع گاو	گون = نوعی گیاه کوهی که شیره اش کتیرا میشود
گوشا گوشى = استراق سمع	گون = پستان گاو
گو واله = ظرف حمل کود، کنایه از آدم دهن گشاد و پر حرف	گوورس = ارزن
گوران = چوب مخصوص چوپان	گووک = نوعی گیاه کوهی
گور او = گوراب، نام یک روستا	گووکمی گووک = کنایه از نوه ام
گوجه دمک = دمپختک گوجه	گوهان = گاو آهن
گو چران = گاو چران	گوه گیجه = سر در گمی
	گی = نام یک روستا
	گیج = مات، سر در گم
	گیج وِر = مشنگ

- گیجه = سر بند، ریشه های فرش
گیرا = با جذب، با نمک
گیر بدایه = کلید کرده
گیره = گریه
گیره بانکه = بسته چایی
گیره نُگن = گریه نکن
گیس = بافت موی سر
گیس بند = ابزار بستن موی سر
گیسک = پی
گیشنیز = نوعی سبزی خوردنی
گی گاردن = حشره ای معروف به خرچسونه
گیله مرد = مرد گیلانی
گیوه = نوعی کفش

حرف ل

لالک = لال	لا = داخل
لالو = لا به لا	لا بُردار = مجبور
لال ماسه او گلت کردیین = کنایه از کسی که حرف نمیزند	لاب کِن = پاره کُن
لانتری = اراذل	لاب لاب = زل زل
لانجین = لیوان بزرگ	لابند = چادر شب
لانیز = نام یک روستا	لاپ = قسمت، تکه
لایِتَجَسَبَک = نجسب، نجوش	لاپ لاپ = دقیقاً از وسط نیم شده، کاملاً شبیه
لای هم = تو در تو	لاپاره = تکه های درشت
لایی = آستر	لاپرت = گزارش، خبر
لب پر = ظرفی که لبه اش کمی شکستگی دارد	لاپوشانی = پنهان کردن، سفسسته
لب کبو = بوسه باران	لاجان = لاغر
لبو = چغندر قند پخته	لاچین = طبقهء کمد
لب = پهلو	لاحاف = لحاف
لب = گونه	لاخ = شاخه
لب کلام = اصل مطلب	لاخک = شاخهء کوچک
لبه خُرَش = خورشید قیمة	لاخه = شاخه
کت (لات) = تخت	لارج = دست و دل باز
کت پر = پرهء چرخ آسیاب	لاری = نوعی خروس
کت سر بشورنت = سر سنگ مرده شورخانه	لاس = سنگ ماده
بشورنت	لاش = نصف شده
کت سر = لبهء صخره	لاشه = جسد حیوان
کت سرک = منطقه ای در آسارا	لاغر = نحیف
کتَر = سنگ تخت کوچک، لی لی، نوعی بازی با سنگ	لاف = تعریف دروغ
لترمه = هیکل غیر نرمال	لاقامه = شاخهء نو
کت و پار = درب و داغون	لاکی = رنگی
لج = مخالفت، یکدندگی	لالا = لالایی
	لال تُک = الکن

لُفَاف = پوشش بسته بندی	لُجَاجَت = لُج کردن
لَفَت = تاخیر بی مورد	لُجَار = پر سر و صدا
لَفَت و لَیس = اختلاس	لُجَام = افسار
لَف لَف = گشاد گشاد	لُچَر = شلخته
لُف لُف = خوردن با عجله	لُچَک = روسری سه گوش
لُق = سست	لُحَن = نوع صدا
لُقَامَه = شاخهء مو	لُخَت = شل
لُقَد گَیَت = لگد مال	لُخَت = عریان
لُقَلَقَه = مالا مال	لُخَتَه = دلگمه شده
لُقَه = دخمه، جای تنگ و تاریک	لُخ لُخَه = نیم بند، تخم مرغ عسلی
لُقِنِی = مردنی	لُر = سر، بی جون
لُقُوم = دهنه	لُرچَک = نوعی سبزی خوردنی
لُکَنَتَه = قراضه	لُرزَانِک = ژله
لُک و لُوجَه = لب و دهان	لُرزِنِک = ترسو
لُکَه = اثر چربی	لُرِمَه = چاق بی تحرک
لُکَه لَمِچ = بی فهم و بی شعور	لُس = شل و وارفته
لُگَه = لگد	لُرچِیک = نوعی سبزی کوهی
لُگَه سو = کتک کاری	لُس بَال = نوعی پرنده
لُل = نوعی پشه	لُس چَنَه = پر حرف
لُلَه = چوب اندازه گیری شیر	لُسک = پی
لُلَه = کسی که از کودک نگهداری میکند	لُس کین = تنبل
لُم = یه ور نشستن، تکیه دادن	لُس گُوش = بی عرضه
لُمبَر = انتقال مرکز وزن	لُس میونچَه = خشک آویزان
لُمپَا = نوعی چراغ روشنائی نفتی	لُش = بی عار، بی ثمر
لُمِچ = دهان	لُش اُو = زمین باتلاقی
لُمچَش و دَر = دهانش را جر بده	لُش گُوشَت = کنایه از کسی که بدنش بوی تعفن میدهد
لُم لُم = تکان تکان	لُغز = حرف بیهوده
لُم یَزَرع = بایر	

لوده = بذله گو	کَم یَزَل = دایمی
لور = ماست قاطی با شیر	لَنْبَر - لَنْبَه = جلوی لباس
لورا = نام یک روستا	لَنْتَر = لوستر قدیمی
لورچ = جمع شده	لَنْتَرانی = نغذ، طعنه
لوز = نوعی شیرینی	لَنْج = لبه، حاشیه
لوس = نمر	لَنْدُ کُنْد = غر غر
لوشه = لب	لَنْدوک = لاغر و بلند
لوقوز = دری وری	لَنْدِه = جوجهء بی پر، بچهء موش، پنیر بسته شده
لوک = تشت چوبی	لَنْدِ هور = هیکل بد قواره
لولا = رابط در متحرک و چهارچوب ثابت	لَنْسِر = چوب ماهی گیری
لو لو خور خوره = جانوری تخیلی برای ترساندن	لَنْگ = پارچه ای چهار گوش با طرح اسکاچ
اطفال	لو = لبه
لوله هنگ = آفتابهء سفالی	لو = قِل دادن
لوم = غار	لو = افشا کردن
لوو = لبه	لوت = بی مو، لخت
له = کوبیده شده	لوت غوردک = نوزاد بی مو
لَهْد = سنگی که بالای سر میت در قبر قرار میدهند	لو دادن = خیانت کردن
لَه = عطش	لودان = ناودانی
له و لورده = خیلی له شده	لور = نوعی پنیر که از آب پنیر تهیه میشود
لیت = له	لوی = قابلمه
لیته = نوعی ترشی	لویی = گیاهی که از الیاف آن در سفالگری و
لیچ = لزج	ساروج استفاده میشود
لیچار = حرف بیخود	لوت = لخت
لیچ هازیه = لیز شده	لوجن لوجن = سوراخ سوراخ
لیچه = سنگ ریزه	لوچ = چپ چشم
لیر کشیدن = جیغ و فریاد کشیدن	لو در = نام یک منطقهء دارای قلعه و آثار باستانی
لیز = سر	در
لیزلیزک = سرسره	کوه بالای خرنکلا

لیسه = آفتی گیاهی
لیش = سرازیر شدن آب دهان
لیشَن = کسی که آب دهانش آویزان است
لیفه = جای کش شلوار
لیقه = مرکب
لیلاج = نام قاپ باز معروف کلاک
لیلستان = نام یک روستا
لیله = جوجه کبک
لیلک = جوجه گنجشک
لیم = لعاب برنج، جو، گندم
لیواس = ریواس
لیواسی کم = دو برگی که ریواس از میانشان رشد
میکند

حرف م

مَچَد = مسجد	ماچِه = ماده
مَچَل = مبهوت	ماچِه خَر = خر ماده
مَچول = گیج	ماچِه سَگ = سگ ماده
مَچولِ یال = فرزند عقب مانده	ماچِه کور = آفتاب پرست
مِحرابِ رجبی = از بزرگان استان البرز	ماچِه کول = بزمجه، خدنگ مار خور
مِحمد گودرزی = ادیب و شاعر استان البرز	مادیون = اسب ماده
مُخته = کنترات	ماچولک = مارزر آدنیک، مارمولک
مَخش = مشق	مار لان = لانهء مار
مخمل = نوعی پارچه	ماست مالی = پوشش دادن خرابی
مخملک = نوعی بیماری	ماس ماسک = ماشه، نوعی ضامن
مُذَبَق = مطبخ	ماشه = نوعی انبر
مدو = الکن	ماک = آغوز
مَر = خزهء روی سنگ	مال = حیوانات اهلی، دارایی
مراد او = چشمه ای در تپهء مرادآب (زور آباد)	مالخر = خریدار
(فعلی)	ماله بکشی ین = ماله کشیدن، ماست مالی کردن
مَر جو = عدس	مان = میان، درون
مَر جو پِلا = عدس پلو	ماه تابان = ماه شب چهارده
مَر دکان = مردها	ماهر = مار
مردنگی = جای لامپا	ماهک = جوی کوچک
مُرده موش = موزی	ماه مُنیر = ماه تابان
مَرزه = نوعی سبزی خوردن معطر	مایه = سرمایه
مرش = تخم گزاری خرمگس روی گوشت و مرغ	مَثَلک = ضرب المثل
مَرَض = درد، بیماری	مَثَلک = قصه های کوتاه
مرغ سراسکنی = خاکینه	مَجری = جعبه، صندوقچه کوچک چوبی
مرغک اووی = مرغابی	مجمع = سینی بزرگ
مرغ لان = لانهء مرغ	مَجیز = مدح
مُرغی چولو = تخم مرغ	مُجیک = مژه
مَر مُو = صدای مومو گربه	

مشکلان = صندوق چوبی بزرگ	مَرَض = درد، بیماری
مش مشه = نوعی بیماری دام	مرغ سراسکنی = خاگینه
مَشْمَل = ناز کردن	مرغک اووی = مرغابی
مَشَنگ = خُل	مرغ لان = لانهء مرغ
مُفت = مجانی	مُرغی چولو = تخم مرغ
مَقْلُو = حشرات موذی	مرمو = صدای مومو گربه
مک = مکیدن	مرمرک = آهسته آهسته
مُک = قطعی	مروک = زگیل
مکّاره = حيله گر	مَرّه = نمونه، تخم کوچکی که گاها از خروس
مکتب خانه = نوعی مدرسه	خارج میشود
مکگ = کتافات سر نوزادی که تازه بدنیا آمده	مَزگ = مغز گردو
مکس گوش = وسیله ای برای کشتن حشرات	مَزگ خُرش = خورشفت فسنجون
مُلا = معلم قدیم، باسواد	مَزگ نون = نان توتک با مغز گردو
ملاج = فرق سر	مست بیعار = بی خیال و شاد
ملحم = مرجم	مُستَراب = توالت
مَلَق = پشتک	مَسْفَره = مسخره
مَلک فالیز = نام یک روستا	مسگر = کسی که ظروف مسی را سفید میکند
ملنگ = نشءه	مس مس = تاخیر
ملول = ولرم	مُسْتَنْطِق = بازجو
مماک = کفش دوزک	میسونی = میساید
مَن بپا = به من نگاه کن	مُشْتَلِق = شادباش
مَنتر = بلا تکلیف	مُشت و مال = ماساژ
منجر = نوعی گیاه	مُشتی = کسی که به زیارت مشهد رفته
منجرق = له	مُشربّه = نوعی ظرف مسی
مُنَجَّق = مونجوق	مُشقل = سیب خشک
منجینق = فلاخن	مشک چین = درهء بالای تونل پنج
مندا = سبزی صحرائی	مُشکفی (مُشکوی) = نوعی شیرینی با مغز گردوی
مَد او = برکه	سائیده و شیرء توت شبیه سوهان

میتوانی = میتوانی	من دی = من هم
میتوری = میچکید	مقاش = موجین
میجوری = پیدا میکنی	منقو = سرماخوردگی
میچی = میچید	منگل = دهانه و در ورودی قنات
میچینم = میچینم	منگلوس = چاق
میچینی = میچینی	منگلی = لبریز
میخک = نوعی گل	منی شین = مال من
میخسی = دراز می کشی ، می خوابی؟	منی ور = کنار من
میخواش = میخواهدش	مواره = صندوقچه
میدانک = نام یک محل	موال = توالت
میر او = میر آب، آبیار	مَجولِه - مورچانه = مورچه
میرزا = کاتب، نویسنده	مُورد = نوعی گیاه
میریت = میریخت	مورک = مهره
میریتَم = میریختم	مورود = نام یک روستا
میزان = ترازو	موز مار = بسیار موزی
میزانک = ترازوی کوچک	موس موس = التماس
میسبجی = می مکی	موش کُته = بچه موش
میسوجی = می سوزی	موش لان = لانهء موش
میش = گوسفند ماده	موله = حرامزاده
میشقال = فشار میدهد	مویز = نوعی کشمش
میشم = می روم	مهران رجبی = از بازیگران بزرگ استان البرز
میشو = می رود	میا = می آید
میشی = می روی	می اُفتاد = می افتاد
میکوشه = میکشد	میان رو = زمین بین دو نهر
میگرده = میشود	میان شوشه = وسط کاهو
میگو = می گوید	می بو = میبشد
میگوت = می گفت	میپا = نگاه میکند، تحت نظر دارد
میگوتم = میگفتم	میتانم = میتوانم

میگیت = می گرفت

میگیتم = می گرفتم

میلولید = وول میخورد

مینگن [ه] = می اندازد

مینگنی = می اندازی

مینو = بهشت

مینی = می بینی

مینی یم = میبینم

مینی یی = میبینی

میورد = می آورد

میوره = می آورد

میوردن = می آوردند

میگدارم = میگذارم

حرف ن

نتیجه = فرزند نوه	ناتولک = تلنگر
نجوش = بد قلق	ناخُش = مریض احوال
نچر = چرا نکن	ناخونک = انگشت زدن
نچرن = از روی میل	ناردانه = دانهء انار
نچسبه پره = بچه کثیف	نازالو = لوس
نحس = بد شگوم	ناز و نوز = ادا و اطفار
نخا هونه = نمیخواهدش	ناسلوک = ناسازگار
نخُت = نخواب	ناسور = بدجور
نخُتی داره = کمبود خواب دارد	ناشتا = گرسنهء صبحگاهی
نخُتی یه = نخوابیده است	ناشزه = زن نافرمان
نخُسی یه = دراز نکشیده است	نارس کولی = بره ای که زود بدنیا آمده
نخَری یه = نخریده است	ناق = گلو، خرخره
نخُس = دراز نکش	ناکک = نفس کوتاه و بریده
نخور = خسیس	نال = تنهء ضخیم درخت
نخوردت کرده = نفرین، نتوانی بخوری	نال = نعل اسب
ندی یم = ندیدم	نالوجن (نالیژن) = ناودان
نرَبی یه = نبریده است	نالوطی = نامرد
نرد وون = نردبان	ناله میگرد = مینالید
نرسی = نرسید	ناهک = محلی در سرودار
نرسی یه = نرسیده است	ناکک = نفس کوتاه
نرگسی = خوراکی با اسفناج	نباری = باران نبارید
نرما = محل خاکی کوه	نَبه = نبود
نرم دست = پلوئی که بصورت کته ریخته میشود	نپتی یه = نپخته است
نروک دار = درخت بی بر، درخت نر	نپچا = دیر پز
نروک = مرد دراز بی خاصیت	نپری یه = نپریده است
نریتی = نریختی	نتّاج = زاد و ولد حیوانات، نوه و نتیجه
نریج = نریز	نتّانستی = نتوانستی
نریشْت = نبافت	

نقش بر آب = از بین رفتن	نزار = ناتوان
نقش کَنک = وسیله ای برای تونک	نزائی = نژائیده
نَقْلَک = داستان کوتاه	نزله = نوعی بیماری
نکبت = نحس	نسا = نام یک روستا
نکتی یه = نکویدیه است	نسبج = میک نژدن
نُگَرَدَتِ گرده = هرگز کاری رو انجام نده	نساتی یه = نساخته است
نُگَرده کار = نابلد	نسام (نسوم) = محلی که آفتابگیر نیست
نکشی یه = نکشیده است	نُسو = نساب
نکول = اعتراض	نُسوت = نسوخت
نکوئی =	نُسوجی = نسوزی
نگاری = وسیله ای برای کشیدن مخدر	نُساست = نشد
نُگَردی = نشد	نُشت = نفوذ ، چکه
نُگمه = کوفت	نُشُترو = نام یک روستا
نُگوت = نگفت	نُشدر = نیشتر
نُگوتَم = نگفتم	نُشکویه = نشکفته است
نُگوتی یم = نگفته بودم	نشمه = دلخواه
نمازی سر دره = مشغول نماز خواندن است	نُشو = نرو
نُماشان = عصر	نُشورد = نُشُست
نُمایشتر = عصر	نُلُشتیه = لیس نژده
نُماشانا = هنگام های غروب	نُشوون = نرفتن
نم بزی یه = خیس شده است	نشی یه = نرفته است
نُمره = شماره، عدد	نصیب = قسمت
نمکا = جای نمک	نُطُقش بگیت = بغض کرد
نمک پاچ = نمکدان	نظر قربانی = رفع چشم زخم
نمیشی = نمیروی	نعل = تیر چوبی سقف خانه
نمود = نشانه	نُفتا = نیفتاد
نمور = نمناک	نفله = هدر
ننجین = نخور، نکن	نق بزی ین = غر غر کردن

نکوشش = نکشش	نَوَه = فرزندِ فرزند
ننگستی یه = آویزان نکرده	نَنَه = مادر
ننگن = ننداز	نَنَه جان = مادر بزرگ
ننگ و نزار = مایهء سرشکستگی	نیاش = نگاهش نکن
ننو = وسیلهء متحرک خواب بچه	نیشتی یم = نشسته ام
نواله = خوراک دام	نیل = ماده ای رنگی
نوبمانه = کنایه	نییل = نزار
نوجان = نام یک روستا	نیمیشاست = نمیشود
نوچ = چسبناک	نیمالو = صابون نیمه کاره
نوچلک = نوپا	نیم پریت = نیمه خورده
نوخانمان = کسی که منزل تازه خریده است	نیمتا = نیمه
نودان = ناودان	نیگا گُرد = نگاه کرد
نوروزِ سلطان = بشیر عید نوروز	نیمتاج = نامی زنانه
نوری = نوعی زردآلو	نیم خیز = نیمه بلند شدن
نوزل = قسمتی از باغهای آدران	نیمز گل = نیمه باز
نوس = کپک	نیمه = آجر نصفه
نوک = راه آب	نیمه لا = نصفه
نو کاسه = تازه به دوران رسیده	نیمیشا = نمیرودم
نولات = نام یک محل	نیمیشم = نمیروم
نوم = اسم	نیمیشو = نمیرودم
نومزه = نامزد	نیمی یا = نمی آید
نومزه وازی = نامزد بازی	نیم دری = پنجره
نوم گل کت = اسمت را روی قبر بنویسند	نیم دار = تقریباً کهنه
نون بند = وسیله ای که خمیر را روی آن پهن میکنند	نینک = قرنیهء چشم
نونِ خونه = محل در آمد	نیورد = نیاورد
نونوار = تازه و جدید	نیهشتی یم = نگذاشته ام
نووَه = ظرف گل کشی	نیهل = قرار نده
	نی یه = نیست

وَأَقْلُ = عوض کردن حرف، دبه کردن	حرف و
واکشی = پهن کرد	وا = باز
واگتین = دست کشیدن	وا به = باز است
واگرد = برگشتن	وَأَبْشُ = ولو شد، از حال رفت
واگردان = نتیجه	وَأَبُو = باز بود
واگردی = برگشت، باز شد	واتوره = هذیان
وال = نوعی پارچه	واجار = محل کشت
والک = نوعی سبزی کوهی	واجین = بشکاف
والک پلو = دمپختک با والک	واجینش = بشکافش
والی = حاکم	وادار = ناچار
وامیشو = شبیه است	واربین = تراشیدن
وانشو = شبیه نیست، تغییر شکل نده	واربینی = تراشیدن موی گوسفند و بز
وانیم = اصطلاحی برای زدن پیشانی، شقه وانیم	وارد = بلد
یعنی بز نم به پیشانیت	وارسی = بازرسی
وانیستا = نماند	وارنگه رود = نام یک روستا
واهابی = وحشی، ندید بدید	وارو = پشتک، برعکس
وایست = بایست	واروک = زگیل
وایستایه = ایستاده است	واریان = نام یک روستا
وبال = آویزان	وازی = بازی
وپراشت = تکیه دادن چیزی بصورت عمودی	واسان = برای
وَجور = بگرد، بهم بزن	واسانت = برای تو
وَنجور = نگرد، بهم نزن	واسانم = برای من
وجین = کندن علف هرز	واش = علف
وجین کارد = ابزار وجین کردن	واشقال = بده به من
وُچروک = چروک شده	واشکال = بشکاف
وچین = جدا کن	واشکالی ین = عمل باز کردن پشم
وچی ین = جدا کردن	واشور = لباس یدکی
وخت = وقت	وافت = گشاد

وَرَسُو = عرق سوز	وَوَحْرَاشانندن = زخمی کردن
وَرَشُو = ماده ای برای براق کردن ظروف روھی	وَوَحْم = استخوان لای زخم
وَرَف = برف	وَوَحِیم = خیلی بد و اضطراری
وَرَفِ اُو = آب برف	وَوَدِد = غده
وَرَكْ = نوعی گیاه تیغ دار	وَوَدْرانندن = دریدن
وَرَكْتی یه = روی زمین افتاده است	وَوَدْرز = یکه خوردن
وَرَكْ جار = بایری از ورك	وَوَدْری = پاره کرد
وَرَكُوا = نام یک محل	وَوَدْری چشم = چشم دریده
وَرَكُولی = گلهء بره و بزغاله	وَوَدْری یَن = پاره شدن
وَرَكُولی وان = چوپان بره و بزغاله	وَر = پهلو، بغل
وَرَكی = محل رویش ورك	وَوَروری = کجکی
وَرَكْ = گرگ	وَر = حرف مفت
وَرَكْ دَرَه = دره ای که در آن گرگ زیاد است	وَوَرَّاج = پر حرف
وَرَكه = آب بند	وَوَرَاكْت = افتاد
وَر مال = راه اُریب کوهستانی	وَوَرَاكْتَن = افتادن
وَرمالی = سرایشب	وَوَرامیه = پوش کرده
وَرواز = میوهء بعد از فصل	وَوَرَاوندی = ضرب دری
وَرَوَجک = بچهء بازی گوش	وَوَرَاوندی = نوعی بستن ضربدری طناب
وَر وِر = زیاد حرف زدن	وَوَرپاچ = جدا کن
وَوَرور = نچسب	وَوَر خُس = کسی که بغل دیگری دراز کشیده
وَوَروره = ورد گفتن، تکرار حرف	وَوَر آورد = نام روستای بالای کاروانسرا سنگ
وَوَروره جادو = حراف	وَوَر دَنه = ابزاری چوبی مدور برای پهن کردن خمیر
وَوَروشی = لگد مال کرد	وَوَر ده = نام یک روستا، بمعنای گُل در عربی
وَره = بره	وَوَر درِیج = نام یک محل
وَره وِرشت = جشنی که گوسفند داران در شهر یور	وَوَرز = مشت و مال
ماه میگیرند و پشم گوسفندان را میچینند	وَوَرز بَدان = ورز دادن خمیر
وَوَر وُند = پارچه ای که با آن نوزاد را قنطاق میکنند	وَوَرزَن = نام یک روستا
وَوَریکه = بریده و ترش شدن پنیر	وَوَرزو = گاو نر

و کورچی = پلاسیده، مچاله شده	وز = فر ریز
و گ = قورباغه درختی	وز وزی کله = موی سر با فرهای ریز
و گرد = برگرد	وزغ = نوعی قورباغه
و گردان = برگردان	وزم = تکان
و گرسی ین = درخشیدن	وزم بخوردن = تکان خوردن
و گرسی = درخشید، سرخ شد	وزنگا = پرتگاه
و گیتن = گرفتن، برداشتن	وزنه = سنگ ترازو
و گیتی = گرفتی	وسست = گسست، جدا شد
و گیر = بگیر، بردار	وسمه = سرمه، لوازم آرایش
و ل = آزاد، رها	وسنی = هوو
و ل = برگ	وسنی بزا = بچهء هوو
و لارد = رم	وسی = پاره شده
و لازگه = دست چین	وسیه = نام یک روستا
و لایت رود = نام یک روستا	وسه = بسه
و ل پیت = کج و کوله	وش = درختی جنگلی
و ل چوو = چوب کج	وشگالی ین = هم زدن
و لد چموش = اسب سرکش، بچهء ناخلف	وشگون = نیشگون
و ل دست = کج دست	وشند = رویش
و ل دیم = برعکس، پشت و رو	وصله = رفو کردن
و لرم = معتدل	و قطننا = قلط زدن
و ل کن = رها کن	و قلی = قلمبیده
و له سر = سر خود، بدون صاحب	و قلی چشم = چشم قلمبیده
و ل گوش = گوش شکسته	و ق و ق = صدای سگ
و لگه = چوب سر کرت	و ک = قلوه
و لگرد = آواره	و کتی یه = برافتاده، منقرض شده است
و لنکار = بی نظم	و کراچی = خراشیده شد
و لنگک واز = بی در و پیکر	و کش = بکش
و لو = پراکنده، پاشیده	و کلاش = تلاش، کاوش، پیدا کردن چیزی

ولوزگه = جمع آوری باقیمانده گردویا میوه از روی زمین	ونگ = گریهء نوزاد
ولوزه = کسی که باقیماندهء گردو را جمع میکند	ونگرد = برنگرد
ولو گردی = ریخت و پاش شد	ونگیت = برنداشت
ولوله = همهمه	ونیمچینه = جمع نمیکند
ولویاس = خمیازه کشیدن	ووا = وبا
ول وینی = بینی کج	ووسی = پاره شد
وله = لای انگشت	وول خوردن = تکان خوردن
وله = نام یک روستا	وول وول = تکان تکان
ول هو = برگ گیاه بارهنگ که برای معالجه روی دمل قرار میدهند	وهاریسه = از شادی ذوق کردن (ذوق کردن زیاد)
ولیان = نام یک روستا	وهرگرد = نام یک روستا گوهردشت فعلی
ولیس = لیس بز	وی = چندش
ولیست = لیس زد	ویاس = خمیازه
ولیسی ین = لیسیدن	ویان = نام دشتی که در حال حاضر مرکز شهر کرج بر روی آن بنا شده
ولیکشت = لیسید	وی دار = درخت بید
ولیکشتن = لیسیدن	ویر = ویار، هوس زن حامله
ولیکشتی یه = لیسیده است	ویران گردی یه = ویران شده است
ولیکک = زالزالک	ویر موجزی = کار خارق العاده
ومالی = مالید، بالا کشیدن آستین	ویر هانده = حرص نده
ومالی یه = آستین یا پاچهء شلوار را بالا کشیده	ویشگیل = ویشگون
ومیدره = پاره میکند	وی سلوک = دمدمی مزاج
ومیدم = پس میدهم	وی شوشک = ترکهء درخت بید
ومیگرسی = میدرخشید	ویشه = بیشه
ون دار = درخت زبان گنجشک	ویلان = سرگردان، بی خانمان
وندل = گرد کردن چشم	وینه = نام یک روستا
ونج = نیم پز	وینی = بینی
ونس = نام یک پل در آئینستان	وینی خر = آب بینی
	وینی کلبر = سوراخ بینی
	وی وی = از روی بی میلی

حرف ه

هامیگیت = میگرفت	هاپوشان = پوشاندن
هادامش دام = دادم بهش	هاج و واج = مات و مبهوت
هاشانندن = تکان دادن	هاچی و اچی گر = چو انداز
هاشوند = تکان داد	هاچین و اچین = بکن و جمع کن
هاشم = بینم	هاتوری = ریخت
هاشی = مالیده شده	هاسوت = از بین رفت
هاله = گونی کنفی مثل خورجین	هاپلکی = قر شد
هاماس = بگیر	هاپولی کرد = چپاول کرد
هامیریتن = میریختند	هادا = داد
هامیشانه = میتکاندشان	هادادن = دادن
هان = بله	هادی = بده
هانا = گذشت	هادی من = بده من
هاندا = نداد	هادین = بدهید
هانگیتم = نگرفتم	هار = نوعی بیماری سگ
هانیمیده = نمیدهد	هارم دارم = سر صدا
هاویه = ابزار لحیم کاری	هارت و پورت = داد و فریاد
های = هوار	هارش = دیدن
هپروت = بی خبری	هارونک = منطقه و کوهی در آنگان
هروت دره = بیخیال، خواب	هارون هاشم = امامزاده لیلستان
هپلاسی = پوسیده	هازن = فرو کردن
هپلی هپو = بالا کشیدن اموال	هاشانندن = تکان دادن
هجوم بیورد = حمله کرد	هاقوری = از باغات واریان که درخت گردوی
هچل = گیر	هشتصد ساله دارد
هچل هف = مبهم	هاگیتن = گرفتن
هچل بفتا = گیر افتاد	هاگیر = بگیر
هچونا = آنطرف	هاگیر و اگیر = کشمکش
هراتوت = توت هرات	هالو = صاف و ساده
هراسان = مضطرب	

هَرَبند = نوعی انگور	هُسْتَقان = استخوان
هَرْت = بی قانون	هُسْت کولو = نوعی آبگوشت ، آدم لاغر
هَرْت و پَرْت = پخش و پلا	هَسوم = وسیله ای مثل کفگیر که نان را از دیواره تنور میکند
هَرْتَه کُلو = آش جا افتاده	هَش = فرمان ایست به حیوانات
هَرْتَه کیلی = یکپهو	هَشبر = دلیل
هَرْدَمبیل = هر کی به هر کی	هَشْتی = جلوی درب خانه های قدیمی
هَدیشکنی = بی صاحب	هَشَرمه = بدن کوفته ، خرد و خمیر
هَرْتوکو = آش جا نیفتاده	هَشْتی = سرسرا
هَرْدَه = شن	هَشوش = بهانه
هَرَز = بی فایده	هَفْت بیجار = نوعی ترشی
هَرُقَه = گردوی بزرگ برای بازی	هَفْت خلات = بازی هفت سنگ
هَرُش = حمله	هَق هَقک = سکسکه
هَرِش = شیر گاو و گوسفندان	هَل هَل بری = له له زد
هَرک = در هم شدن موی سر	هَلاتَه = کهنه ، قراضه
هَرکات = داغ	هَلاک گردی = خیلی خسته شده
هَرکاره = نوعی دیزی، همه کاره	هَلق هوشتک = بشکن
هَرکَس بَرَس = هر کسی از راه برسد نظر میدهد	هَلو - هَلی = آلو
هَروت = گشته و تشنه	هَلی هوتنک = گوجه سبز کوبیده شده با نعنا و گشنیز
هَروک = محل چرا	هَلو پَتکا = رب آلو
هَروم = گرما	هَلک هَلک = آرام آرام
هَرهری مذهب = نان به نرخ روز خور	هَلی گوتنی = مخلوط گوجه سبز و نمک کوبیده شده
هزارلا = بخشی از سیستم گوارشی	هَلیک = بادام کوهی
نشخوارکنندگان	هَم آنگن = مخلوط کن
هزمیک = حمله کردن	هَمبان = انبان گونی بزرگ
هَسْتام = ابزاری در پخت نان	هَمبَسْت = اتحاد
هَسْتک = هسته	هَمبَسْتا = هر دقیقه
هَسْتک تل = گوشت تلخ	
هَسام = نوعی کفگیر مسی برای به هم زدن سمنو	

همبند = ببند	هنِ هن = نفس زنان
هم بزى ين = بهم زدن	هنگام = موقع
هم بزى = بهم زد	همينجه = همينجا
هم پا = همراه	هنس هنس = نفس نفس زدن
هم توکانک (هم کوتانک) = مخلوط توت و گردو بصورت کوبیده شده	هوا بلکی = بالا پایین پریدن
همچونا = آنطرف	هوار = داد
همچونای = آنطرفی	هوار = آوار
همچینا = اینطرف	هوار نُگن = داد و بیداد نکن
همرود = گلابی	هوایی = سر به هوا
هم ریش = باجناق	هوچین تر = اون طرف تر
همراه گیر = با هم بروید	هوچی = خبر چین
همگیر = ببند ، جمع کردن	هورت = سرکشیدن مایعات
همسایه کاسه = چیزی که در کاسه نذری همسایه	هوروت = عجول
موقع عودت کاسه قرار میدهند	هورس دار = درخت اُورس ، شیه کاج
همسایگی گرفت = کنایه از هیچی نخورد	هورک = بستن چهار پایان پشت سر هم
همش = همیشه	هورم = حرارت
هم گن = مخلوط کن	هوخ = از اصوات ترساندن
همگون = هم رنگ	هوسنی = هوو
همندی = جای هموار	هوشت = صوت زدن با دهان و زبان
هموار بنه = زمین هموار	هوشتک = صوت زدن با انگشت و دهان
همیان = کیسه ی حمل پول که به تنبان میبستند	هوشتکی گردی = بد بار آمده
همشکنی = فشرده	هورکاته بو = آتش پر حرارت
همیشک = همیشه	هوشناخ = مجرای ورود آب
همین تنی = همین جوری	هول = ترس
همین که بوگوتم = همین که گفتم	هول کردم = ترسیدم
همه شون = همگی شان	هول ها نده = هول نده
همه تان = همه گی شما	هلی آش = آش آلو
	هوم = گیاهی مقدس

هَوَنگَ = هاون

هَوِجکَ = گیاهی خودروی

هیرم = شخم

هوار بیوره = خراب شده

هوایی گردی = سر به هوا شد

هویکَ = خمیر ترش

هول هاگیت = عجله کرد

هوی = از ادات استفهام

هویجکَ = هویج سفید

هویکَ = خمیر ریش

هیچیش = اصلا

هیکلمند = قوی هیکل

هیره = نوعی انگل طیور

هیرم = آبیاری

هیربد = روحانی زرتشتی

هیز = چشم نا پاک

هیمه = هیزم

حرف ی

یالغوز = مجرد	یانی چی = یعنی چه
یالکک = بچه	یابو = الاغ
یالمی یال = نوه ام	یادِ بَدَا = یاد داد
یال وازی = کار کود کانه	یادِ بَدَان = آموزش دادن
یامان = نوعی بیماری	یادِ بَنگَم = یاد آوری کنم
یامان = کوفت	یادتِ بُو = یادت بود
یاواش = آهسته	یادتِ نِی = یادت نیست
یاوان = ساده	یادته = یادت هست
یاور = دسته هونگ	یادش نَنگَن = یادش ننداز
یتیمچه = نوعی خوراک	یاد گیت = یاد گرفت
یتیم خُر = مال یتیم خور	یاد گیتین = یاد گرفتن
یتیم یَسیرک = بی سرپرست	یاد گیتی یه = یاد گرفته
یتیم یَسیر = طفیلی و قفیلی	یادم بیهفتا = یادم افتاد
یخ او = آب یخ	یادم دَر شا = فراموش کردم
یخ بکر دیه = سرد شده	یادم کت = یادم آمد
یخدان = صندوق چوبی بزرگ	یاردان قلی = غریبه
یخ مراد = غاری در نزدیک آزاد بر	یارو = فلانی
یخنی = نوعی آبگوشت	یاری = جاری زن
یخنی = میوه ای پاییزه که رسیده	یاسسه = دهانه چرمی دهنه ی اسب
یخه = یقه	یاغی = سرکش
یرقان = زردی	یافچی بک = خیلی سرکش
یزقل = ناشناس - فلانی	یاکریم = قمری
یقلاوی = ظرف خوراک سرباز	یال = فرزند
یقملی بقال = حراف	یال = موی سر اسب
یقور = درشت	یال بازیکا = بازی کود کانه
یقین = اطمینان	یالکک = بچه کوچک
یکاره = بی دلیل	یال خوراک = خوراک بچه
یکراست = مستقیم	

یوزباشی = فرماندهء صد نفر سرباز	یکریز حرف میزی = یک سره حرف میزد
یوشان = نوعی گیاه مرتعی	یکرو = صادق
یوغ = گردنبند	یکه بزن = کسی که یک تنه از پس همه بر می آید
یوقور = درشت	یکه بخورد = شوک شد
یولاخ = زمین بایر و بی آب	یکه سره = سرخود
یونجه = گیاهی علوفه ای	یکه سوار = سوار کار ماهر
یویووک = اصطلاحی برای کسی که نمیشنود	یکه شناس = سرشناس
یه ایس = عده زیادی	یکی یه دونه = تک فرزندی
یه بارکی = یک هوایی	یل = پهلوان
یه بال = یکدست	یلا سره = بی حجاب
یه بند = مدام	یلخی = بی برنامه
یه پا = لی لی	یللی = ولگردی
یه پارتی = یک عده	یله بنگه = ماندگار شده
یه پایی = بلا تکلیف	یم = دسته علف
یه پُک بزی = یک پُک به چپق بزن	یمون بزه = اخم کرد
یه پییر یه ماری ننه = از یک پدر و مادر	یمون بزی = مبتلا به دردی بشوی ، نوعی نفرین
یه پوش = باندازه یک پر کاه	ینرنه = باجناق
یه پوک = یک ضربه پتک	ینگه = همراه عروس
یه تَکون بدین خودته = یک تکانی به خودت بده	ینگه امام = روستایی در نزدیکی هشتگرد
یه تُو بدین = یک تاب بده	یَواش = آرام
یه تیغ نگاه میکرد = چپ چپ نگاه میکرد	یَواشک = یواشکی
یه دَفه = ناگهان	یُور = یاری
یه تُو کک بزن = بچش	یُور بیتم = کمک گرفتم
یه جایی = کلی	یورتمه = نوعی راه رفتن اسب
یه جو = باندازه یک جو	یورد = محلی در کوهستان که برای چرا محصور شده
یه جور بُو = مثل هم بود	یورد مان = داخل یورد
یه چارک = ۲۵۰ گرم	یورش = هجوم
یه چیتی شلوار = یک شلوار چیت	

یه خَرِیشَه = یک تکه (زمین)
 یه دوندوق = یک ذره
 یه رنگی = صداقت
 یه طرف میشو = از یک طرف میرفت
 یه عالمه = خیلی زیاد
 یه قاشقک = یک قاشق چایی خوری
 یه قل دو قل = نوعی بازی با سنگ
 یه قلیچ = یک قاچ
 یه قَدی = یک مقداری
 یه کاره = همه کاره
 یه کاسه = یک جا و یکدست
 یه کتی = روی یک شانه
 یه کرور = یک میلیون
 یه کش = یکبار
 یه کلام = مقطوع
 یه کله میشو = یک سره میرفت
 یه کل بلند یه کل کوتاه = پاچه شلوار کوتاه بلند
 یه کمک = یک کم
 یه کوشکک = یه کوچولو
 یه کیل دو بر = درست انجام دادن
 یه گذر = یکجا
 یه گلی = یک قلو
 یه گلی = یک آن
 یه گلی بیامه و بشو = یک آن آمد و رفت
 یه سر دو گوش = آل
 یه سره = یک سره ، مدام
 یه شو = یک شب

یه شو بشی بیم شو نشینی = یک شب رفتیم شب
 نشینی
 یه ور کت = بی حوصله ، گوشه کز کرده
 یه ور یه ور = کج کج

دستور زبان

کرجی

- زمان گذشته

- زمان حال

- زمان آینده

گذشتهء ساده

نَریختم = نریختم	بِداشتم = نگه داشتم
نَریختی = نریختی	بِداشتی = نگه داشتی
نَریخت = نریخت	بِداشت = نگه داشت
نَریختیم = نریختیم	بِداشتیم = نگه داشتیم
نَریختین = نریختید	بِداشتین = نگه داشتید
نَریختند = نریختند	بِداشتن = نگه داشتند
هادام = دادم	واکشی یم = پهن کردم
هادای = دادی	واکشی یی = پهن کردی
هادا = داد	واکشی = پهن کرد
هادایم = دادیم	واکشی یم = پهن کردیم
هاداین = دادید	واکشی یین = پهن کردید
هادان = دادند	واکشی ین = پهن کردند
نَتانستم = نتوانستم	بَربی یم = بریدم
نَتانستی = نتوانستی	بَربی یی = بریدی
نَتانست = نتوانست	بَربی = برید
نَتانستیم = نتوانستیم	بَربی یم = بریدیم
نَتانستین = نتوانستید	بَربی یین = بریدید
نَتانستن = نتوانستند	بَربی ین = بریدند
نگوتم = نگفتم	نَپَری یم = نپردم
نگوتی = نگفتی	نَپَری یی = نپردی
نگوت = نگفت	نَپَری = نپرد
نگوتیم = نگفتیم	نَپَری یم = نپردیم
نگوتین = نگفتید	نَپَری یین = نپردید
نگوتن = نگفتند	نَپَری ین = نپردند

بِردَم = بردم	دَنِ یَم = نیستم
بِردِی = بردی	دَنِ یِی = نیستی
بِرد = برد	دَنِ یِه = نیست
بِردِیم = بردیم	دَنِ یِیم = نیستیم
بِردِین = بردید	دَنِ یِین = نیستید
بِردَن = بردند	دَنِ یِن = نیستند
جمع کُردم = جمع کردم	بِزِی یَم = زدَم
جمع کُردِی = جمع کردی	بِزِی یِی = زدِی
جمع کُرد = جمع کرد	بِزِی = زد
جمع کُردِیم = جمع کردیم	بِزِی یِیم = زدِیم
جمع کُردِین = جمع کردید	بِزِی یِین = زدِید
جمع کُردَن = جمع کردند	بِزِی یِن = زدِند
بِیامَم = آمدم	فاهش بَدام = فحش دادم
بِیامِی = آمدی	فاهش بَدای = فحش دادی
بِیامِه = آمده	فاهش بَدَا = فحش داد
بِیامِیم = آمدیم	فاهش بَدایم = فحش دادیم
بِیامِین = آمدید	فاهش بَداین = فحش دادیم
بِیامَن = آمدند	فاهش بَداین = فحش دادند
پایستام = ایستادم	واچِی یَم = شکافتم
پایستای = ایستادی	واچِی یِی = شکافتی
پایستا = ایستاد	واچِی = شکافت
پایستایم = ایستادیم	واچِی یِیم = شکافتیم
پایستاین = ایستادید	واچِی یِین = شکافتید
پایستان = ایستادند	واچِی یِن = شکافتند

بشناختم = شناختم	جیر کتم = افتادم
بشناختی = شناختی	جیر کتی = افتادی
بشناخت = شناخت	جیر کت = افتاد
بشناختیم = شناختیم	جیر کتیم = افتادیم
بشناختین = شناختید	جیر کتین = افتادید
بشناختن = شناختند	جیر کتن = افتادند
بکوشتم = گشتم	بخردم = خوردم
بکوشتی = گشتی	بخردی = خوردی
بکوشت = گشت	بخرد = خورد
بکوشتیم = گشتیم	بخردیم = خوردیم
بکوشتین = گشتید	بخردین = خوردید
بکوشتن = گشتند	بخردن = خوردند
بشوردم = شستم	بسوتم = سوختم
بشوردی = شستی	بسوتی = سوختی
بشورد = شست	بسوت = سوخت
بشوردیم = شستیم	بسوتیم = سوختیم
بشوردین = شستید	بسوتین = سوختید
بشوردن = شستند	بسوتن = سوختند
بگیتم = گرفتم	دمیتم = لگد کردم
بگیتی = گرفتی	دمیتی = لگد کردی
بگیت = گرفت	دمیت = لگد کرد
بگیتیم = گرفتیم	دمیتیم = لگد کردیم
بگیتین = گرفتید	دمیتین = لگد کردید
بگیتن = گرفتند	دمیتن = لگد کردند

بِیامام = آمدم	بَلرزم = لرزیدم
بِیامای = آمدی	بَلرزی = لرزیدی
بِیاما = آمد	بَلرزه = لرزید
بِیامایم = آمدیم	بَلرزیم = لرزیدیم
بِیاماین = آمدید	بَلرزین = لرزیدید
بِیامان = آمدند	بَلرزین = لرزیدند

هاگیتم = گرفتم	بِریتَم = ریختم
هاگیتی = گرفتی	بِریتی = ریختی
هاگیت = گرفت	بِریت = ریخت
هاگیتیم = گرفتیم	بِریتیم = ریختیم
هاگیتین = گرفتید	بِریتین = ریختید
هاگیتن = گرفتند	بِریتن = ریختند

بِکاشتم = کاشتم	بَنگِستَم = انداختم
بِکاشتی = کاشتی	بَنگِستی = انداختی
بِکاشت = کاشت	بَنگِست = انداخت
بِکاشتیم = کاشتیم	بَنگِستیم = انداختیم
بِکاشتین = کاشتید	بَنگِستین = انداختید
بِکاشتن = کاشتند	بَنگِستن = انداختند

بِکُوشتم = کُشتم	بِخُتَم = خوابیدم
بِکُوشتی = کُشتی	بِخُتی = خوابیدی
بِکُوشت = کُشت	بِخُت = خوابید
بِکُوشتیم = کُشتیم	بِخُتیم = خوابیدیم
بِکُوشتین = کُشتید	بِخُتین = خوابیدید
بِکُوشتن = کُشتند	بِخُتن = خوابیدند

بِیافتَم = بافتم

بِیافتِی = بافتی

بِیافت = بافت

بِیافتِیم = بافتیم

بِیافتِین = بافتید

بِیافتَن = بافتند

دِپاتَم = پخش کردم

دِپاتِی = پخش کردی

دِپات = پخش کرد

دِپاتِیم = پخش کردیم

دِپاتِین = پخش کردید

دِپاتَن = پخش کردند

دِچی یَم = چیدم

دِچی یِی = چیدی

دِچی = چید

دِچی یِیم = چیدیم

دِچی یِین = چیدید

دِچی یَن = چیدند

بِچایَم = سردم شد

بِچایِی = سردت شد

بِچایه = سردش شد

بِچایِیم = سردمان شد

بِچایِین = سردتان شد

بِچایَن = سردشان شد

بِنیستَم = نشستم

بِنیستِی = نشستی

بِنیست = نشست

بِنیستِیم = نشستیم

بِنیستِین = نشستید

بِنیستَن = نشستند

بِگوتَم = گفتم

بِگوتِی = گفتی

بِگوت = گفت

بِگوتِیم = گفتیم

بِگوتِین = گفتید

بِگوتَن = گفتند

دِپیتَم = پوشاندم

دِپیتِی = پوشاندی

دِپیتِه = پوشاند

دِپیتِی یِیم = پوشاندیم

دِپیتِی یِین = پوشاندید

دِپیتِی یَن = پوشاندند

جار بزی یَم = اعلام کردم

جار بزی یِی = اعلام کردی

جار بزی = اعلام کرد

جار بزی یِیم = اعلام کردیم

جار بزی یِین = اعلام کردید

جار بزی یَن = اعلام کردند

حال التزامی

بشَم = بروم
 بشی = بروی
 بشه = برود
 بشیم = برویم
 بشین = بروید
 بشن = بروند

بگردَم = بشوم
 بگردِی = بشوی
 بگرده = بشود
 بگردیم = بشویم
 بگردین = بشوید
 بگردَن = بشوند

وگردَم = برگردم
 وگردِی = برگردی
 وگرده = برگردد
 وگردیم = برگردیم
 وگردین = برگردید
 وگردین = برگردند

بدووی یم = دویدم
 بدووی یی = دویدی
 بدووی یه = دوید
 بدووی ییم = دویدیم
 بدووی یین = دویدید
 بدووی ین = دویدند

بکشی یم = کشیدم
 بکشی یی = کشیدی
 بکشی ییه = کشید
 بکشی ییم = کشیدیم
 بکشی یین = کشیدید
 بکشی ین = کشیدند

حال استمراری

شَقَهَمَه = خجالت می کشم
 شَقَهَتَه = خجالت می کشی
 شَقَهَشَه = خجالت می کشد
 شَقَهَمَانَه = خجالت می کشیم
 شَقَهَتَانَه = خجالت می کشید
 شَقَهَشَانَه = خجالت می کشند

میام = می آیم	بکارم = بکارم
میای = می آیی	بکاری = بکاری
میاد = می آید	بکاره = بکاره
میایم = می آییم	بکاریم = بکاریم
میاید = می آیید	بکارین = بکارید
میان = می آیند	بکارن = بکارند

گذشته منفی ساده

نیهَشْتام = نگذاشتم
 نیهَشْتای = نگذاشتی
 نیهَشْت = نگذاشت
 نیهَشْتیم = نگذاشتیم
 نیهَشْتین = نگذاشتید
 نیهَشْتَن = نگذاشتن

نَپَرِیَم = نپریدم
 نَپَرِی_یِی = نپریدی
 نَپَرِی = نپرید
 نَپَرِی_یِیم = نپریدیم
 نَپَرِی_یِین = نپریدید
 نَپَرِی_یِن = نپریدند

نَریَخْتَم = نریختم
 نَریَخْتِی = نریختی
 نَریَخْت = نریخت
 نَریَخْتِیم = نریختیم
 نَریَخْتِین = نریختید
 نَریَخْتَن = نریختند

حال اخباری

هامیزَنَم = فرو میکنم
 هامیزِنِی = فرو میکنی
 هامیزَنه = فرو میکند
 هامیزَنِیم = فرو میکنیم
 هامیزَنِین = فرو میکنید
 هامیزَنَن = فرو میکنند

وامیکشَم = پهن میکنم
 وامیکشِی = پهن میکنی
 وامیکشه = پهن میکند
 وامیکشِیم = پهن میکنیم
 وامیکشِین = پهن میکنید
 وامیکشَن = پهن میکنند

بِشْناسَم = میشناسم
 بِشْناسِی = میشناسی
 بِشْناسه = میشناسد
 بِشْناسِیم = میشناسیم
 بِشْناسِین = میشناسید
 بِشْناسَن = میشناسند

هَادام = دادم	نَپَریِ یَم = نپریدم
هَادای = دادی	نَپَریِ یِی = نپریدی
هَادا = داد	نَپَری = نپرید
هَادایم = دادیم	نَپَریِ یِیم = نپریدیدم
هَاداین = دادید	نَپَریِ یِین = نپریدید
هَادان = دادند	نَپَریِ یِن = نپریدند

نَریِتم = نریختم

نَریِتی = نریختی

نَریِت = نریخت

نَریِتم = نریختیم

نَریِتین = نریختید

نَریِتن = نریختند

هَادام = دادم

هَادای = دادی

هَادا = داد

هَادایم = دادیم

هَاداین = دادید

هَادان = دادند

نَتانِستم = نتوانستم

نَتانِستس = نتوانستی

نَتانِست = نتوانست

نَتانِستیم = نتوانستیم

نَتانِستین = نتوانستید

نَتانِستن = نتوانستند

نَگوتَم = نگفتم

نَگوتِی = نگفتی

نَگوت = نگفت

نَگوتِیم = نگفتیم

نَگوتِین = نگفتید

نَگوتَن = نگفتند

نَتانِستم = نتوانستم

نَتانِستس = نتوانستی

نَتانِست = نتوانست

نَتانِستیم = نتوانستیم

نَتانِستین = نتوانستید

نَتانِستن = نتوانستند

دَنِیِ یَم = نیستم

دَنِیِ یِی = نیستی

دَنِیِ یِه = نیست

دَنِیِ یِیم = نیستیم

دَنِیِ یِین = نیستید

دَنِیِ یِن = نیستند

نیامی یم = آمده ام	نگوتم = نگفتم
نیامی یی = آمده ای	نگوتی = نگفتی
نیامی یه = آمده است	نگوت = نگفت
نیامی ییم = آمده ایم	نگوتیم = نگفتیم
نیامی یین = آمده اید	نگوتین = نگفتید
نیامی ین = آمده اند	نگوتن = نگفتند
دپاتی یم = پخش کرده ام	دنی یم = نیستم
دپاتی یی = پخش کرده ای	دنی یی = نیستی
دپاتی یه = پخش کرده است	دنی یه = نیست
دپاتی ییم = پخش کرده ایم	دنی ییم = نیستیم
دپاتی یین = پخش کرده اید	دنی یین = نیستید
دپاتی ین = پخش کرده اند	دنی ین = نیستند

حال کامل

سربزی یم = سر زده ام	بشی یم = رفته ام
سربزی یی = سر زده ای	بشی یی = رفته ای
سربزی یه = سر زده است	بشی یه = رفته است
سربزی ییم = سر زده ایم	بشی ییم = رفته ایم
سربزی یین = سر زده اید	بشی یین = رفته اید
سربزی ین = سر زده اند	بشی ین = رفته اند

بچی یم = چیده ام	وگردی یم = برگشته ام
بچی یی = چیده ای	وگردی یی = برگشته ای
بچی یه = چیده است	وگرده = برگشته است
بچی ییم = چیده ایم	وگردی ییم = برگشته ایم
بچی یین = چیده اید	وگردی یین = برگشته اید
بچی ین = چیده اند	وگردی ین = برگشته اند

بیدی یم = دیده ام	جابیتی یم = جا گرفته ام
بیدی یی = دیده ای	جابیتی یی = جا گرفته ای
بیدی یه = دیده است	جابیتی یه = جا گرفته است
بیدی ییم = دیده ایم	جابیتی ییم = جا گرفته ایم
بیدی یین = دیده اید	جابیتی یین = جا گرفته اید
بیدی ین = دیده اند	جابیتی ین = جا گرفته اند

بشی یم = رفته ام	جمع گردی یم = جمع کرده ام
بشی یی = رفته ای	جمع گردی یی = جمع کرده ای
بشی یه = رفته است	جمع گردیه = جمع کرده است
بشی ییم = رفته ایم	جمع گردی ییم = جمع کرده ایم
بشی یین = رفته اید	جمع گردی یین = جمع کرده اید
بشی ین = رفته اند	جمع گردی ین = جمع کرده اند

فعل نهی (امر منفی)**حال اخباری منفی**

نمیگذازم	نَشَم = نروم
نمیگذاری	نَشو = نرو
نمیگذارد	نَشه = نرود
نمیگذاریم	نَشیم = نرویم
نمیگذارید	نَشین = نروید
نمیگذارند	نَشین = نروند

گذشته نقلی

بشناسی یم = شناخته ام
بشناسی یی = شناخته ای
بشناسی = شناخته است
بشناسی ییم = شناخته ایم
بشناسی یین = شناخته اید
بشناسی ین = شناخته اند

حال التزامی منفی

نَگَم = نگویم

نَگُو = نگو

نَگِه = نگوید

نَگِیم = نگوئیم

نَگِین = نگوئید

نَگَن = نگویند

حال ساده

دَرَم = هستم

دَرِی = هستی

دَرِه = هست

دَرِیم = هستیم

دَرِین = هستید

دَرَن = هستند

اصطلاحات و ضرب المثل های کرج

اصطلاحات و ضرب المثل های ناب کرجی

ارباب نوکر میگیره ، نوکر زنبیل گاردن: ارباب به کارگر دستور میده ، کارگر هم به زیر دست خود. از گیر دزد در آمو ، گیر رمال بیفتا: بدبخت تر شد. مترادف از چاله در آمد و در چاه افتاد. آفتو بارانک ، عروسی روباه: هوایی که هم آفتاب است و هم باران می بارد وقت جفت گیری روباه (سگ سانان) است.

اگر فاهش دنبو ، کتک بخورد دق میگرد: اگر فحش نبود، کسی که کتک می خورد، دق می کرد. اگر قلندر بفهمه ، نمک یه بند انگشته، اگر نفهمه، خروار خروار اویی دوش کن: اگر انسان فهم داشته باشد ، نان و نمک را می فهمد و گرنه هر چقدر هم به او خوبی کنی نخواهد فهمید. آگه لگه میخوری، اسبی لگه ر بخور: اگر قرار شد که لگد بخوری بهتر است از اسب لگد بخوری تا خر. امروز پر دس گیتیم: امروز بدشانسی آوردیم.

امسال آگه شتر برفوشی، سال دیگه بز نیمیتانی بخری: قدر اموالت رو بدان. اشاره به تورم دارد.

اشکمی سر رسوا: سر را فدای شکم کردن ، شکم پرست

از او کره میگیره: از آب کره می گیرد، کنایه از فرصت طلبی.

از آب گل آلود ماهی پیتن داره: کنایه از افراد فرصت طلب.

از درزنی کین دله میشو ، از دروازه دله نیمیشو: مترادف: گاهی از سوراخ سوزن رد می شود ، گاهی از دروازه شهر رد نمی شود.

از گودال در آمی یه ، چاهی دله کتی یه: از چاله در اومد ، افتاد تو چاه.

از رشک روغن میره: مترادف: از آب کره می گیرد.

اسب نعل میگردن، مورچانه دی پاشه هوا کرده بو: کنایه از انسان ضعیفی که خودش را قاطی بزرگان میکند.

اگه باباش ندی بوی، ادعای پادشاهی میگرد: هر انسانی باید خودشو به میزان پدر و مادرش و اجدادش مطابقت بده.

اگه دزد نی پی، دره کارت چیه?: اگر دزد نیستی ، پس اینجا چکار داری؟

امید نونوا، بی نون میمونی: اگر به امید دیگران باشی، گشته خواهی ماند.

اندی لیلی به لا لاش نیهلین: اینقدر لوسش نکنین.

اوتلمبه: پُر آب

اَو نِمینه و اَلّا شناگر قهاریه: میدون و موقعیت نداره و اَلّا همه کار بلد است.

اَو بریت و زمین وچی: این مَثَل زمانی بکار میرود که کسی مرده و بقیه غصه اش را میخورند.

اَو راه خودش پیدا مینه: آب راه خودش را باز می کند.

اَووگ اَووگ، منه هر جا میبری بَر، خانم بُر: این مثل برای کسی بکار میرود که همیشه دوست داره همه جا باشه الا خانه خودش. باصطلاح دَدَری است.

اَو نگو، مرگی کلاک بو: آب نگو مایع مرگ بود.

اَووی آزش گرم نیمیبو: به امیدش نباش که برات کاری انجام نمیده.

اَویی که بریت، دیگو جمع نیمیبو: آبرویی که رفت دیگه رفته بر نمیگرده.

آدم از یه سوراخ دوبار نیش نیمیخُرِه: آدم نباید یک اشتباه را تکرار کند.

آشی پیزم که یه وجب روغن سرش دبو: حسابشو آنچنان برسم که باورش نشه.

آفتابه لگن هفت دست، اما شوم و ناهار هیچی: کنایه از عروسی که جهیزیه بسیار دارد و هنر آشپزی و خونه داری را ندارد.

آنقدر وایست علف بیخ پات سبز کرده: اینقدر یک جا بایست تا زیر پات علف سبز بشه.

بُزکِ سَر بَسته نین ، سَر هادین ، رقصِ بین: آدمهای ساکت ، همچنین که ما فکر میکنیم هم نیستند ، اگر بهشون موقعیت بدهید ، اونوقت بیا و هنرش را تماشا کن.

بُزکِ نَمیر باهار میا، گُمبزه با خیار میا: مژده دادن و امیدوار کردن.

با حلوا حلوا کوردن داهان شیرین نیمیبو: بدون تلاش به چیزی نمی رسی.

با دس پیش میکشه، با پا پس میزنه: کنایه به آدمهای دودل است.

با کین دَکتیه تو عسل: اشاره به شخصی که شانس بهش رو آورده است.

با یه گل بهار نیمیبو: برای انجام هر کاری باید با هم متحد شویم.

باخرد ناخرد کرد: غذا را نیم خورده کرد .

بارِ کَج به منزل نیمیرسه: نیت که از اول خیر نباشد، آن کار به سرانجام نخواهد رسید.

بارون هَمیشکِه، سِیلش یه باره: خبر چینی کردن که همیشه هست ولی شرش یکبار دامن گیر میشه.

باریکلا مَسته: با تشویق کردن دیگران جو گیر شده است.

بالا بالا جاش نی، پایین پایین راش نی: کنایه از افرادی که در یک طبقه ی اجتماعی مشخص قرار ندارند.
 بامشی نی دو تا داری غلطه: کنایه از بعضی ها حرف زیاد میزنند ولی در عمل جا میزنن.
 با همین پر و پاچین میخوای بشی چین و ماچین: یعنی با بی عرضه گی که داری می خوای کاری انجام بدی؟

بُزِ شاه انگلِ هی نمیدوشن: (بز خواجه) یا بدون دنبلان راهی نمی دوشن.
 بُزِ گر از سرچشمه او میخوره: خودش که هیچی نیست ولی بلند پروازی می کنه.
 بزنِ پسر، ننه ش خبر نیمینه: پسر بزن از مادرش اجازه نمی خواد.
 بُزی که مرگش بگیره، نونِ چوپانِ میخوره: اجل بزی که سر برسد نون چوپانش رو می خوره.
 بشه ابرو بیره، چشمشه کور کرد: رفت ابرو برداره، چشمش را کور کرد.
 بوژن: اخمو، ترش رو

بوهونی سر نیشتی: سر بهانه نشسته، منتظر بهانه است.
 به روباه میگن: شاهدت کیه؟ میگو: دمم: به روباه گفتن شاهدت کیه؟ گفت: دمم.
 به کچل بگوتن: چرا زلف نمیلهی؟ بگوت: من از این قرتی بازیها خوشم نمیا: به کچل گفتن چرا زلف نمی گذاری، گفت من از این قرتی بازی ها خوشم نمیاد.
 به ماه بگوت: تو در نیا، من در میام: به ماه گفت: تو در نیا، من در میام. از خود راضی.
 بهاری کدبانو پاییز یاد دار، کچوله دست نگیر، کندا کندا یاد دار: قناعت کننده محتاج نمیشود.
 بهاری هوا، زن و شو دعوا: دعوتی زن و شوهر مثل هوتی بهار میماند.
 بیدرمون بگیت: درد بی درمان گرفته.

پَرِ پَرِ که: ناز که

پَسِ قد: قد کوتاه

پات از گیلیمت درازتر نُکن: بیشتر از وسعت ادعا نکن.

پات اندای گیلیمت دراز کن: پایت را به اندازه ی گیلیمت دراز کن.

پاخه پيله بزیه: صورتش و چشمش پف کرده.

پاشنه ر چور کرد، دنیا ره دُور: پاشنه کفش را کشید و دور دنیا گشت.

پامو بیهلم دریا، دریا خشک میبو: بدشانسیه منه که برم دریا دریا هم خشک می شه.

پایستین بخسین، تیران سایه بنگه: بلند شوید و بروید بخوابید، تیرهای سقف سایه انداخته اند. از وقت

خواب گذشته است.

پخ پخ مینه: سرماخورده، آب بینی اش را بالا می کشد.

پرپر مرگ بزنی: الهی بمیری.

پس پسا میشو: عقب عقب میره.

پس گوش مینگنه: پشت گوش می اندازد. سرسری میگیرد.

پسله حرف میزنه: پشت سر حرف می زند. غیبت می کند.

پسولگ: پشت سر.

پشتت پیا، بین ننه بابات کی ین: موقعی که میخوای کاری را انجام بدی بین در شان خانواده هست یا نه؟

پشت باله رو داغ بیشتام: پشت دستم را داغ گذاشتم.

پشت گوش فراخ: کنایه از کسی که زیاد کارها را پشت گوش می اندازد.

پشم بز مو: پرمو.

پلاست رو جمع کن: بارو بندیلتو جمع کن. زیر اندازت را بردار و برو.

پلایی سری پینه مرغونه ر میخواه: کنایه از همه چیز را حاضر و آماده خواستن

پند گیر پندش بدین، پند نکیت بادش بدین: کسی که نصیحت پذیره رو نصیحت کن ولی نصیحت

ناپذیر رو ولش کن.

پو پو دارش: مواظب و مراقبش باش.

پوش کردیه: باد کرده است.

پول، پولی سر میا: آدمهای پولدار وقتی با فکر کار کنند هی ترقی میکنند و سرمایه شان زیادتر میشه.

پهنه سار آفتو بگیتیه: جای خوبی جا خوش کرده است.

پیت بخورد: تاب برداشت.

پیت و جل: پارچه کهنه.

پیر گویی اشکمه: آدمی که حرفهای بزرگ بزرگ میزند.

پیرون در هوس جوونون در قفس: تا که توانستم، نداشتم، وقتی که داشتم، نتوانستم.

تسنه زهله: خیلی ترسو.

تا تندور داغه، باید نون دبست: اگر قرار به انجام کاری داریم، باید تا فرصت مناسب دیدیم زود انجام بدیم

تا دیر نشود.

تا ته شِ در نیورِ ول نمینه: تا آخرش باید بره.

تا تو فکر خر کنی ننه ، منو در بدر کنی ننه: مادری که به فکر فرزندش نیست (در ازدواج).

تاریکی نشتیه روشنایی رِ میپا: کنایه از آدم زیرک.

تَش دِستییه: زیاد سرو صدا کرده. آتش به پا کرده.

تشی پشت چی عمل میا ؟ کلہین: پشت هر آتش خاکستری است.

تف دکنی ریشته بیاش ، جلو میشی پیشته بیاش: انسان، آبروی خودش را خودش می برد.

تقصیر از سرِ گردن وله: تقصیر خودمونه که هر کس هر کاری با ما می خواد می کنه.

تکِ تُو دَر: تند تند کار میکنه. در تک و تاب است.

تلو خرِ کردن: کوفت کردن.

تنبل نشو به سایه، سایه خودش میایه: به آدمهایی تنبل می گویند که همیشه منتظرن همه چیز برایشون مهیا شه.

تو تو در: سرش گیج میره.

توبه گرگ ، مرگه: آدمی که عادت به کاری داشته باشه نمی تونه دست بردار باشه.

تونِ طبس شو: به درک برو.

جل و پلاسه جمع کرد: اسباب و اثاثیه اش را جمع کرد.

جلویی آمِزنا ، دِمالی گَزنا: رودر رو خوب ، پشت سر بد.

جوجه رِ آخرِ پاییز می شمارن: عاقبت هر کاری در پایان معلوم می شه.

جون کنش نکن: اینقدر وول وول نزن .

چکشِ هاماس : پاشو بگیر.

چکه سری: کشیدن جوراب روی شلوار.

چُرُن چشم : به کسی که زود اشکش می آد میگن.

چِشمی سورِ خدا بَر دِیه؟: کنایه از اینکه مگه نمی بینی؟ کوری؟

چِشمتی بویه: چیزی که (آرزویی که) به دل بماند.

چِشمتی میخِم: همیشه جلوی چشم هستم.

چاچ بن جیر کتیه: از دماغ فیل افتادن.

چاچول بازِ بین: چاپلوس رو نگاه کن.

چال خسه: ماندگاره .

چاه کن همیشک ته چاه در: هر کسی برای کسی بد بخواد خودش زودتر بدی میبند.

چترین: خود را به جایی دعوت کردن. چتر شدن .

چسان فسان دار: فیسو افاده دار.

چشته خور، بدتر از میراث خور: کسی که به مُفت خوری عادت کرده ، بدتر از کسی است که منتظر است ارث و میراث بهش برسد.

چشته خور گردیه: عادت کرده.

چشم بدی و دوهون ندی: به خوراکی که کم بود و تعداد زیاد وبه هر کدام یه مقدار کم رسیده باشد این مثل را میگویند. چشم دید دهان ندید.

چشم ودل سیر: بسیار قانع.

چشمش دبست، دوهونش واز کرد: چشمش را بسته و دهانش را باز کرد، کنایه از کسی که بدون توجه به طرف مقابل حرفهای ناروا می زند.

چشم و گوش دبسته: کنایه از آدم چشم و گوش بسته .

چقر: بسیار مقاوم.

چلغوز رو ر نمینه؟: ریخت ناجور خودش را نمیبند؟

چو گردیه: تعجب کرده. خشکش زده است .

چو وچین: کوچک تا بزرگ.

چو دکن ماس دکن مینه: کل کل میکند .

چوق دو سر طلا گدییم: از هر طرف زیان کردیم.

چوقلی مینه: خبر چینی می کند.

چو کاری نکن: شرمنده نکن.

چونه میکشه: چانه می زند .

چوی دو سر گوهیه: از هر دو طرف خراب شده .

چهار تا جاری ر یه دره ای میون، گرگ بخرد: انسانها اگر با هم متحد نباشند و یکدیگر را دوست

نداشته باشند ونسبت به هم ارزش قائل نشوند زود از بین میروند.

چی وامیشو: کنایه به آدم زشت و پر ادعا ست.

چیزی که به ما نرسه، وَا بَرَسه: چیزی که برای ما فایده نداره هر چه میخواد بشه بشه.

حرف، حرفِ میوره: هرچی حرف بیشتر بزنی بیشتر کش میاد.

حرفی که چاق نیمینه لاغر چرا؟: حرفی که درش سود نیست ضرر چرا باشه و بزنی؟

خَر مَرَدِ رِنْد: کنایه به آدمهایی که خودشون زرننگ می دونن .

خُدْمونی کاه بو، آژَه یه: یعنی مال خودمون عیب داره مال بقیه خوبه.

خُلُقِم تَنگِ گَرْدی: حوصلم سر رفت.

خُو بِالِشَمِ نیمِخوا، گُسنِه خُرِش نیمِخوا: آدمی که خوابش بیاد نیازی به متکا ندارد و کسی که گشنه باشه نیازی به غذای مفصل ندارد.

خُو، خُو میور: هر چقدر بیشتر بخوابی بیشتر خوابت میاد کسل میشی.

خاطرت عزیز: محترمی.

خاکِ سِرِ خولِ وَضِعَت: خاک بر سرت که مثل دیوانه ها هستی.

خاکشیر مزاجه: دم دمی است.

خاله خانباچی: اشاره به کسی که حرف می برد و می آورد .

خانه کدخدا الان جوز نی ولی حساب داره: هر کاری حساب و کتاب داره .

خُدْمونی نون، خُدْمونی لاک: پاره تن خودمون با ارزشه. کنایه از اینکه دختر های خودی با پسرهای خودی ازدواج کنند.

خَر قَابِلِ کَنگره: بی لیاقت است.

خَر نَزَا، گُرَه خَر بوم بوم کنه: احساس خوشحالی قبل از اینکه یک کار خوب انجام بشود.

خَرشه دراز دبستایه: روشو زیاد کرده.

خَر قَلتِ میزی: دور خودش بیخودی میچرخه.

خَر گَرْدن: گردن کلفت.

خَش کرده کار!: خیلی کار خوبی انجام داده است!

خمیر که شل بیو، لاک دی او پس هاندیه: بدبختی که بیاد از همه طرف میاد.

خودت بشو حرمسرا، پولت بیاد کاروانسرا: کنایه به آقایی است که زیاد دنبال هوای نفسانی هستند.

خوردَنک و جَسَنک: کنایه از کسی که فقط زمان خوردن میاد و پس از خوردن هم درمیرود.

خون جلوی چشَمِشِ بگیتی بو: از کوره در رفته بود و حالیش نبود.

خونه بابا گردو فراوانه: خونه بابا موقعیت های خوبی دارد.

خونه علی آباد: خونت آباد باشد.

خیلی خوش چسه، پی باد میخوسه: کارای خوبی می کنه توقعاتشم زیاده.

دم دیار دنی: جلو چشم نیست. پیداش نیست .

دم دم مینه: دختر یا پسری که از هم خوششون میاد و میخواد به طرف مقابل حالی کنن.

دمباله ریشه گردی ین: پشت هم راه افتادن برای جایی رفتن.

دلش هلوپه: قند تو دلش آب شده، آرزوشه.

دنه بی: هرگز نباشی.

دارا دلواپس غذای بخورده یه، ندار دلواپس غذا چی بخوره: کسی که وضع مالی خوبی داره

دلواپس غذائی که خورده براش خوبه یا نه؟ ندار دلواپس است که چه دارد که بخورد.

دختر شیلانک، زن لبو، پیر زن هستک پسنک: دختر تر و تازه است، زان مثل لبو سرخ و تپل، پیرزن مثل

هسته سنجد است.

در دیزی وازه حیای گربه کجه بشیه: طرف آدم دست و دلبازی است، طرف مقابل نباید بی حیا باشد.

دراز دس لنگ کُردیه: دست و پاشو راحت دراز کرده. آزاد خوابیده است.

دراقنیه: به زور جا شده.

درت چو گرده ... در بسه ... خونت خراب گرده: نفرین. بدبخت و تیره بخت شوی .

در و تخته به هم میان: هر دو به هم میان.

دریت وریته: ریخت و پاشیده.

دزده سگ: کنایه به آدمی که بی اجازه چیزی رو برمیداره.

دس کج: دزد.

دست، دست میشوره، دست و میگرده رو ر میشوره: وقتی کسی برای کسی دیگه کاری انجام بده حتما

طرف براش تلافی خواهد کرد.

دست از پا کوتا تر بیامه: نا امید برگشته است.

دست به جیر بیو: کوتاه بیا.

دست و دیمت بشور، بیو منم بخور: کنایه به آدمهای پررو که می خوان آدمو بخورن.

دستش پسا نیمیشو: به کسی که موقع رفت و آمدش به بستن در اهمیت نمیده اطلاق میگردد.

دسگیر نییی، پاگیر دی نگرد: دستگیری نمیکنی به پروپام هم نییچ. چون وانمی کنی گره ای، خود گره مباش.

دستونته و مال: آستینتو بالا بزن.

دعاگر که مفت بو، بامشی دی وردی دعا میخواد: کنایه از فرصت طلب.

دل دل مینه: دلش میخواد.

دلت صابون بزین: به همین خیال باش.

دل تر کنه: دل میترکاند.

دلش دریایه: دست و دلبازه.

دلیم سیاه گردی: دلم ضعف رفت.

دله جا میزنه: دنبال مکان میگرده. مرغی که میخواد تخم بزاره ولی سر جای همیشگیش نمیره. آدمی که میخواد کاری انجام بده و این در و اون در میزنه.

دم دمون پتی پتی، پسایی رشک پتی: کنایه از آدمهایی است که همیشه ظاهر را حفظ می کنند و از درون تو خالی هستند.

دمکش دنین: روپوشانی کردن.

دنیار او ببور او ر خو: آدم بی خیال.

دنیار هر جور بگیری سر میبو: دنیا رو هر جور بگیری، میگذرد.

دو لا نازک و یه لا کلفت: این مثل موقعی استفاده میشود که در مورد مطلبی نظر میخواهند بدهند و یک جایی رو حق میدان و یک جایی رو رد میکنند.

دور دلبر و نزدیک زهله بر: از دور دل می برند و از نزدیک زهله.

دوستی دوستی میکنه پوستی: کنایه از رفیقانی است که به ظاهر رفیقن و از پشت خنجر می زنند.

دوش و بالش بمالین: کتف و دستش را ماساژ بدهید.

دوش و بالَم بیوسی: از کت و کول افتادم.

دوک دوک میپا: مات و مبهوت نگاه می کند. سیخ سیخ نگاه می کند.

دونه که دبو انبار، پلو پیتن چه کار: وسایل اگر مهیا باشد، هیچ کاری سخت نیست.

دهونشه شیر دکنی ماست میبو: آرام و متین است.

دهونی نمیگرده چکشی، آلا او ر بکوشی: افراد پرچونه فقط در زمان مرگ خاموش میشوند

دیم ها کتیه: دمر خوابیده.

دیمتِ قربان: قربان روی ماهت.

دیگ به دیگ میگو روت سیاه: دو آدمی که مثل هم هستند ولی عیبجویی هم را میکنند.

دیوار نکش، پل درست کن: مانع نباش، واصل باش.

رسوایی ر سگ نیمیخَره: کنایه از این است که آبروریزی را هیچ کس گردن نمی گیرد.

رمضون دی میشو، روسیاهیش میمونه زغالی به: ماه رمضان هم تموم میشه روسیاهیش میمونه برای کسایی که روزه نگرفتن.

رنگش گردی یه مثل سیاه زغال: رنگ رخسارش مثل زغال شده است.

ریگ میزنه: ادا در آوردن و قبول نکردن چیزی به وسیله لب. لب لوچه کج کردن.

ریگ زن: ایراد نگیر.

زبون سُرخ، سر سبز باد هامیدیه: اگر هر چی که به زبان میاد را بگوئی سرت را بر باد خواهی داد.

زبانم مو در بیورد: اینقدر تکرار کردم که از زبان افتادم.

زخم اندک نگیر، دشمنت حقیر نگیر: زخمهای کوچک رو بی اهمیت ندان و دشمن رو کوچک نشمار.

زلیته زن: جیغ نکش.

زمستان بشه رو سیاهیش ذغالی بین بماند: روزای سخت هم می گذرد و آنکه بیشتر زحمت کشید، سوخت.

زمستون به یه شو، پیری به یه تو: زمستان به یک شب، پیری به یک تب.

زمین و آسمون با هم بدوزی، خدا ندیه زیاده روزی: اگر شب و روز تلاش کنی غیر از چیزی که خدا برایت مقدر کرده چیزی عایدت نمیشود.

زن مرده رو زن هادین، زن طلاق بدی یه ر کفت هادین: به مرد زن مرده زن بدهید اما به کسی که زنش را طلاق داده کوفت بدید.

زنگوله پای تابوته: به بچه ای که در سن بالای پدر و مادر بدنیا میاید گویند.

زیر مازو کردن: کنجکاوی کردن.

زیک گنجشک چیه که چربیش بو؟: معادل مثل: مورچه چیه که کله پاچه اش باشه.

زیره به کرمون میبره: کنایه از اینکه چیزی رو برای کسی ببری که خودش فراوان دارد.

سَرک گنک میزنه: کسی که از دیگری دلخوری دارد و با رفتارش میخواهد به گونه ای طرف را آگاه کند که

ازش بدش میاد یا ناراحت است.

سَرِ خَرِ گَرْدی یَن: کنایه از آدمیست که برای دیگری درد سر میشود.

سَرِ پا کَترون: با عجله.

سَرِ پوته بَیتم: سرسام گرفتم.

سَرِ سوش نی: پیداش نیست.

سَرِ کیسه کُردیه: طرف را چاپیده.

سَرِ میگیره بُن میگیره: مساله ای رو هی کش میده و ول نمیکنه، میاد اول میره آخر.

سَر نَکت: به سرانجام نرسیده.

سَگ سار محلّه: محلّه ای که شلوغ باشد.

سبک سنگین مینه: سنجیدن چیزی.

سَرِ خر: مزاحم.

سَرِ سفره ۶ باباش نان نخوردیه: بی پدر و مادری. نان حلال نخورده.

سَرِ نی پی سربار نباش: اگر کمک نمی کنی، مزاحمت ایجاد نکن.

سرباری حلب: به حلبهای ۱۷ کیلویی میگفتند.

سَرِ بال نرسی: به سرانجام نرسی. (نفرین).

سرخوری داره: شومه.

سرخه چشم: پر رو.

سَرِ شه بشکن مغزشه بخورده: باید زحمت کشید برای رسیدن به منفعت.

سَرَم میشکنی و گردو تو دامنم میریزی: در عمل به من ضربه می زنی ولی بعد می خواهی جبران کنی.

سری که درد نمینه، دستمال دنیمبندن: برای موضوع بی خود آدم خودشو درگیر نمی کنه.

سری بی قال دارم بر سر کوه: با هیچ کسی کاری ندارم.

سری که درد نیمینه دَسَمال دنیمبوسن: هیچ وقت برای خودت دردسر درست نکن.

سُفرش همیشک وازه: مهمان نواز است.

سَگ زرد برادر شغاله: هر دو از یه قماشن.

سَگ میزنه گربه میرقصه: یعنی خیلی شلوغ و پرسرو صداست.

سگی اسمه بیوردی چور دست گیر: کنایه از آن است که از آدمی که بدذات و شرّه حرف بزنی یهو جلوت

سبز میشه.

سگی دوهونه چوو دنگن: سر به سر آدم بد نزار.

سنگ سیاه گردی: روسیاه شدن.

سو هامیکوه: لیز میخوره.

سیا ناک: بد دهن. سق سیاه.

سیاه اوی شهریار جیر شی: نوعی نفرین.

سیاه دل: بد دل، شکاک.

سیاه روباه: بسیار آدم دغل.

سیاه لوشه: کسی که لب سیاهی داره.

سیرمونی نداره: حریص است.

سیمتون بخرن: غذای روز سوم مرگت را بخورند. نوعی نفرین.

سیر سیر میخوره، زار زار میناله: کنایه به کسی که از همه بیشتر میخورد و دارا تر است و ندارم ندارمش از همه بیشتر است.

سیر چه غم گسسه، سوار چه غم پیاده؟: کسانی که سیرن از گسسه ها خبر ندارن و ماشین دارا از پیاده ها.

سیسه دبه، دندون دراومه: لثه بود که دندان در آمد. فرزند بود که نوه آمد.

سیف سیف پینه، رنگ میگیره: بچه ای بچه دیگر را ببیند از کارهایش یاد میگیرد.

شو سیاه، گو سیاه: شب تاریک و گاو سیاه. تشخیص سخت است.

شو و خو و آش بلغور و سیب زمینی: خوردن غذاهای سنگین در شب مضر است.

شاقولی واقولی: کسی رو که انتظارشو نداشتی یهو از در تو می آید.

شتری که در خونه همه میخسه: کنایه از مرگ.

شندر وندر: شلخته.

شو سوته پيله: تبخالی که روی گونه میزند.

شو و روزش یکی گردیه: آسایش ندارد.

شیر بریته گربه یه: شرمنده بودن، به قصد و هدف نرسیده.

شیرین بیو شیرین بشو: همیشه کم جایی برو و زیاد هم نمون تا همیشه ارزش داشته باشی.

صبی آفتاب گرم نکرد، غروبی آفتاب گرم نکنه: بخت اول اگر خوب در نیومد بختای دیگه هم اعتباری

ندارد.

ضعف و غش کردیه: از حال رفته است.

طرف سر به هوا گردیه: کسی که هوا ورش داشته. سر و گوشش می جنبه.

طنافتِ راست بنگن، روزیتِ از خدا بخواه: نیت خیر داشته باش خداوند خودش روزی ات را می دهد.

طی نُکورده گز مینی: هنوز بر قیمت توافق نکرده، داری آماده می شی برای فروش.

عاشق چشمش و گوشش کوره و غوله: آدمی که عاشق شده باشه کرو کور میشه.

عاشقی از دندون درد بدتره: آدم عاشق هیچ دردی رو حس نمیکنه.

عروس از بی چادری خانه نشین: کنایه به انسانی است که از نداری، کاری نمی تواند انجام دهد.

عروس بلد نی برقصه میگو زمین کجه: آدمی که از پس کاری بر نیاید و بهانه می آورد.

عروس سرا عروسیه، زوماسرا خبری نیه: خونه عروس عروسیه در حالی که خونه داماد خبری نیست.

عروس مردنی، گردنِ شومار: عروسی که خودش سلامتی نداشته باشد، گردن مادرشوهر میافتد.

عزیز نازنین، هیجام به هیجات: این به اون در.

غراب که قاهر کنه، صد جز منفعتِ صاحب باغ: اگر کلاغ قهر کند، به نفع صاحب باغ است.

غصه نخور، غم میا، سوراخِ بینیت بدمیا: نسبت به همه مسائل بی خیال باش. نسبت به همه چیز بی عار بودن

غول وامیشو: هیکلیه.

فرنِ یال و بین: بچه دماغو رو نگه کن.

فتیرِ دیم: صورت پهن.

فرت فرت مینه: کسی که سرما خورده و هی آب بینیش را بالا میکشد.

فریره کله: کسی که موهای سرش فرفری است.

فش فش مینه (فشَن): کسی که از بینی بزور تنفس میکنه و هی آب بینی بالا می کشد.

فکرون کن که خربزه اوو: فکر عاقبت کن که هوا و هوس گذراست.

فیلش یاد هندوستون بکورده: یاد جوونیاش افتاده.

فیل و فنجونن: دو نفر که یکی خیلی بزرگ و دیگری خیلی کوچک است.

قرتسه هاماسیه: محکم زیر گلو شو گرفته.

قاشق (نخود) هر آش: فضول

قاشق درست کردن که کاری نداره، یه مشت میزنی پهن میگرده، دُمبشه میکشی، دراز: این کنایه

به آدم هایی است که همه چیز رو آسون می بینند.

قحطی سال ماه یال: بچه ای که در قحطی و خشکسالی بزرگ شده باشد.

قحطی سال و ماه پیامیه: خشکسالی آمده است.

قُد قُدش اینجه یه، مرغونش جای دیگر: کار رو برای کس دیگه انجام میده غرغرشو پیش ما میاره.

قرتم دِماسی: گلو مو فشرد.

قرطاس: کله تاس.

قرقان دیمش سیایه، اما دلش سفیده: بعضی از آدمها شاید با لحن بد صحبت می کنن ولی در دل خیر خواه هستند.

قسم نخور، دم خروس دیار: کاری که انجام دادی آشکار است قسم ناحق نخور.

قشنگ ماه تابان: بسیار زیبا.

قشون کشی گردیه: لشکر جمع کرده.

قمبرک بزیه: پژمرده شده.

قند تو دلش او میبو: خیلی خوشش می آید.

قور قور مینه: غرولند می کند.

کله میخ: قد کوتاه.

کُلاهت قاضی کُن: خودت داوری کن.

کِرک پیش پیشی هانکونه، خاک د کونه خودشی سر: مرغ با پای خودش خاک را بر سرش میریزد.

کِرز گردی یه: ناراحت است.

کِل کِتاه: خیلی کوتاه.

کندیل: بشکه بزرگ سفالین جهت ذخیرهء غلات.

کار دل دست میکنه، منت هر کس فکنه: کنایه به آدمهایی است که خودشون کار خودشونو انجام می دهند و منت کسی رو نمی کشن.

کار کوردن خر و خوردن یابو: معمولا کسی که کار می کند سرش بی کلاه می ماند و منافع به مفت خور می رسد.

کار ورزا هانکونه، بامشی خسته یه: کار را بزرگتر انجام می دهد و کوچکتر اظهار خستگی می کند.

کارِ بسیار به کاردون: کار را به کاردان بسیار.

- کاسه لیسه: کسی که با چاپلوسی کس دیگری ارتزاق می کند. (مداح)
- کاهه دکوردن سگی جلو، گوشته دکوردن گویی جلو: کنایه از برعکس عمل کردن است. کاه را جلوی سگ و گوشت را جلوی گاو گذاشتن.
- کتری کله: کسی که سرش مانند کتری است.
- کتو باد: نوعی نفرین، در بیماری دیفتری گلوی شخص باد می کرده و با درد می مرده است.
- کجه خوش؟ اونجائی که دل خوش: هر جا که دل آدم خوش باشد، خوب است.
- کچه مرغ: مرغی که تخم نمیگذارد. (بی فایده).
- کدخدای شاه رسونک، اسبی قبا سیاه پینک: دارندگی و برازندگی.
- کسی که نماز خونه، قبله ش راسته: آدمی که با ایمان است کارش درست است.
- کشک نُکن، آفتو نُکن: رازی رو که میدونی همه جا جار زنن، برملا نکن.
- کف دست مو هانداره، بیو بکن: المفلس فی امان الله.
- کفن گرده تنت: بمیری و کفنت کنن.
- کل کور پیغوم هاندیه: منظور از همان دیگ به دیگ میگه روت سیاه است. کچل به کور متلک می اندازد.
- کل گر دواگر بو، سر خود دوا میگرد: کنایه از کسی که خودش عیب بسیار دارد ولی دیگری را نصیحت میکند.
- کله کتیشه میکتنه: تو سرو کلش میزنه.
- کم بو جن و پری، یکی دی از دروجه و پری: مهمون های مزاحم کم بودند، یکی دیگر هم رسید.
- کور سفره: کسی که از مهمان در خانه اش پرهیز میکند. خسیس.
- کور ماله مینه: در تاریکی کار انجام میدهد و دلش نمی آید چراغ روشن کند.
- کور ولپیت: چشم تابه تا داشتن.
- کور، کور میجور، اوو گودال: هر کسی هم جنس خودشو پیدا می کنه. کور، کور را می یابد و آب چاله را.
- کوره مهره بنه نیمیمونه: به دختر یا پسری که عیبی داره و فکر میکنن هیچ وقت ازدواج نمیکنن بهشون گفته میشود.
- کوزه گر از کوزه شکسته او میخره: کسی که خودش برای همه کار انجام میدهد ولی کار خودش میلنگد.
- کوله بار سبک بیر علی علی نگو: لقمه اندازه دهانت بگیر و خودت را به مشقت نیافکن.
- کوه به کوه نیمیرسه آدم به آدم میرسه: دنیا خیلی کوچک است.

کوهی تکی آفتو: پایان عمر.

کی بدی؟ کی ندی؟: کی دیده و کی ندیده.

کی هادیه؟ کی هاگیتته؟: کی داده، کی گرفته.

کینگه بشورد واشت مرجی گوالی سر: ادای آدمهای بزرگ را در آوردن.

گت تا کوچیک: از بزرگ تا کوچک

گو نه من شیرده: کنایه از کسی که کار بزرگی انجام می دهد ولی با یک حرکت اشتباه تمام آنرا ضایع می کند.

گر بز: بزی که بیماری گری گرفته است. کچل.

گاو پوست بکندی برسبه به دمش: همه کارو انجام داده و به آخرش رسیده است.

گت تر از دوشن کلا دره صحرا: از تو گردن کلفتتر هم هست.

گت کین زور دنی و گت چشم سو: کون بزرگ زور ندارد و چشم بزرگ نور ندارد.

گت کوچیکی بمرد بش: بزرگی، کوچکی از بین رفت.

گت گری مینه: دخالت میکنه، می خواد بزرگی کنه.

گدا طبره یه: کسی که خیلی خسیس است.

گر به تکش به گوشت نیمیرسه میگو آخ: گربه زبونش به گوشت نیمیرسه میگه آخه.

گر به ربگوتن گوت دواس، خاک بریت سرش: کنایه از فرد بخیل.

گر به که دس نداره ربطی به کس نداره: یعنی نباید تو کار کسی مداخله کرد هر کسی هر جور که هست، به خودش ربط دارد.

گرد و میزنه: گرد گیری میکنه.

گرم تندوری دیم نون بکن، سرد تندور جون بکن: طعنه به آدمهایی است که برای انجام هر کاری هی

میکن زوده بعد که از وقتش گذشت دیگه هر چه تلاش کنند انجام کار دشوار میشود.

گر نه بز سر چشمه او میخوره: افراد پست، بلند پرواز هستن.

گسسه ای سوس میکشه: هیچی نداره.

گلاویزه: گیر میده. درگیر است.

گور پوست بکندی برسی به دمش ولکرد: کار را به مرحله آخر رساند ولی ناتمام رها کرد.

گوسالهء گنده تر از گوو: بچه بزرگتر از والدین. نزول پول که بیشتر از اصل وام شود.

گوش عزیز ، گوشوار عزیز تر : آگه بچه عزیز هست، نوه عزیز تر میشه.
گوشت و ناخون هیچ وقت از هم جدا نمیبویو: برادرو خواهر یا فامیل نزدیک هیچوقت جدایی پذیر از هم نیستند.

گوشته بخر ، هستشه دیم نیمیدیه: کنایه از زن وشوهرهایی که فامیل هستند و اگر باهم بدترین دعوها رو داشته باشن حتی جدا بشن اجازه نمیدن دیگری ازشون بد بگه.

گو تا شاخ ش نینه، شو چر نمیشو: منظور این که هر انسانی قدرتش رو می سنجه و عملی رو انجام می دهد.
لاپوشونی مینه: پنهان کاری می کند.

لاف میزنه: تعریفهای دروغ می کند.

لت شورنت: سر تخته بشورنت.

لته تی دیم زنن: هر دو به هم میان.

لجاره: عصبی، پر سرو صدا.

لرزمکه: همیشه میترسه و میلرزه.

لس گوش: سست و بی خیال.

لقمه ر اندازه دهونت بیر : کسی رو برای خودت انتخاب کن که بهت بیاد.

لقمه لقمه کن، بیهل دهندش: کنایه از فرد تنبل ، که همه کارها را باید دیگران برایش انجام دهند.

لمچته همبند: ساکت شو. خفه شو. دهند را ببند.

لنگه کفش در بیابون نعمته: گاهی چیز به درنخور هم در زندگی بسیار لازمه.

لوششه مایی ور میکشه: برای ما قیافه می گیره ، اشکال از کس دیگریست به ما بی احترامی میکنه

مل چشم : چشم هیز.

مغدش دکتیه: شک بهش وارد شده.

ما بیوردی بیم نون هازنین، نیوردیم کو بیل هازنین: کنایه از غذایی است که مقدارش کمه و باید با

نون همه بخورن ولی این مابین یکی هست که با قاشق تند تند میخوره و حواسش به بقیه گشنه ها نیست.

مار از پونه خُشش میا جلوی درش دی سبز میبو: کنایه از بیزار بودن کسی که یکدفعه در مقابل ظاهر

میشود.

مار کولیشه دیم بدیه خوشه دیم نندیه: ظاهر خوشرو باطن بد کینه

مال نخور میخورن: اموال آدم خسیس را دیگران می خورند هرچند که خودش نخورد.

مالی که پنهونی کل بخوره اشکار میزا: خلاصه هر کاری کنی روزی نمایان می شود. ماه پشت ابر نمیماند.

مالی که خودش و پشم نکنه، صاحبش و کشک نکنه: خیرش به خودش هم نمیرسد، چه برسد به

دیگران

ماهی می خوای ، دمبش ماس: خواستن توانستن است البته با پشتکار.

مثل او میشو، مثل ریگ دره: کنایه به آدمایی که میگن داریم میریم وهمچنان هستند.

مثل کارد و پنیرن: کنایه از دو نفر که بسیار از هم متنفرند.

مثل دیکه نونه، پشت و روش یجوره: هر دو طرفش زشته

مثل شمر گردیه کسی جلودارش نیه: یعنی ظالم شده.

مثل شیر بریده بامشیه: کنایه از پشیمانی.

مثل کک سرش د کردیه برفی بن، فکر مینه کینش کسی نمینه: مثل کبک سرش را زیر برف کرده و به

گمانش کسی متوجه نیست.

مخم دو مینه: کنایه به کسی که ازش بدت بیاد.

مرد ر غیرت می گوشه، ماله سربار: مرد را غیرت می کشد، چهارپا را بار اضافه.

مرده مار: آب زیر کاه.

مرغ همسایه غازه: همیشه مال مردم بهتر به چشم میاد.

مرغ پاکلاش مینه ، خاک از اونور سر خودش میریجه: هر کسی کار بدی کنه ضررش را خودش می

بیند.

مرغ یه پا داره: کنایه از شخص لجباز.

موقوف گردی: از بین بروی. نوعی نفرین.

مگه شاخ قول بشکیستی خسته ای: مگه چه کار سختی انجام دادی؟

مل مله روسری: روسری بلند سفید که مادر بزرگا در قدیم بسر میکردند. چارقد هم گفته میشد.

منع کُنکی که منع کنه، خُدش میرینه پهن کنه: اون کسی که کاری رو برای همه عیب میدونه ولی برای

خودش هیچ عیبی نمیبینه وانجام میده.

مور از ماست میکشه: کنایه از دقت بالا.

موش سوراخی میون دله نیمیشه ، دمشه جارو دمیبست: کنایه از کسی است که خودش جایگاهی ندارد

که هیچ ، تازه مهمان هم با خودش می برد.

موقع کار ، سسی باده: هنگام کار کردن بهانه می آره و می گه قلنج کردم.

مهمان در خانه و گیلک در بازار: مهمان در خانه و صاحب خانه در بیرون خانه.

مهمون مهمونه نیمیخوا، صاب خونه هر دو تا شانه: مهمانها شاید از همدیگه خوششون نیماذ ولی صاحب خانه از هر چی مهمونه بدش میاد.

میگن مال ما جوزه مال شما کشمش: مال خود را با ارزش تر از مال دیگران دانستن.

میگم نره، میگو بدوش: کاری رو که انجامش امکان ندارد را اصرار به انجام دادن میکنند.

نخورده ر هاگیر ، هادی بخورده: از کسی که نخورده بگیر بده به کسی که خورده.

نر گدا: خسیس.

نکرده کار نبری به کار، ببری بکار ، گند زنه به کار: کسی که به کاری وارد نیست رو بکار نگیرید، اگه بکار بگیرید کارتونو خرابتر میکنه.

نکرده کارش بوی مشک هامیده: هنوز کار را شروع نکرده مشخص هست که گند خواهد زد.

نازک نارنجیه: دل نازک.

نان جو و گوشت گو ، معده ر خراب مینه ، زن بیوه کره دار ، خانه ر خراب مینه : خوردن زیاد نان جو و گوشت گاو ، معده را بیمار میکند . زن بی شوهر بچه دار را هر کسی بگیرد ، خانه خراب میشود .

ندید بدید شو تاریکی پندیر بدید: شخص ندید بدید اگر موقعیتی پیدا کند زیاده روی خواهد کرد.

نشاشیده شو درازه: اگه غلطی هنوز نکردی وقت داری برای انجام دادنش.

نظیم کور گردی بیه جان: دیگه حوصله حرف زدن ندارم.

نمک بخرد و نمکدونه بشکی: کنایه به کسی که حرمت نون و نمک را نگه نداشت. بی چشم و رو.

نی پسون قبرسون: کنایه از پسر و دخترایی که بعد از ازدواج از مادر دست میکشن.

نوم گل کت: اسمت را روی سنگ قبر بنویسند، نوعی نفرین.

نوش دکتی په روغنی میون: اشاره به شخصی که شانس بهش رو آورده است.

نون از گرم تندیر بیر: از فرصت ها بموقع استفاده کن.

نونت نبو! اووت نبو! شهر بشوونت چی بو؟: مگه بیکار بودی چرا رفتی شهر و خودتو درگیر کردی.

نیمیکشه، قاپان مینه: وزن کردن بی حساب.

نیمیهله لقمه از دهنم جیر شوو: نمی گذارد لقمه از دهنم پائین برود.

ورورن: نجسب هستند.

واتوره میگو: هذیان میگه.

واکشیه : پهن کرده.

وامیسوجونه : کنایه از کی که با حرف ، طرف مقابل را می سوزاند.

وبال گردنم گردی: بار اضافه برآیم شده است.

و پلاسی یه : پلاسیده است.

ودری چشم: چشم دریده.

ورگه چشم رو بین: چشم گشاد را بین.

وروره جادو: حراف و جادوگر. تکرار کنندهء ذکر.

ورهاکتیه: به پهلو افتاده.

وشنا وشنایه تا جونش در شو: آدم بدبخت تا زمان مرگ هم بدبخت است.

ول پیت گردیم: از فرم افتادم.

ولد چموش پیا: مراقب آدم ناتو باش.

وله ویاس: خمیازه کشیدن. دهن دره کردن.

وندله چشم: چشم قولمبه.

هرزه خند: خوش خندگی بیش از حد

هشوش : شک و تردید.

هشوش ننگن: به شک نیانداز.

هارت وپورت مینه: منم منم بی خودی می کند.

هر جا میشی گوم بردار ، اجنبی میون نون وردار: به اجنبی اعتمادی نیست و نباید به او دل بست.

هر جور توئی صلاحه ، مایی کلاه: هر جور شما صلاح بدونی بالای سر ما جا داره .

هر کی از خدا نیمیترسه سنگ سیاه گرده: کنایه به آدم بی خداست که از خدا نمیترسه و میگویند مانند

سنگ سیاه شود یعنی روسیاه شود نزد خداوند .

هر کی میگو نان و پنیر، تو سرت بزار بمیر: کنایه به کسانی است که نسبت به همه افراد احساس نگرانی

می کنند و نازک دلند.

هرتی پیامو هرتی بشو : بی منطق آمد و بی منطق رفت.

هرچی سگی دوهونه چو دکنی، واق واقش بیشتر میبو: یعنی هر چی با آدم زبون نفهم کل کل کنی اون

صداشو بالاتر میبره.

هردمبیل: دیمی. بدون نظم.

هردنبیل گردیه: آشوب شده است.

هرزه لنگ: کسی که هر کفشی را به پا می کند.

همه فن حریفه: همه کار از دستش برمیاد.

همه ماه خطر داره، بد نومی ر صفر داره: در هر ماهی خطر وجود دارد ولی ماه صفر بدنام شده است.

هوارهوارمینه: دادو بیداد میکنه.

هوچی رو بینا: جار زن را بین.

هورت بکشی: یک هو خورد.

یاسین به گوش خر بخواند: هرچقدر در گوش نادان نصیحت کنی نمی فهمد.

یه جو مسته: به کم قانع است.

یه قطره او گردی زمین فرو بشی: غیب شد.

یه کوه باید خراب ببو تا یه دره پر ببو: برای پخته شدن تجربه های زیادی لازم است.

یه گوش درو یه گوش دروازه: هرچیزی که شنیدی انگار نشنیدی، نشنیده گرفتن.

یه لقمه نون ببه، سگ بخورد: مثل یه لقمه نون شد و سگ هم خورد و تمام شد. (حیف شد)

یه نون بخور، یه نون سرتی دور بگردان: یه نون بخور، یه نون بده در راه خدا.

یارو عین روباه سیاه: خیلی دغل و مکاره.

یال عزیز اما ادب از او عزیزتر: بچه عزیز، تربیت او عزیزتره.

یک کلوم ختم کلوم: یک کلام والسلام.

بازی های

کرج

اتل متل توتوله :

مخصوص بچه های کوچیک بوده به این صورت که بچه ها پاهاشونو دراز میکردند و روی پاهایشان با دست به ترتیب زده می شد و این شعر خوانده میشد.

اتل متل توتوله

گاو حسن چه جوهره

نه شیر داره نه پستون

شیرشو بردن هندستون

هندستونم خراب شد

بند دلم کباب شد

یک زن کردی بستون

اسمشو بزار عم قزی

دور کلاش قرمزی

هاچین و واچین

یه پاتو بر چین

پایی که در اتمام شعر ، دست روی آن می خورد باید جمع میشد. کسی برنده بود که پایش تا آخر دراز میماند.

اگردوگر :

همان بازی لی لی بوده که روی زمین با زغال یا گچ بصورت مربع هایی پنج خانه میکشیدند و یک تکه سنگ تخت میگذاشتند داخل خط کشیها ، یک پا رو بلند میکردند ، با پای دیگر سنگ رو پرت میکردند ، در یک خانهء دیگر ، تا آخر ، اگر اشتباهاً سنگ به بیرون میرفت ، بازی از اول شروع میشد.

الک ، دولک (آل پت) :

تعداد بازیکنان : در هر تیم حدود ۱۰ نفر

سن بازیکنان : معمولاً ۱۲ تا ۱۷ سال

وسایل بازی: دو تا آجر یا سنگ، یک قطعه چوب به طول حدود ۱۰ سانتی متر به نام الک و یک قطعه چوب به

طول حدود یک متر به نام دولک

محل بازی: فضای باز، زمین صاف و هموار

هدف بازی: رشد مهارت های حرکتی، چابکی و تقویت عضلات دست و پا.

شرح بازی: ابتدا بازیکنان بین خود دو نفر را به عنوان سر تیم انتخاب می کنند. سپس دوسر تیم از طریق یارگیری، یارهای خود را انتخاب می کنند. درانتخاب یار، سرعت و قوای جسمانی اهمیت دارد. بعد از یارگیری، دو دسته بین خودشان قرعه می اندازند تا معلوم کنند کدام تیم بازی را شروع کنند. سر تیمی که می خواهد بازی را شروع کند، دریک محل از زمین بازی دو تا سنگ را به فاصله ای متناسب با طول الک، کنار هم قرار می دهد. بعد چوب الک را روی آن می گذارد و چوب دولک را به دست می گیرد. یارانش هم دور سر تیم جمع می شوند. آن وقت با اجازه سر تیم دوم بازی را شروع می کنند.

ابتدا نوک چوب دولک را زیر چوب الک می گذارد و با دولک، الک را حدود یک متر به هوا میاندازد و در حرکت دوم در هوا ضربهء محکمی با دولک، الک را به طرف بالای تیم مقابل می فرستد. دراین هنگام دسته مقابل که منتظر پرتاب شدن چوب الک درهوا هستند، به دنبالش میدوند تا آن را بگیرند. اگرچوب الک را درهوا گرفتند، بازی به نفع آنها تمام می شود و تیم بازنده بازی را به تیم دوم واگذار می کنند. اما اگرچوب الک را به زمین افتاد، یکی از بازیکنان همان تیم اول، چوب الک را برمی دارد و ازهمان محلی که به زمین افتاده است به طرف محلی که از آنجا به هوا پرتاب شده، نشانه گیری کرده و پرتاب می کند. طوری که در همان محل به زمین بنشیند. دراین وقت بازیکنی که الک را به هوا پرتاب کرده است، درآن محل ایستاده تا باچوب دولک مانع به زمین رسیدن چوب الک شود. حتی می تواند با همان چوب دولک به چوب الک بزند و آن را دوباره به هوا پرتاب کند. اما اگر نتواند مانع به زمین افتادن الک شود، این بار نوبت آن بازیکن تمام شده و بازی را به یکی از یاران خود تحویل می دهد که بازی را ادامه دهد. ولی اگر الک را طوری زد که به هوا پرتاب شد، در محلی دیگر به زمین افتاد، همان بازیکن که الک را به هوا پرتاب کرده با چوب دولک فاصله بین الک تا محلی که چوب الک از آنجا به هوا پرتاب شده را اندازه گیری می کند و تیمشان امتیاز می گیرد. (هریک بار اندازه دولک، یک امتیاز است) بازی دوباره ادامه پیدا می کند تا هر تیم که توانست حد نصاب امتیاز را کسب کند برنده بازی می شود.

پول وازی :

با پول سکه ای، مقداری پول خرد را روی هم میچینند و با دو سکه دیگر که بزرگتر بود دو نفری روی سکه ای دیگر به صورت نوبتی میزدند و باید به روی دیگر بر میگشت و سکه نصیب کسی میشد که توانسته با سکه در دستش سکه نشانه گیری شده را به روی دیگر برگرداند.

تاپ تاپ خمیر:

یک نفر حالت سجده می‌گرفت ، یکی اوستا میشد ، می‌خوند و میزد پشت کسی که دوگذا شده بود و میگفت : تاپ تاپ خمیر ، شیشه پُر پنیر ، دست کی بالا ؟ اوستا ، اوستا باید یک حکم رو اجرا میکرد.

توپ کاشی :

تویی بود به اسم ماقتوی همراه بایک چوب بلند ، یک نفرتوپ روپرت میکرد بالا و با چوب میزد زیرتوپ . یاران که رو به رو قرار گرفته بودند، هر کدام توپ را می‌گرفت ، نوبت بعد ، مأمور پرتاب توپ بود .

تيله بازی:

تعدادی تيله را روی زمین ردیف میکردند و از فاصله مشخص با تيله دیگری نشانه میگرفتند ... و تيله های زده شده متعلق به فرد برنده میشد. یعنی در این بازی اشخاصی صاحب تيله میشدند و اشخاصی تيله های خود را از دست میدادند ... شاه تيله تيله ای بود که از تيله های دیگر کمی بزرگتر بوده است.

جم جمک برگ خزون:

بچه ها دستهایشون رو بصورت مشت روهم قرار میدادند و تکان میدادند و این شعر را میخواندند: جم جمک برگ خزون، مادرم زینب خاتون، گیس داره قد کمون، از کمون بلندتر، از شبنم مشکي تر، گیس اوشونه، میخواد شونه، فیروزه میخواد، حموم سی روزه میخواد، هاجستم و واجستم، توحوضِ نقره جستم، نقره نمکدونم شد، کلاغه به قربونم شد (بعضاً "حاج علی به قربونم شد")

خر پلیس :

تشکیل می شد از دو تیم . یک تیم که دولا می شدند و تیم مقابل از روی کمر آنها میپریدند تا نفر آخر و به نوبت دوباره پریدن از روی هم شروع میشد.

دوز:

بازی بود روی خاک یا مقوایی چهار گوش خطوطی را رسم میکردند و با دو نوع حیوانات دو نفره بازی میکردند.

دینگیلی دیشو (الا کلنگ):

یک تخته بلند را بر روی یک سنگ بزرگ قرار می دادند و یک نفر یک طرف تخته و نفر دیگر آن طرف می نشست شروع میکردند به خواندن: دینگیل دیشو ، اون یکی میگفت : آش پریشو و

عمو زنجیر باف :

دسته ای از دخترا دستهایشان را بصورت زنجیری به هم میدادند و دور میچرخیدند و یکی با صدای بلند میخواند: عمو زنجیر باف ... بقیه میگفتند: بله ... دوباره میگفت: زنجیر منو بافتی؟ ... بله ... پشت کوه انداختی ... بله ... بابا اومده ... چی چی آورده ... نخودچی کشمش ... بخور و بیار ... با صدای چی؟ ... با صدای کلاغ ... یا هر حیوان دیگری که گفته میشد بقیه صدای اون حیوان رو در می آوردند.

کبریت بازی :

قوطی کبریتی را برمیداشتند و آنرا با دست روی زمین میانداختند. اگر افقی بر زمین می ایستاد پنج امتیاز و اگر بصورت عمودی بر زمین می ایستاد ده امتیاز و اگر به هیچ یک از این دو صورت بود نوبت فرد دیگر میشد که باید اینکار را انجام میداد . برنده کسی بود که امتیاز بیشتری را میگرفت.

کش بازی :

تشکیل میشد از سه نفر که کش رو بطول دو یا سه متر بین پاهاشون قرار میدادند. نفر سوم باید از روی کش میپرید. دو تا یار در طول بازی ارتفاع کش رو بلندتر میکردند تا نفر سوم از دروی کش بپرد. اگر یار سوم نمیتوانست، می سوخت و نوبت به دیگری میرسید.

کلاه در برگ :

دو تیم تشکیل میشد و در دو طرف چوبی که به زمین استوار شده و کلاهی روی آن بود، می ایستادند در فاصله ای مساوی مثلاً ۱۰ متر از کلاه. از هر تیم یک نفر با سوت داور به طرف کلاه می دوید هر کی زودتر میرسید و کلاه را برمیداشت، بطرف مقر خود فرار کرده و برنده بود. و این کار تا آخرین نفر از تیم دو طرف ادامه دارد. اگر دو نفر با هم میرسیدند، دور کلاه میگشتند تا نفر زرننگ تر با طرفندی، سر طرف مقابل را گرم میکرد و کلاه را برمیداشت.

هر تیم که بیشترین بار میتوانست کلاه را در برد برنده است. در این بازی هوش، تیزی، ورزیدگی و سیاست تاثیر دارد.

گرگم و گله میبرم :

چند نفر جمع میشدند ، قرعه می انداختند. بنام هر کس میشد ، گرگ میشد. بسمت یاران رو به رو میرفت. یاران پشت هم را میگرفتند. بصورت قطار. یک نفر سر گروه میشد. گرگ میگفت: گرگم و گله میبرم. سر گروه میگفت: چوپان دارم، نمیزارم. گرگ بسمت یاران حمله میکرد. هر کس را میگرفت، اون گرگ میشد. همینطور بازی ادامه داشت.

کل یا پوچ:

دو یا چند نفره بازی میگردند، به این صورت که سنگ ریزه ای را در دست یکی از دوستان قرار میدادند و دستها به جلو مشت شده میامد و گروه مقابل با گفتن این پوچه اون پوچه باید به گل میرسیدند. که در این بین اگر حدسشان غلط بود تیم میباختند.

لتر وازی:

که همون لی لی بازی دختران است.

ملس کوکو:

دوتیم تشکیل میشه بر اساس قرعه یک تیم میدان میماند. یک رشته طناب یک طرفش دست رییس یا کاپیتان و طرف دیگر دست یکی از یاران. بقیه افراد تیم دوطرف یاران تیم مقابل سعی میکنند از یاران تیم داخل میدان کولی بگیرند. اما رییس تیم که یکطرف طناب دستش است نباید بگذارد. تا زمانی که رییس تیم یکی از یاران تیم مقابل را با لگد بسوزاند این بازی ادامه دارد. وقتی تیم مقابل سوخت جای دوتیم عوض میشود.

بازی شاه و وزیر:

در این بازی هر نام که تشکیل شده بود از شاه، وزیر، دزد، جلاد در کاغذهای کوچک نوشته میشد و روی زمین پخش میکردند این بازی چهار نفره انجام میشد. مبنی بر هر اسمی که دست طرفین می افتاد باید مجازات یا تشویق میشد. شاه به وزیر و وزیر به جلاد دستور میداد که چند سییل آتشین روی سییل دزد انجام دهد و جلاد بی انصاف چنان با دو شصت دستش روی سییل دزد میکشید که بسیار سرخ میشد و سوزش داشت.

هفت خلات:

همان بازی هفت سنگ بود ولی بجای هفت عدد سنگ ، از هفت تکه سفال شکسته استفاده می شد.

هفت سنگ:

با هفت عدد سنگ صاف که روی هم چیده میشد و متشکل از دو گروه و یک توپ پلاستیکی یا توپ نمیس. نوبت هر گروه که بود باید با توپ سنگها را هدف میگرفتند و چیدمان سنگها را بهم میزدند و باید افراد گروه تلاش میکردند که سنگها رو به شکل اول روی هم بچینند و گروه رقیب، مانع این کار میشدند و با توپ باید رقیبا رو میزدند که توپ به هر کسی میخورد از گروه حذف میشد به زبان ساده تر یعنی میسوخت.

خوراک های

بومی

کرج

آش زرشک:

مواد لازم: نخود، لوبیا، عدس، سیر داغ، نعنا داغ، پیاز داغ، رشته آشی، آب زرشک، آلو برغون، تکه های مغز گردو، سبزی آش، سیب زمینی های کوچک که اصولاً با پوست استفاده میشود، چغندر و در قدیم از قورمه در این آش استفاده می کردند.

در این آش در بعضی مواقع بجای رشته آشی از برنج در آن استفاده می کردند.

آش ترش:

مواد لازم: گردو، سماق، اسفناج، آلو برغون، چغندر، سیر داغ، نعنا داغ، نخود، لوبیا، برنج ابتدا برنج و گردو و آلو برغون را میگذاریم بجوشد. حبوبات را جدا می پزیم. بعد از اینکه این مواد مقداری پخته شد، حبوبات و اسفناج را اضافه می کنیم، بعد سماق را با آب جوش خیس می کنیم و صاف میکنیم و به مواد دیگر اضافه می کنیم. بعد که یه کم جوشید شیره توت اضافه میکنیم تا بجوشد و جا بیفتد. مزه می کنیم اگر ترشی غذا کم بود، آبغوره اضافه می کنیم. چغندر را هم جدا می پزیم و با حبوبات می ریزیم. در آخر هم سیر داغ و نعنا اضافه می کنیم.

آلو اسفناج:

مواد لازم: آلو برغون، اسفناج تفت داده شده، پیاز داغ، گوشت، کمی رب (به دلخواه برای رنگ و لعابش)، زردچوبه، نمک

پیاز و گوشت را سرخ کرده و زردچوبه و رب را در آن تفت داده بعد اسفناج را اضافه می کنیم و مقداری آب را برای پخت گوشت می افزاییم، در دمای مناسب بپزد. وقتی به پختن نزدیک شد آلوها را اضافه می کنیم. شعله را کم می کنیم تا خورش جا بیفتد.

استانبولی:

مواد لازم دمپخت استانبولی: پیاز داغ و لوبیا سبز و سیب زمینی استانبولی ریز شده و برنج، نمک و زردچوبه و کمی رب یا گوجه فرنگی رنده شده یا خرد شده میباشد.

اشکنه:

مواد لازم: پیاز داغ، گوشت ریز قورمه شده، رب، نعنا خشک یا آویشن، سیب زمینی ریز خرد شده، نمک فلفل زردچوبه، آب به اندازه کافی، تخم مرغ که در پایان می افزاییم.

بادمجان کباب:

بادمجانهای کوچک را فقط یک برش روی آن می اندازیم و سرخ میکنیم، موادی که برای مرغ و ماهی شکم پر درست کردیم، داخل شکم بادمجانها پر میکنیم، گوجه فرنگی که داخلش را خالی و آنرا نیز از مواد پر

کرده را در قابلمه ای با سلیقه می چینیم، اگر فلفل دلمه ای دوست داشته باشید میتوانید داخل آنرا نیز از مواد ریخته و در قابلمه ای که کمی آب ریخته می چینیم در حرارت بسیار پایین آنرا دم می کنیم.

پندیر بیج:

پنیر خرد شده را سرخ میگردند و تخم مرغ میزدند، با پلو یا نان بسیار خوشمزه است.

پیازک دمک:

مواد لازم: پیازک کوهی خرد شده، پیاز، زرچوبه و نمک و برنج
پیاز خردشده و سرخ کرده و نمک و زرچوبه و پیازک را مخلوط می کنیم، به میزان برنج آب ریخته تا جوش بیاید و بعد برنج خیس شده از قبل را می افزاییم تا به قول خودمان دمک (دمپختک) شود.
شورک دمک هم همینگونه میباشد.

تاس کباب:

مواد لازم: هویج، به، سیب زمینی، در بعضی مواقع مرغ یا گوشتی اگر بود، آلو برغانی، زرچوبه، کمی رب گوجه فرنگی یا گوجه، نمک و فلفل
این غذا نوعی خوراک محسوب میشود هم با نون و گاهی اوقات با پلو خورده میشود.

ترش آبک:

مواد لازم: مغز گردو چرخ شده، سیر، کمی گوشت که ریز خرد شده، رب، آلوچه، نمک و فلفل، و کمی آرد برنج
این غذا تقریبا مانند فسنجان ولی آبکی تر و ترش میباشد.

ترش توه:

مواد لازم: مغز گردو چرخ شده، گوشت، عدس، سیرداغ، کمی آرد برنج، رب آلوچه، اسفناج، زرچوبه، نمک سیر و گوشت را تفت داده زرچوبه و آرد برنج و مغز گردو را می افزاییم. آب را با اسفناج میریزیم به مقداری که گوشت بپزد. وقتی کمی پخت عدس را میریزیم تا ادامه پخت صورت گیرد. در پایان رب آلوچه را ریخته و شعله را کم می کنیم تا خورش روغن بیندازد و جا بیفتد.

تره حلوا:

مواد لازم: آرد گندم، شیر توت (دوشاب)، روغن و کمی کره، آب مقداری، دارچین یا هر اسانس طعم دهنده ای که دوست دارید

آرد را در روغن سرخ کرده و کمی آب جوش را در شیر توت ریخته و دارچین به آن می افزاییم. اگر بسیار شیرین دوست دارید کمی شکر هم بریزید. مخلوط آماده را بعد از سرخ شدن آرد به آن بیفزایید. اجازه ندهید حلوا زیاد سفت شود.

جو آشی:

مواد لازم: جو کوبیده یا درسته ولی از قبل خیس شده، نخود و لوبیا چیتی، کمی عدس، سیرابی پخته شده، نعنا داغ و پیاز داغ فراوان، کشک یا رب آلوجه، نمک و فلفل و زردچوبه

جو تنوری:

جو را با نخود، لوبیا، عدس، گردو، سیرسرخ کرده، زردچوبه و مقداری آب مخلوط میگردند و میریختند درون دوره (ظرفی سفالی)، داخل تنور قرار می دادند تا مغزپخت میشد.

سر آشگینی (خاکینه):

مواد لازم: آرد گندم، روغن یا کره، تخم مرغ، زیره، کمی شکر
آرد را سرخ کرده و تخم مرغها را در ظرفی شکسته و کاملا بهم میزنیم. آرد که سرخ شد گاز را خاموش و تخم مرغ را در آرد سرخ شده میریزیم و مخلوط می کنیم، شکر و زیره ساییده شده را روی آن می پاشیم.

سیب زمینی برشته:

مواد لازم: سیب زمینی پخته شده، پیاز داغ، رب، نمک و زردچوبه، تخم مرغ آب پز شده و رنده شده
سیب زمینی پخته شده را میکوبیم، پیاز داغ درست میکنیم و کمی کره در آن میریزیم و زردچوبه و نمک و فلفل و رب را در آن تفت میدهیم. در پایان سیب زمینی له شده و تخم مرغ رنده شده را می افزاییم و کاملا بهم می زنیم تا یکنواخت شود. یک غذای سالم و نونی محسوب میشود.

سیرابک (املت سیر):

سیر رنده شده و سرخ شده، کمی گوشت چرخ کرده، نمک و زردچوبه، گوجه رنده شده، (در صورت نداشتن گوجه از رب گوجه فرنگی می توان استفاده کرد)، تخم مرغ

شیر تره:

مواد لازم: کمی سیر، اسفناج، شیر و کمی خامه، عدس، کمی زردچوبه، نمک
سیر را کمی تفت داده و زردچوبه و نمک و عدس و اسفناج را اضافه می کنیم و به اندازه ای آب میریزیم که این مواد کاملاً پخته شوند و جا بیفتند. در پایان و قبل از خاموش کردن شعله، شیر و خامه را به آن می افزاییم و حدود سه یا چهار دقیقه بعد شعله را خاموش می کنیم. خورشت بسیار خوشمزه است.

فسنجون:

مواد لازم: پیاز، گوشت یا مرغ، مغز گردو دوبار چرخ شده، زردچوبه، نمک، رب آلوچه، رب انار
پیاز و گوشت را کاملاً تفت داده و زردچوبه اضافه می کنیم و مغز گردو را می افزاییم و کمی آب میریزیم تا کاملاً گوشت آن پخته شود. بعد از پخته شدن گوشت، از رب انار و رب آلوچه در آن میریزیم، چنانچه دوست داشته باشید زیاد خورشتان ترش نباشد میتوانید کمی شکر به عنوان چاشنی به آن بیفزایید. در این زمان کمی یخ در خورشت بریزید که به اصطلاح میگوییم به خورشت شک وارد کردیم شعله را بسیار کم کنید اجازه دهید روغن گردو روی خورشت شما بیاید و خورشت جا بیفتد.
در پایان میتوانید کمی دارچین به عنوان طعم دهنده به خورشتان بیفزایید.

قلیه کماگوش (قارچ کوهی):

مواد لازم: کماگوش، پیاز داغ، شورک (سبزی کوهی)، کمی زردچوبه
پیاز داغ کرده و زردچوبه اضافه می کنیم و سبزی و قارچ را کمی تفت میدهیم و مقداری آب اضافه می کنیم تا در دمای کم جا بیفتد و سبزی و قارچ پخته شود.

قیماق (کاجی):

مواد لازم: آرد برنج یا آرد گندم، آب، شکر، گلاب، زعفران، هل
آرد را با روغن تفت داده و کمی کره به آن اضافه می کنیم. آب را جوش آورده و شکر را در آب کمی قوام میدهیم و مابقی افزودنیها را به آب می افزاییم. وقتی آرد سرخ شد مایع را در آن میریزیم. کاجی باید شل باشد. میتوانید در هنگام سرو از زیره در آن استفاده کنید.

کاجی با ارزن:

ارزن را می پختند، بعد از پختن سفت میشد، دوغ درست میکردند و میریختند روی ارزن و میل می کردند.

کدو آش:

مواد لازم: کدو حلوائی، کمی برنج، پیاز داغ، زردچوبه، کمی عدس در صورت تمایل، کمی شیر، کمی خامه پیاز داغ کرده و کدو حلوائی ها را خرد کرده و برنج را به آن اضافه کرده منتظر می مانیم تا کاملا برنج پخته و باز شود، عدس پخته شده را به آن می افزاییم، وقتی احساس کردید آش جا افتاده شعلع را کم کرده آرام شیرو خامه را مخلوط به آن می افزاییم، شعله رو خاموش میکنیم.

کدو او:

مواد لازم: سیرداغ، پیاز داغ، لوبیا چیتی، عدس، کدو حلوائی لوبیا و عدس را میزیم، نیم پز که شد، کدو را اضافه می کنیم تا بپزد و جا بیفتد.

کره ماست:

شیر و ماست را با هم مخلوط میگردند و با نون تلیت میگردند و میخورند.

کشک بادمجان:

مواد لازم: بادمجان سرخ شده، نعنا داغ، سیر داغ، کمی مغز گردو چرخ شده، کشک، زردچوبه، کمی آب بادمجانها را سرخ کرده، سیر داغ و نعنا داغ کرده زردچوبه میزیم و گردو را می افزاییم و کشک و کمی آب میزیم. مواد که به جوش آمد بادمجانها را اضافه میکنیم تا در آن بپزد. اگر دوست داشتید میتوانید بادمجانها را بکوبید و له شده اضافه کنید. حرارت را کم کنید تا کاملا جا بیفتد.

کلم بوریانی:

کلم را آب پزمیکنند، آبش رو کامل میگیرند، سیر را له میکنند، کشک اضافه می کنند و مخلوط می کنند تا آماده شود. چغندر را میزنند، بعد از پخته شدن سیرسرخ کرده اضافه می کنند، باکشک مخلوط میکنند، چند ساعت اجازه می دهند بماند بعد میل می کنند.

کلم پلو:

مواد لازم: کلم پیچ، برنج، رب، گوشت چرخ کرده، زردچوبه، نمک و فلفل بعضی افراد کلم پلو را به صورت دمپختک و بعضی به صورت آبکشی و لابه لایی درست میکنند.

کله جوش:

مواد لازم: سیر، نعنا و کشک و کمی مغز گردو، کله گنجشکی، آب، نمک، فلفل و زردچوبه. سیرداغ کرده و نعنا خشک را در آن میریزیم و نمک و زردچوبه را می افزاییم، کمی مغز گردو خرد شده در صورت تمایل در آن می ریزیم. کشک ریخته و آب را به اندازه اضافه می کنیم. در پایان کله گنجشکی ها را به آن اضافه می کنیم. این غذا را باید با نان تلیت کنیم.

کله دمک:

مواد لازم: کله و پاچه و سیرابی پخته شده (تمیز شده و بدون استخوان)، پیاز داغ، برنج از قبل خیس شده، نمک و زردچوبه
این غذا هم دمپخت میشود.

گرد بیج:

مواد لازم: ماهی پاک شده و کامل
مواد داخل ماهی: مغز گردو چرخ شده، سیر، سبزیجات معطر بسیار ریز خرد شده، پیاز رنده شده، رب آلوچه همه مواد را کاملا باهم مخلوط کرده و کمی تفت می دهیم. داخل شکم ماهی را پر کرده و آنرا میدوزیم، در تابه ای که کمی چرب شده با حرارت بسیار ملایم قرار داده تا مغز پخت و برشته شود.

گمرد (آش ماست):

مواد لازم، برنج، گشنیز یا سبزی کوهی مانند شورک و پیازک، نخود به دلخواه، سیر، دوغ ترش برنج و سبزیها را مییزیم. نخود را جدا پخته، وقتی برنج و سبزی کاملا پخته شد، نخود را اضافه می کنیم، شعله را خاموش میکنیم تا برنج خنک شود. در این موقع کمی گشنیز تازه و سیر را خرد کرده با دوغ ترش مخلوط کرده، هر کسی از مخلوط برنج به اندازه خودش در بشقاب میریزد و روی آن دوغ میریزد و میل میکند. این آش مخصوص عصرانه فصل بهار می باشد.

گوجه دمک:

مواد لازم: برنج، گوجه، سیب زمینی ریز شده، زردچوبه، پیاز داغ
پیازداغ کرده و زردچوبه و گوجه خرد شده یا رنده شده را باهم مخلوط کرده و در روغن تفت میدهیم به اندازه کافی آب و نمک را اضافه می کنیم تا جوش بیاید و برنج را میریزیم تا دمپخت شود.

مرجو دمک:

مرجو (نوعی عدس ریز)، پیاز داغ و سیب زمینی ریز شده، زردچوبه، نمک و فلفل، برنج، که دمپخت میکنیم.

مرغ شکم پر:

مرغ ریز به صورت کامل یا تکه شده را سرخ میکنیم، از موادی که برای ماهی شکم پر درست کرده ایم داخل شکم مرغ سرخ شده پر میکنیم و شکم مرغ را میدوزیم و در قابلمه ای کمی آب ریخته و آنرا دم میکنیم. نباید زیاد آب بریزیم، با حرارت ملایم تا مغز پخت شود.

در صورتی که مرغ را تکه تکه کردیم و سرخ کردیم لابه لای مرغها از این مواد ریخته با کمی آب روی حرارت ملایم قرار داده و اجازه بدهید خوب پخته شود و روغن بیندازد.

واروشک (نرگسی):

مواد لازم: اسفناج، سیر، تخم مرغ

اسفناج را پخته و بعد با سیر سرخ شده زردچوبه و نمک زده شده مخلوط می کنیم، کمی روغن آن باید زیاد باشد در پایان تخم مرغها را شکسته و خوب هم میزنیم و روی مواد می ریزیم تا تخم مرغها بسته شوند.

والک پلو:**غذای تخصصی کرجی ها**

مواد لازم: والک، برنج

بهترین غذای محلی والک پلو میباشد که برنج را کمی میجوشانند و بعد والک را میریزند، چندتا جوش که زد آنرا آبکش میکنند و بعد دم میکنند. کمی کره داغ کرده روی آن میریزند.

مراسم

محلی

کرج

بله پلا:

وقتی که پسر و دختری به عقد هم در آمدند، در دوره ای که عقد میباشند، در شب عید، خانوادهء داماد برای شب عید عروس غذا درست میکنند و میوه و آجیل و عیدی که تدارک دیده‌اند را برای عروس به خانه عروس میبرند که به این رسم، بله پلا گفته میشود.

تل کاسه:

وقتی کسی از روستایی فوت میشد، همه خانواده ها از خانه غذا میبردند مسجد، که صاحب عزرا در زحمت نیافتد و سفره با غذاهای جور و جور که توسط همسایه ها آورده شده بود پهن و از مهمانها پذیرایی میشد به این غذاها تل کاسه گفته میشد.

جا بنی بردن:

بازاء هر هدیه ای، متقابلا هدیهء مناسبی در ظرف آن قرار داده شده و عودت میشد. بعنوان مثال؛ وقتی خانواده داماد در هر یک از اعیاد یا جشنها و شب چله هدیه ای را برای عروس می آوردند، باید خانواده عروس هم برای داماد هدیه ای را در قبال هدیه ایشون برای داماد میبردند که به این عمل جا بنی میگفتند و یک رسم زیبا بود که هم دید و بازدید دو قوم و خویش بوده هم احترام به خانوادهها. همچنین، اگر خوراکی نذری مثل آش یا امثال آن در ظرفی به درب خانه آورده میشد، به هنگام عودت دادن ظرف، درون آن، هدیهء متقابلی قرار میدادند.

چهل تیکه:

در بیشتر روستاها در روز عاشورا و نهار عاشورا مردم از خانه ها غذا می آوردند و هر کسی هر چیزی که دوست داشت درست میکرد و به مسجد می آوردند که چون غذاها جور و جور بود، بهش چهل تیکه میگفتند و همه نهار عاشورا در مسجد از غذاهای هم میخوردند و معتقد بودند که تبرک است.

خَرَج بار:

خرج بار در قدیم داماد و خانواده‌اش باید یک شب قبل از حنابندان، کلی جنس از قبیل: برنج، روغن، حبوبات، ادویه جات، مواد شوینده، گوشت یا گوسفند زنده، مرغ و غیره باید با لباسهای عروس که خریدند رو به خانه پدر عروس ببرند و تحویل پدر عروس بدهند و پدر عروس با این مواد از مهمانهای خودشان پذیرایی میکردند.

دزدیدن گفشی یا وسیله ای از داماد:

صبح روز عروسی که داماد را به حمام میبردند، ساقدوشهای داماد مواظب بودند که وسیله ای از داماد توسط دوستان دیگر دزدیده نشود. اگر وسیله ای از داماد دزدیده میشد یا دیگر نمیدادند یا اینکه باید داماد مبلغ پولی را که دوستش اعلام میکند را میداد تا وسیله داماد را برمیگرداند. وقتی خانواده داماد برای بردن عروس، به خانه پدر عروس می آمدند یک وسیله از خانه پدر عروس میدزدیدند بدون اینکه کسی ببیند و بعد به عروس در خانه اش میدادند.

زَنمار سلام:

زَنمار سلام یا همون مادر زن سلام که داماد فردای صبح عروسی، باید با هدیه ای برای مادر زن به دیدن خونه مادر عروس بیاید و هدیه ای به مادر زن بدهد و مادر زن هم هدیه ای به داماد بدهد. در حقیقت نوعی دست بوسی مادر زن است.

شب آلفه:

شب آلفه آخرین پنج شنبه سال در روستاها برای اموات خیراتی رو میدهند و هر خانه، هر چیزی که دوست دارد از قبیل: حلوا، نان و پنیر، مشکفی، سر اشکنی (خاگینه) درست میکنند و عده ای به مسجد میبرند و عده ای هم به خانه حمامی محل، همه دور هم جمع میشوند و برای اموات فاتحه میخوانند و دور هم جمع میشوند در مسجد محل

شُو چَلَه:

شب چله همه اقوام نزدیک در کنار هم در خانه بزرگتر فامیل که اصولاً پدر بزرگ و مادر بزرگ هستند، جمع میشدند و پدر بزرگ از دوران گذشته تعریف میکرد و همه با هم یک شب خوب رو در کنار هم داشتند و اگر خدایی ناکرده بین افراد خانواده کدورتی بود، به احترام بزرگترها رفع میشد و همدلی و صفا بوجود میامد.

شیلون (شیلان) کشیدن:

این رسم شیلون کشیدن موقعی انجام میشود که اگر در روستایی پشت هم افراد به مرگ و میر دچار شوند و مردن زیاد شود و پشت هم چند نفر بمیرند همه روستاییان از خانه‌هایشان وسایل پخت آتش را میدهند و آتش درست میکنند و این آتش را در رودخانه میریزند به این کار میگویند شیلون کشیدن و معتقدند که مرگ و میر از روستا بیرون میرود و مرگ و میر متوقف خواهد شد.

قاشق زنون:

در شب چهارشنبه سوری، جوانان روستا چادر به سر کرده، بطوریکه چهره آنها دیده نمیشود، و با یک کاسه و قاشق فلزی به درب خانه‌ها مراجعه کرده و با قاشق بر کاسه فلزی مینوازند تا صاحب خانه با هدایا یا خوراکی به درب خانه آمده و به آنها بدهند.

معمولا قرارهای عاشقانه بین دختر و پسرهای دم بخت هم در همین شب انجام میشود.

قند اشکنون:

شکستن کله قند در شب شیرینی خوران دو جوان بعد از رضایت پدر و مادر عروس توسط یک جوان مجرد اصولا اگر نبود جوانترین عضو حاضر در مراسم از طرف عروس صورت میگیرد جوانی که مسول قند شکستن هست با گفتن قند شکن گند است و قند را نمیشکند، کلی پول از فامیلهای عروس و داماد که در مراسم هستند جمع میکند و بعد از دریافت این شاباش قند را میشکند.

این کله قند که شکست، باید بماند مادر عروس آنرا خرد میکند و در ظرف قند عروس میریزد و موقع بردن جهیزیه به عروس و داماد میدهند که استفاده کنند.

کلاه پنگنگ:

این رسم که در شب یلدا، جمعی از جوانان جمع میشوند و درب خانه‌ها را میزنند و در قدیم کلاهی را پشت در قرار میدادند که صاحب خانه با دیدن این کلاه متوجه میشد که جوانها این کلاه را پشت در گذاشته و قایم شده اند صاحب خانه میوه و شیرینی و آجیل و گردو و ... هر چیزی در خانه داشتند در کلاه میگذاشتند و پشت در و جوانها می آمدند و میبردند.

کندا زری:

کندازری همان هدیه ایست که خانواده داماد، هنگام ورود عروس به خانه بخت در شب عروسی، میدهند. که به این هدیه کندا زری میگویند.

این رسم هنوز در بینمان هست.

کندا به معنی حیاط

زری به معنای هدیه که عمدتاً طلا یا پول میباشد، هست.

هدیه ای که با ورود عروس به حیاط خانه داماد به عروس داده میشود.

گل بُم:

وقتی کسی خانه ای میساخت، در آخرین روز که کاه گل سقف را میریختند، همه اهالی روستا جمع میشدند و در درست کردن و ریختن و غلطک کشیدن گل پشت بام منزل نو کمک میکردند و زنهای روستاها هم سرِ ظهر، هر کدام نهاری که در منزل خود تهیه کرده بودند را به محل ساختمان آورده و نهار را همه دور هم میخوردند.

این رسم هم کمکی بود به سازنده خانه و نیز جشن کوچک نهاری بود به شگون خانه نوساز.

مجمعه برون:

در ایامی که در روستاها عروسی برگزار میشد همه همولایتی‌ها، مجمعه ای که داخلش کله قند و شیرینی و شکلات و انواع تخمه‌ها و میوه را در آن میگذاشتند و به سر میگرفتند و به محل عروسی میبردند و این خود نوعی کمک به صاحب عروسی بود و با این تنقلات و میوهایی که از هر خانه آورده میشد از مهمانها پذیرایی میشد و کله قندهای جمع شده را هم صاحب عروسی میفروخت و هزینه ای کمکی برایشان بود.

وره ورشت:

رسمی است که بین گوسفندداران منطقه برگزار میشود، در شهریورماه. به اینگونه که هنگام پشم گیری گوسفندان عده ای از جوانها دعوت میشوند از طرف گوسفنددارها به چادرشان و مراسم زیبایی برگزار میشود

صاحب گوسفندان هر یک گوسفندی سر میبرند و جشن و سروری بر پا میکنند و با لبنیات و گوشت طبیعی یکی دو شبی از مهمانان پذیرایی میشود.

اشعاری منتخب از برخی شعرای کرجی

الف) استاد ذبیح الله زرنندی

- ۱- آبجی زهرا صفحهء ۱۶۵
- ۲- آتشگاه صفحهء ۱۷۴
- ۳- باجی جان صفحهء ۱۷۵
- ۴- پورکان صفحهء ۱۷۶
- ۵- جز لک صفحهء ۱۷۷
- ۶- چاران صفحهء ۱۷۷
- ۷- چرا؟ صفحهء ۱۷۸
- ۸- دُرُوان صفحهء ۱۷۸
- ۹- دنگل صفحهء ۱۷۹
- ۱۰- دینگیلی دیشو صفحهء ۱۷۹
- ۱۱- سرودار صفحهء ۱۸۰
- ۱۲- فقیر صفحهء ۱۸۰
- ۱۳- کاندیدا صفحهء ۱۸۰
- ۱۴- کشکرک صفحهء ۱۸۱
- ۱۵- کلاک صفحهء ۱۸۲
- ۱۶- کمردرد صفحهء ۱۸۲
- ۱۷- کُنْدُر صفحهء ۱۸۳
- ۱۸- گی صفحهء ۱۸۳
- ۱۹- واریان صفحهء ۱۸۴
- ۲۰- هَلَق هوشتک صفحهء ۱۸۴
- ۲۱- ود کاکلا صفحهء ۱۸۵
- ۲۲- یه سر دو گوش صفحهء ۱۸۶
- ۲۳- همولایتی صفحهء ۱۸۷

ب) بهمن ایزدیین

- ۱- آسارا صفحهء ۱۸۸
- ۲- تکیه سپهسالار صفحهء ۱۸۸
- ۳- رؤیای من صفحهء ۱۸۹
- ۴- عبدالوهاب امیر صفحهء ۱۸۹
- ۵- غیرت صفحهء ۱۹۰
- ۶- کرمِ رضائی صفحهء ۱۹۰
- ۷- اخوانیه تقدیم به استاد مهدی حشمدار صفحهء ۱۹۰
- ۸- کرج صفحهء ۱۹۱

ج) استاد محمد گودرزی

- ۱- خُوارس صفحهء ۱۹۲
- ۲- زخمِ دل صفحهء ۱۹۲
- ۳- گُلِسُرُخی صفحهء ۱۹۳
- ۴- نَنه جان صفحهء ۱۹۴

د) گزیده ای از اشعار مرحوم ابوالحسنی (فقیر)

- ۱- اخوانیه خطاب به ذبیح الله زرنندی (خُلدمین) صفحهء ۱۹۵
- ۲- خیال پرست صفحهء ۱۹۵
- ۳- برای سنگ مزار صفحهء ۱۹۶
- ۴- استقبال محمدعلی بهمنی صفحهء ۱۹۷

ه) استاد امیر اسکندری (دلدار)

- ۱- تلنگر صفحهء ۱۹۸
- ۲- درد دل صفحهء ۱۹۸
- ۳- کرج صفحهء ۱۹۹

ز) سایر شعرای کرج

- ۱- البرز (سینا ایزدبین) صفحهء ۲۰۱
- ۲- بومی با اصالت (سید محمد غیاثی) صفحهء ۲۰۱
- ۳- یقین (سید محمد غیاثی) صفحهء ۲۰۱
- ۴- رضا (قاسم تیرگر) صفحهء ۲۰۲
- ۵- یادت باشه (جهانگیر حیدری اویزری) صفحهء ۲۰۳
- ۶- ورزن (مینو سلیمانان واریانی) صفحهء ۲۰۴
- ۷- یاد (امیر حق پرست) صفحهء ۲۰۴
- ۸- ننه گوهر (استاد مهدی حشمدار) صفحهء ۲۰۵

شعر آبی زهرا

استاد ذبیح الله زرنندی

استاد ذبیح الله زرنندی متخلص به خلدمین از بزرگان کرج هستند که منظومه ای را تحت عنوان "آبی زهرا" به زبان محلی سروده اند و در آن، شاعر با فرهنگ بومی این منطقه در حین صحبت کردن با خواهر خود، راز و نیاز میکند، مانند شعر حیدربابا که استاد شهریار با کوه درد و دل میکند.

شوو مهتاب بهار بشیه و فصل خزان
 اوو روخانه گروس میزنه و ماه نشان
 نیمیلا دل، سر پیرانه سری باز جوان
 جختی آرام بشو، اینجه دیار بیلقان
 واسان خلدمین، این آندنک آندای جهان
 مهر این تنگه دبستا به سر رشته جان
 از نسیمش چی بگم؟ بوی وطن، عطر جنان
 جختی آرام بشو، اینجه دیار بیلقان
 زندگی دخمه مخروبه بی نام و نشان
 حسد و کینه و دلواپسی و حول و تکان
 لایحه عمر اجل، پشت سر هم هامیشان
 جختی آرام بشو، اینجه دیار بیلقان
 آبی زهرا، بیلقان باز هنوزم بیلقان
 من و تو از قدیما خیلی چی ها ر یادمان
 هر چی میگم واسانت، خاطره های خودمان
 شاید این خاطره در خاطر آینده بمان
 آبی زهرا، یادته چال گنک چاله گرسی
 صب زود خلورش به هم میدایم، های و میگری
 آبی زهرا یادته مرغ و خروس داشتیم و تشنک
 چپش و بز، او گج و میش، کولی و بره و پیلک
 لو او، طناف تو، دینگیلی دیشو، یادته؟
 بازی اوستا بدوش، توپکاش و کوکو یادته؟
 جامک و بادیه و چمچه و قزقان یادته؟

در خانه ها میوردن آسِ شیلان یادته
 تُوکُن و بستو و کتری و کُماجدان یادته؟
 پاتنین و آلك و قَربیل و هَمبان یادته؟
 بَقه و تلیسه و وِرزُو و دیزمان یادته؟
 وِرگَل و وِرکولی و گُوگَل و چوپان یادته؟
 جُت و پالان یادته؟ تایچه و هَمبان یادته؟
 چیلک و هیمه و ایشگیلک و ریسمان یادته؟
 شالک و تبریزی های قَلَمستان یادته؟
 مُدَبِق و مَواره و ماهک و میزان یادته؟
 آبجی جان، دَسغاله و آرّه و سوهان یادته؟
 آرک و وِرَدَنه و مَجری و یخدان یادته؟
 پَسَتک و سَرَداری و شلیته و تُنبان یادته؟
 چارقَد گلابتون، چین چین دامن یادته؟
 قَنَدک و قَنَدرون و قاطمه و قیطان یادته؟
 زیله و آرداله و کشک بادمجان یادته؟
 وقتیکه عروس میوردن، سیب آلكدان یادته؟
 شاباش و کَندازَر و آینه و شمدان یادته؟
 پیشدو و شال و قَزَنقَلفی و قاپان یادته؟
 مطرب و ترانهء مَملی حسن جان یادته؟
 وی درخت مراد او، کُهنه دمیستان یادته؟
 دخترای دَم بَخَت اونجه وامیستان یادته؟
 آبجی زهرا، شوای سرد زمستان یادته؟
 صدای شُرشر باران بیخ ناودان یادته؟
 وقتی یخ شوشه میگردی لُو شردان یادته؟
 باد، بَر فَا ر میورد تا لُو ایوان یادته؟
 شوچَرز شوها می هشتان پیش مهمان یادته؟
 آبجی جان قال مقال خانهء سبجان یادته؟
 مزّهء گلابی های او دندان یادته؟

قُرْمَه و توك، سرِ سفره ها می هَشْتانِ يادته؟
 آبجی جان، زالْكَك و انجیلِ بی دان يادته؟
 بَسْتَكِ انگورِ حاجِ غلامرضاخان يادته؟
 نَقْلَكِ ميگوتن از سامِ نریمان يادته؟
 گیو و رودابه و زال و زَر و پیران يادته؟
 جنگِ سهرابِ یل و رستمِ دستان يادته؟
 کاسهء کلهء دیوِ طبرستان يادته؟
 آبجی زهرا، یکی از هفتخوانِ رستم يادته؟
 جنگِ و لشکرِ کشیِ ایران و توران يادته؟
 رخشِ رستم يادته، نیزه و خَفْتان يادته؟
 بارگاه و حَرَمِ شاهِ سَمَنگان يادته؟
 آبجی زهرا، مَلِكِ و ابلیس و شیطان يادته؟
 سَمَكِ و وِرورِه جادو و سلیمان يادته؟
 عباسِ عامِ مَدیار، تعزیه ميخواند يادته؟
 ذوالجنا رِ میانِ تکیه ميچرخاند يادته؟
 وقتی که سلطانعلی خولی ميگردی يادته؟
 داداشتِ درویشِ کشکولی ميگردی يادته؟
 يادِ مرحومِ بابا، ميگوت: زَنَا قال نُكْنين
 يالَاتانِ ظَفْتِ كُنين، اينهمه جنجالِ نُكْنين
 آبجی زهرا، سِپَر و شمشیر و خَنجَر يادته؟
 ميگوت عباس: مَنَمِ شمرِ ستمگر يادته؟
 شُوزَبِ و حَرْمَلَه و هانی و ظَعتر يادته؟
 پَرِ طاوُوسِ سَرِ آرْزَقِ کافر يادته؟
 گُونِ و کُكِ چيرِک، کاکو و مَنجَر يادته؟
 علفِ و اسپرِس و يونجه و شَبَدَر يادته؟
 گلِ آلَالَه و بابونه و گُلپَر يادته؟
 چوقِ جُودان يادته؟ آرژَن و شِشِ پَر يادته؟
 لالْکِ و نوروزی سلطان و قلندر يادته؟

چَپَر و چُوخَط و گُو کول و درُو گر یادته؟
 جو و گندم یادته؟ دیوک و خُللر یادته؟
 لُوک و کُلوشَن و تَندور و کُلبر یادته؟
 وقتی آ شیخ میشو بالای منبر یادته؟
 سر حرف میکشی صحرای محشر یادته؟
 کولی و قریبل و سنگ سر سنگر یادته؟
 وقتیکه ورد میخواند میرزا غضنفر یادته؟
 آبجی جان، جبرو بله، بازی لَتر یادته؟
 مشدی گوهر، زن کدبانوی حیدر یادته؟
 مَش روح الله و خوارش، خاله کشور یادته؟
 دای قزی لیلی و کوکی و منور یادته؟
 آبجی جان، همسایه مان عم قزی هاجر یادته؟
 خاله زینب دایماً جِغ میزی: مَنظَر، یادته؟
 خال قزی کلاکی و صُغرای اصغر یادته؟
 نُماشانا ادای لوطی و عَنتر یادته؟
 چَفته و کُل یادته؟ انگور سر در یادته؟
 آبجی معصوم میگوت: نَگن هَپک چَر یادته؟
 یاد عمه فاطمه، به ما هزارتا فاش میداشت
 گاهی با هوار هوار، یه وقتایم یاواش میداشت
 عمه همدم یادته؟ مَش نصرت الله یادته؟
 رَقص چوبی کدخدا روح الله یادته؟
 سید جواد و سید ابوالقاسم و عیسا یادته؟
 رستم آقا یادته؟ عام محمود آقا یادته؟
 حاج علی ممد و معصومه و لیلا یادته؟
 زن دایی آرمنی شیر به من هامیدا، یادته؟
 عامو جان غلامحسن، دائی روح الله، یادته؟
 زهرا خاتون یادته؟ عم قزی عُدرا یادته؟
 عمه بلقیس نسیم بهش میگوئن، یادته؟

زنا گُل گوشهء سُفرِ شان میدوتن، یادته؟
 عام غلامحسین و دو چشمای زاغش، یادته؟
 انجیلا که میرسی، میامو سُراغش، یادته؟
 علی اکبر شو و روز فکرِ شکار بو یادته؟
 عمه طیه لَقَبش یگه سوار بو یادته؟
 آبجی جان، سلطنت و عباس و شایان یادته؟
 عم قزی راضیه و افضل و ایمان یادته؟
 اوستا مهدی یادته؟ آبجی گلستان یادته؟
 فرج و سلیمه و زن دایی توران یادته؟
 دای فتح الله یادته؟ شیخ علی عمران یادته؟
 بابا جان، های به سهیلا میگوت: عثمان، یادته؟
 عام مدآقا یادته؟ رعنا و نَجما یادته؟
 میگوتش: طاقچه داره، قر میدا بالا، یادته؟
 قدرت و آمیرزا و صبا و فرمان یادته؟
 عام حسین شیر و امام وردی و قربان، یادته؟
 خاله صغری، ننهء خاله پری، نَنجانِ نادر، یادته؟
 به ما میگوت: میخوامتان اَندایِ ناصر، یادته؟
 آبجی زهرا، ننه شیدای بابا بو، یادته؟
 سرِشان از سرِ همدیگه سوا بو یادته؟
 بابا مجنون، ننه شیدای بابا بو، یادته؟
 حرف این عشق و محبت همه جا بو، یادته؟
 هم و عم دوتاشان، شادی ما بو، یادته؟
 خانمان کوشکیلک اما باصفا بو، یادته؟
 یاد در جادر و دروازیک و در وی
 ننه سلبی، دره گُندر، سر بندک، بیج کوه
 جوز گولیک، قُلهک آقا
 یاد در وسیه و شاققولیک و دشته
 تک تبریزی و یورد و سر چال و کبود لیچه و دروار

دم چشمه باغ پیر، چالان غاز، سر بند پلنگ، جا پای دلدل
 قالا شیر ممد و ویشه
 پول شاه، کوه پول شاه
 یاد پر گیرک و صحرای وین، دیشکه سلی
 جیرین وین، وی درختک، بایری، خشک در و سقا و بند ساریان
 یاد گرگ گرگلان، آبجی زهرا، باغ لات
 رای میانکو، سر بازو، کمر چشمه و کند و قمشی، کندرو پایین و بالا یادته؟
 یاد سینو، گردوی گرملی، وارو و پشتک
 یاد بختک، یاد پیچک، یاد هوشک
 یاد وقتی که با هم بازی میکردیم سر پولک
 یاد پایچک و داهولک و ماهک
 آبجی زهرا، گون و چززه و ارمک یادته؟
 آش رو با دمک بلغور و خامک، یادته؟
 وقتی روخانه می یورد برف و تی یرسک، یادته؟
 سر باغ، آلبالو هستک، کی دره؟ دزد پدر سگ، یادته؟
 آرچین مله، گل رشتی حوضک، یادته؟
 زرد مرغ کاکولی با هشتا جیجک، یادته؟
 آبجی زهرا، گووک و چززه بلولک، یادته؟
 هویجک با سلیمک، سنگه و لرچک یادته؟
 ول گل، داغ داغان، کنگر و والک، یادته؟
 کور و مرزه و تاتوله و ماسک، یادته؟
 آبجی زهرا، ورک و یوشان و ترشک، یادته؟
 گله زرد وی بالای بندک، یادته؟
 مرجو و آنجومک و داسه و تلخک، یادته؟
 گرچی و چربی و تشگرسان و چیلک، یادته؟
 آبجی زهرا، یادته عروسی ها چوبی میگیتن
 سر دیماق عروس، مادر شووها گل هامیریتن
 هر کی دیدن میامو، عروس وامیستا، یادته؟

پیش قوم شوورش، توکشِ دمیستا یادته؟
 صد تا داماد با یک سرداری داماد میگردی
 به نظر، قامتشان شاخهء شمشاد میگردی
 سر دیماقِ عروس، خانهء قناد میگردی
 بیخِ دیماقِ دیمش، وای که چه بیداد میگردی
 بین چن طایفه همبستگی ایجاد میگردی
 مرغِ عشق، پر هامیگیت، از قفس آزاد میگردی
 یادِ وقتیکه اونه با اینه همزاد میگردی
 یکی شیرین وامیشو، اون یکی فرهاد میگردی
 خطبهء عقد و نکا، وقتیکه ایراد میگردی
 نوبتِ مهریه و دفتر اسناد میگردی
 صید، بی دغدغه، همخانهء صیاد میگردی
 رنگِ ماتم میسونی، دورهء میلاد میگردی
 آجی زهرا، یادته لپ سُدیف باد میگردی
 دلایمان با صدای ساز و دُهل شاد میگردی
 یادِ وقتیکه غمِ حسرت و حرمان دَنبُو
 کسی آواره نَبُو، بی سر و سامان دَنبُو
 آجی زهرا یادته گسنهء نالان دَنبُو
 شلوارِ پاره دَبُو، یالِ بی تُنبان دَنبُو
 دلِ بی درد دَبُو، دردِ بی درمان دَنبُو
 اگه نون خیلی بُو، سارقِ بی نان دَنبُو
 گبرِ بدِ مست دَبُو، مستِ مسلمان دَنبُو
 شیطانکِ گاهی دَبُو، این همه شیطان دَنبُو
 مالیاتِ او و آسفالتِ خیابان دَنبُو
 بنز و مزدا و دُج و پاترول و نیشان دَنبُو
 آجی زهرا، یادته این همه میدان دَنبُو
 وانت و کرایه و شخصی و پیکان دَنبُو
 یادِ وقتیکه نونِ باگت و تافتان دَنبُو

این همه اداره و سالون و دالان دَنبُو
 هری و تریاکی و بَنگی و لاجان دَنبُو
 این همه بانک و دواخانه و دوکان دَنبُو
 آبجی زهرا، یادته اون قدیما وان دَنبُو
 مارگارتِ تاچِر و گورباچُف و ریگان دَنبُو
 پولِ تجریش و قرارِ چَمِ شِمران دَنبُو
 شرکت و سِکرِتِر و حوریِ قِلمان دَنبُو
 افسر و سرکار و فرماندهء گورهان دَنبُو
 اَمَنیه چَن تا دُبُو، این همه آجدان دَنبُو
 آبجی زهرا، یادته دلها پُر از مهر و وفا بُو
 یادته اون قدیما رَنگا چه بی رنگ و ریا بُو
 یادته مهر و محبّت، همه دردا رِ دَوا بُو
 حرفِ رندانِ دَغَلِ باز، مِثِ بادِ هوا بُو
 آبجی زهرا، یادته دنیا هَمَشِ صلح و صفا بُو
 یادِ وقتیکه وفا در دلِ هر شاه و گدا بُو
 آبجی زهرا، یادته جای من و تو همه ما بُو
 یادِ وقتیکه صفِ اَجَنبِی از دوستِ سِوا بُو
 یادِ وقتیکه دِلِمانِ مِثِ یکِ شَمَشِ طِلا بُو
 یادِ وقتیکه امید همه در گاهِ خدا بُو
 هر کی با داشتنِ زندگی ساده رضا بُو
 دلِ دارا نگرانِ یالایِ پی لا قُبا بُو
 زنی یَتِ غیرِ بَزکِ تِوزکِ و اَطفار و اَدا بُو
 رنگِ روغنِ دَنبُو، رَنگا هَمَشِ رنگِ خدا بُو
 یادِ آزنِگل و اُولُپ، یادِ آرتوت
 یادِ اُوروت، یادِ اُورون
 یادِ اَسبَکِ چوقی و اَنگام و اُو
 اَندَنه و اَندین و اَندا و اَرک
 اُرسی و اَرداله و اَرخالق و

اویارک و آنقوت، یاد آپسون
 یاد بالابن و بلدرچین و بالاقوتی و بستو و بیلک
 یاد بید مللّقی و بودبودک و بلغور و بزمجه و بزک توزک و بزمو و بستک
 یاد بیقوش و بقیه، بدبده و بال بلدچی، بلدیه، بل گوش
 بمبرون و بیجک و بندک، یاد باریجه و بق، یاد بدرقه، یاد بختک
 یاد پالفه، پترون، پاتنین و پنتی و پوک و پسنگ
 پیش پیشک و پوزار و پلته و پسله، پالن گنه، پیشدر و پاتودار و پاپیچک و پولک
 یاد ترقورمه و ترکو و تلیسه
 یاد تشگرسان و تیله، یاد تاتو
 تک و تونک و تاتوله و تیماج و
 تلیت و توکا و تمارزو و تون و تلاس
 تیال و تورتول، ترتیزک و تندور و تخلک
 ثقلی، تیاره و تلاشه و تودریک و تیلان و تونک
 یاد تنگرس و تیال و تمنه
 یاد جازن، جوزول، جاجیم و جیر و جختی و جوجو و جمیلک و جامک
 یاد جنجال و جوجوق، جینگیل و جرمسکه و جوق و جزلک
 یاد جمیل و چولو، چاتو و چل، چالخا و چیلک
 یاد چوقا و چنه، چینه و چزه، چقر و چال و چمک
 یاد چربی و چکن، چال پت و چمچه
 چوق و چفت و چوچقک، چوقلی، چقاله و
 چرخ ریسک، چنگل و چندولک و چمچه لیسک
 چیک و حرمنه و حلقه رزه
 حلقوم و حقه و هستک پسنگ
 یاد خاک کوپا و خز، خزمال و خوس، خجیر و خامک
 یاد ختیکا و خو، خورناس و خب، خیک و خیارک
 خز لک، خرتوسنی و خز لک، خرطناق و خل پیت و خز خزک
 یاد درنا و درج، دنگل و دیم، دایسان و دودک
 یاد دیمالو و دج، دادو و دک، دستک و دُبک

یادِ دَسْغَالِه و داسه، یادِ داهولکک و دیوکک
 یادِ رِیقِ ماستی و رُف، روناس و رُو، زور و زینارک
 یادِ شَند و شُو و شیلان و شَل و شُرده و شیرک
 یادِ فَقَا و فِرَق، قار و قِیاق، قایده و قَنَدک
 یادِ قِیماق و قِریش و قَلَه و قافه و غولکک
 یادِ کَنَدیل و کولی، کُرپی و کَز، کُنده و کینک
 یادِ کَندا و کَل و کُنْدُر و کارتینک و کالک
 یادِ گُرناَس و گُرُوس، گُرچِه و گُم، گُوگل و گندک
 یادِ گِزلیک و گُو و گیوه و گاستا و گلیمک
 یادِ لَمپا و لُقَه، لیچَه و لاپ، لانجین و لآخک
 یادِ لیت و لُو و لِنج و لَپ و لوم و لُوآلکک
 یادِ مَجری و مِدو، مات و مَتَل، مُدَبَق و ماسک
 یادِ مَرجو و میان شوشه و میزانک و ماهک
 یادِ نُردان و نَمَد، نالِش و نِی، نَنجین و نینک
 یادِ ناخونک و نیمتا و نَمور و نووک و ناتولکک
 یادِ واتوره و وِق، وینی و وِی، وِنج و وُروجک
 یادِ ویر و وِرک و واره و وِرمالی و وَاکک
 یادِ هَسْتام و هُرُش، هَسْتک و هَلَق هوشتک و هوشتک

آتشگاه

استاد ذبیح الله زرنندی

آسمان، محو تماشای اهورامزداست
 در دلم، شعله آتشکده هایت برپاست
 سیل جاری شد و فریاد هزاران برخواست
 یادت، آیینهء روحانی آناهیتاست
 دامن، تازه تر از غنچهء نیلوفرهاست
 خنده کن خندهء باران بهاری زیباست

عشق میبارد و در جان درختان غوغاست
 سالها میگذرد از تب آن داغ و هنوز
 خطی از لوح اوستای نگاهت خواندم
 نامت، آرامش لبخند زلال زرتشت
 خانه در سایهء زیتون و کبوتر داری
 آسمانی تر از پیوند تو پیوندی نیست

باجی جان
استاد ذبیح الله زرنندی

جان باجی جان	باجی باجی جان
بالا خانیک	کوجیک دری؟
چرخ ریسک	چی میریسی؟
بیو پایین بیهل که باجیت بریسه	بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
شو و روز پشت هم اندازی مینه باجی باجی جان	عمریه چرخ و فلک وازی مینه باجی باجی جان
پاری وقتا لج و لجبازی مینه باجی باجی جان	وازی هاش خیلی ها راضی مینه باجی باجی جان
جان باجی جان	باجی باجی جان
بالا خانیک	کوجیک دری؟
چرخ ریسک	چی میریسی؟
بیو پایین بیهل که باجیت بریسه	بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
محشر، قیامت، دعوا و جنگ ه باجی جان	سر بازار نگا، شهر فرنگ ه باجی جان
سنگ گولماله به پای خر لنگ باجی جان	پول پارو مینه هر کی که زرننگ باجی جان
جان باجی جان	باجی باجی جان
بالا خانیک	کوجیک دری؟
چرخ ریسک	چی میریسی؟
بیو پایین بیهل که باجیت بریسه	بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
من میگم عاشق و معشوقه یالان شیدا یالان	باجی جان ترکا میگن دونیا یالان دونیا یالان
دور یالان، نزدیک یالان، اینجا یالان، اونجا یالان	یار یالان، عشق یالان، زشت یالان، زیبا یالان
جان باجی جان	باجی باجی جان
بالا خانیک	کوجیک دری؟
چرخ ریسک	چی میریسی؟
بیو پایین بیهل که باجیت بریسه	بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
پیش باباش همیشک بَم باشه؟ باجی باجی جان	کی میگوت آدم باید آدم باشه؟ باجی باجی جان
بامحبت، بری از ستم باشه؟ باجی باجی جان	صاف باشه، ساده و دست کم باشه؟ باجی باجی جان
جان باجی جان	باجی باجی جان

کوجیک دری؟

چی میریسی؟

بیو پایین بیهل که باجیت بریسه

باجی جان، عمر مثل چلچله ها پر میکشه

آدمی زاده ر از پوش پایین تر میکشه

بالا خانیک

چرخ ریسک

بیو پایین بیهل که باجیت بریسه

چرخ گردون همه ر اینور و اونور میکشه

عاقبت کاسهء زهر اجل سر میکشه

پورکان

استاد ذبیح الله زرنندی

چه صفا داره بنیشتن، لوروخانهء پورکان

باد کو، رقص گما، دلبری لالهء سرخش

لاخهء کل، بشیبه تنگ در آغوش چنارش

قصهء عاشق و معشوق و ناز و نیازش

دل صاحب نظران در پی ایوان بلندش

بلبلش وقتی به یاد دایی نعمت میخوانه

مهر لبریز ز صهبا و ز پیماناهء پورکان

شو مهتاب و بهار گلش و نم نم باران

ورق خاطرهء دفتر افسانهء پورکان

مٹ اینکه اون شمع، این پروانهء پورکان

بزک بید و نسیم سحر و شاناهء پورکان

چشم رندان بسوی چشمک رنداناهء پورکان

مرغ شو میزنه آهنگ غریبانهء پورکان

خلدمین واله و شیدای و دیوانهء پورکان

جزلک

استاد ذبیح الله زرنندی

دیمِ مثلِ دیمِ اُخْلُکِ مینه، همینه
 پاتِ میهلی، گلِ شتِلْکِ مینه، همینه
 گلِ جیرِ نَشیِ یه، گرمِ گَلْکِ مینه، همینه
 هر قدِّ درازِ خِپْکِ مینه، همینه
 میشتقالِ گلِ، پارِ دودکِ مینه، همینه
 قدِّ و ورتِ عینِ هتْکِ مینه، همینه
 پاهامِ اگه چوق و فلکِ مینه، همینه

اون سوز، که گوشِ " جَزَلْکِ " مینه، همینه
 هر چالهء او، یخِ میزنه هر جا دباشه
 این آزا بماند، لقمهء آبگوشتِ سرِ شام
 با زور، تَنْتِ میشه کتِ پشمی و پالتو
 بی وَرِ مینه آرسمه و کسِ مینه دو گوشِ
 هوشتْکِ میزنه بادِ کوه از جانبِ کندر
 لالِ کرده زبانِ منِ دادوو که فضولِ

چاران

استاد ذبیح الله زرنندی

بنفشه فکر وصل نرگس، سر در گریبانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 گون بر گیسوی پر چین لرچک مات و حیرانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 کمان ابرو و عاشق پیشه و برگشته مژگانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 از آن خوش تر صدای بره و آواز چوپانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 سبوی اسپرک جام می و مینای رندانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 کما و زنبق و بابونه و مینا فراوانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ

نسیم امروز بوی یار داره، عنبر افشانِ
 به عشق غنچه بلبل، مست و شیدا و غزلخوانِ
 شقایق لاله در آغوش داره شاد و خندانِ
 عروس شانه سر نازک دل و گسترده دامنِ
 الرگ خوش قد و بالا در این گنجینه مهمانِ
 بگوش ارغوان راز مگوی عشق میخوانِ
 صدای سهره از اوولک چه دلچسب و خوش الحانِ
 سحر مفتون ناز و عشوهء کبک خرامانِ
 سرشک قلقلک الماس و مروارید قلطانِ
 نگارستان سَرکَت در مثل قالی کرمانِ
 صبا با خلدمین میگفت: چاران لاله زارانِ
 دیار یار دیرین، زادهء سام نریمانِ

چرا؟!؟

استاد ذبیح الله زرنندی

برف می باره و جا بر سر آرچین میکنه
باغ و صحرا رو مثال گلِ نسرین میکنه
چرا همچین میکنه؟!؟

این یکی، بارِ غمش بر دل و وامانده ز راه
اون یکی، بارش بسته، خَرش هین میکنه
چرا همچین میکنه؟!؟

آن کمر بسته به تاراج حقوق مردم
بار برداره، فقط بارش سنگین میکنه
چرا همچین میکنه؟!؟

هموطن، وعدهء بیجانده و لاف نزن
وعده های الکی، مردم بدبین میکنه
چرا همچین میکنه؟!؟

راز این رمز چیه؟ عمری این شهر کرج
با خودی قهر و از غربتی تمکین میکنه!
چرا همچین میکنه؟!؟

دروان

استاد ذبیح الله زرنندی

شهابم، کوکبم، پروینم و مریخ و کیوانم
صحابم، کهکشانم، زهره ام، خورشید تابانم
بلا گردان جمشید جم و سام نریمانم
بدارم پاس استحکام مهر عهد و پیمانم
کتاب عاشقی را عاشقانه باز میخوانم
از این حشمت، دیار رادمردان را سلیمانم
بهارانم، بهارانم، بهارانم، بهارانم
بسی عارف، غلام "نیرن" رند سخندانم
بسا نخجیر، رام چشمهء دیو خروشانم
به صدر تخت کل نو، همردیف تاجدارانم
به دامان وطن، گلبرگ یاسم، خاک دروانم

فروزان اختری در آسمان صاف ایرانم
به دریای محبت، در و مروارید و مرجانم
به روی دیدهء منت نهادم نسل ساسان را
رهین منت گودرزیانم تا که جان دارم
اگر سرحد من عشق است، این از عشق سرحدی ست
جوانمردی عجین گردیده با خون حشمداران
به یمن لاله زاران کاهار و شش منار و ناز
بسا نقاش، شیدای رخ یورد گلردینم
بسی کبک دری، مست می ابریق کومازم
جبال زور من، تاج از شقایق ها بسر دارد
جبین بندگی سایم به خاک کشورم ایران

دنگل

استاد ذبیح الله زرنندی

نَقْلِ نِگایِ او و دَلِ مِنْ مُفَصَّلِ
 گِیْسِش، کَمِنْدِ سَاحِرِ جادو و جَنبِلِ
 مِثْلِ پُولِکِ گُروسِ مِیْزَنه، سُرْخِ پَلِ پَلِ
 نارنجکاش به ماشه، مُژکِ هَاشِ مَسلسَلِ
 وَا لِ حَرِیرِ اَطلسِ پَاطِیسِ مَحْمَلِ
 پَهاشِ مِیْگُو کِه مَنظَرِ یِکِ دَسَنگَلِ
 حَالِیمِ مِیْنِه کِه مَسْتِ مِنْ لَاتِ اَز گَلِ
 رُوغِنِ چِراغِ سِیوَلِ تَا تَوَلَهْ تَلِ
 اَنگَارِ، فِکْرِ سُنْبَلِ بَشکَسْتِ مَنقَلِ
 اَفسانه و حِکایتِ نِزارِ و آلِ
 عَامِ خَلدَمِینِ، هَمِیشَهْ اَوقاتِ، دَنگَلِ

چشمایِ مَسْتِ یارِ مِنْ، اَمشُو نِیمِیزِ گَلِ
 اَبروی او کِمانِ، تَوکِشِ غَنجَهْ گَلِ
 لُپْشِ اَنارِ ساوَه چِیَه؟ سِیْبِ شَهرِ یارِ
 تِیرِ نِگاشِ، گَلولَهْ شِصتِ تِیرِ، اِمِ یِکِ
 وختیکه راه مِیشُو، هَمه جاشِ مَوجِ مِیْزَنه
 بَالِشِ مِیخا، دَجَسِبَه مِنْ مَنجَرِقِ کَنه
 قَرَبانِ وَقتیکه وَا سَآئِمِ بَالِ وَا لُو مِیْنِه
 اَز اَن زَمانِ کِه قَالِ مِیْنِه باهامِ خَبرِ نَگیرِ
 هَمچِینِ نِگامِ مِیْنِه سَرِ خورِ، دَلِ مِیترِ کَآنِمِ
 آشتی کُنانشِ چِی بَگَم؟ رازِ سَرِ بَه مَهرِ
 او بَینِ دَخترا، هَمه جا از هَمه سَرِ

دینگیلی دیشو

استاد ذبیح الله زرنندی

اگر که گردی چه بهتر، اگر نگردي، نگرده
 چه ما بخوایم و نخوایم، های میشو و های میگرده
 نشو میان سیاست، که او سرت دمیگرده
 تو از جدال زمانه، اگر و گردی، وگرده
 که یک دقیقه عمرت، اگر بشو، ونگرده
 واسان اونکه به دور سر کسی دنگرده

فَلْکِ اگر به مرادِ دِلتِ نَگَردي، میگرده
 زمین به دورِ زمانِ، مِثْلِ فَرِفرِه دِمِچَرخِه
 نَزَنِ تو کوسِ اَنَ مَنْ رَجُلِ کِه خارِ میگردي
 به روزگار اگر هر چقدر بتازی، میتازه
 بخورِ تو کَنگَرِ وَا لَکِ، بَگو زرشکِ به دنیا
 یه چی بخورِ کِه دَچَرخِه سَرِتِ بَه دورِ تَنِتِ

سرودار استاد ذبیح الله زرنندی

ای سروِ دار، سروِ قَدت استوار باد
امید، در کشاکشِ گردون کج مدار
بخت بلند باد و دلت شاد و نام تو
خجیر نگاه کن اینجه سروِ دارِ
دامنِ پرچین و بلندش پُر از
خشک ه درش، مونس بیجِ کوشِ
سعادتِ مردمش آرزوشِ
بالین نُوش، عاشقِ پاتودارِ
بهار لباساش ارغوانی رنگِ
پاییز نه یک نه صد، هزار رنگِ

شان و شکوه و شوکت تو پایدار باد
کامِ مراد مردم تو بر مدار باد
تاجِ سرِ مرصعی به سر روزگار باد
زمستان و پاییزشم بهارِ
شقایق و لاله و کو کنارِ
زرشک نو، آیینه روبروشِ
ورمالساش، عروس سبزه پوشِ
خجیر نگاه کن اینجه سروِ دارِ
گل بوته هایِ گوونش قشنگِ
قشنگ ترین قشنگیش ایسپی سنگِ

فقیر استاد ذبیح الله زرنندی

سالِ نُو، فقیر هراسان بنیشتی یه
خورد و مچاله و له و داغان و سر بزیر
از بس که خاکِ غم به دیمش داره پنداری
درمانده و غریب و وامانده و نذار
غم در سراسر بدنش موج میزنه
اشک از دو چشم بی رمقش فستلک مینه
نامردِ روزگار، چه تنها بیهشتایش
هر کس نگاش مینه، میگو این تک درختِ خُشک

فکر لباسِ یالش حیران بنیشتی یه
کشتی شکسته که به طوفان بنیشتی یه
کولی میان بر بیابان بنیشتی یه
مثل بنفشه، سر به گریبان بنیشتی یه
در پای منبرِ دل نالان بنیشتی یه
بلکن میان شُر شُر باران بنیشتی یه
انگار پشت میلهء زندان بنیشتی یه
در خانه هزار زمستان بنیشتی یه

کاندیدا استاد ذبیح الله زرندي

تمام پَسِ کوچه ها رِ ، آيينه بِنَدانِش مِينم
 يه خورده اينور تَرِشِ ، سي چِل تا ميدانِش مِينم
 سفره واسش دَمِيچِينم ، افطاري مهمانِش مِينم
 گوشت و برنج و لپه مفت ، پياز قاپانِش مِينم
 تمام زير زمين ها رِ ، ستاره بارانِش مِينم
 قزقانش منگلي از ، مرغ و فسنگانِش مِينم
 غريبه رِ خويشِش مِينم ، كيشميش ارزانِش مِينم
 سرتابادِ سوئيس مِينم ، كلاكِ آلمانِش مِينم
 آتشگا رِ اسپانيا ، دروانِ يونانِش مِينم
 شهريورِ بهارِ مِينم ، مهرِ زمستانِش مِينم
 اورانوسِ زُهَلِ مِينم ، زهره رِ كيوانِش مِينم
 بيل ميزنم كيليتونِ ، لادسِ ريگانِش مِينم
 هر كي بيا سر تا پاشِ ، لوءِ لوءِ و مرجانِش مِينم
 قشنگ و خوشگلش مِينم ، حوري و قلمانِش مِينم

اگه منِ و كيل گنين ، شهرِ چراغانِش مِينم
 بالايِ شهرِ كرج ، متروي برقي ميكشم
 هر كي به من راي هادييه ، پيتزا واسانِش ميخرم
 كاري كنم جوجه كباب ، از سرتان زياد بيا
 كله پشتِ بُم ها رِ ، زرد آلو نوري ميكارم
 هر كي منو و كيل كنه ، خانه واسانِش ميخرم
 بيلقانِ كيشِش مِينم ، بزغاله رِ ميشِش مِينم
 حصارِ نروزشِش مِينم ، سرجوقِ عينِ اينگيليس
 گنדרِ اطريشِش مِينم ، وينه رِ بلژيكش مِينم
 درزِ اوزونِ لايشِ ، بانخِ بزمِ ميدوزم
 به ماه ميگم روزا درآ ، خورشيدِ شو طلوع مِينم
 با شلغم و طرب سياه ، بمب اتم درست مِينم
 آهاي اهالي ه كرج ، ستاد من حراجي
 موكلّم كه زشت باشه ، مثالِ خلدمينِ خُل

كشكرڪ استاد ذبیح الله زرندي

هر دل نگا كني ز دَسِش خونِ كشكرڪ
 اين كند فيل ، غولِ بيابانِ كشكرڪ
 دستمالِ كهنهء دَسِ قارونِ كشكرڪ
 پستِ لعينِ لچرِ ملعونِ كشكرڪ

دنيا عجب سليطهء ملعونِ كشكرڪ!
 طوفانِ نوحِ بدا سر من اين لعينِ پست
 اين نو عروسِ تازه به دوران رسیده ني
 هر چي بگم ، سزاشِ ادا نيمنتانم گنم

کلاکی

استاد ذبیح الله زرنندی

ای رند پای دشته، سلامم نثار تو
 خاک تو قبله گاه تمام کلاکیا
 دارم امید، اینکه غرانی سرت نیا
 لیلاج و کهنه کاری و عیار و پیر دیر
 چاووش خوشدلی بو و درمان درد و غم
 همچین نگام مینی، من انگار نیمیشناسی
 یک برگ گل ز باغ فقیرت بهار من
 از قول من بگو تو به هر چی کلاکی

قربان زرد بند و قل اسفندیار تو
 شایستهء تیمم گرد و غبار تو
 غران به جان دشمن بی اعتبار تو
 نقش قباله، کهنهء نقش و نگار تو
 ساز سدیدف، معجزهء آشکار تو
 قوم تو، خلدمینم و خدمتگذار تو
 نامش مدام، مایهء صد افتخار تو
 باشند سرخ دیم، مثال انار تو

کمردرد

استاد ذبیح الله زرنندی

حال و احوال ندارم، کمرم شیت برار
 نون و گوشت، قند و چایی، میوه گجه گیر بیورم؟
 همهء ثروت و دارایی من بعد یه عمر
 روزگارم بلا نسبت، سگ روز امسال
 مملکت هرت و شلوغ و همه جا هر دمبیل
 کین ها سر، سر ها کین، فرقمیش بزیر

همه جام خورد و سر آرتوت و تنم لیت برار
 خرج، سنگین و اوضاع جییم خیط برار
 بستوی ماست کوپ نفت دو تا پیت برار
 خیسی هیمه و نمداری کبریت برار
 رزق مردم، دس مشتگی کش و غزیت برار
 به جای اطلس و پاتیس، همه جا چیت برار

کُندر

استاد ذبیح الله زرنندی

گلستانی به دامان تو ای البرز، جا دارد
 نسیم کوهسارش از محبت قصه میگوید
 زمستان از حریر نرم، بر تن جامه میپوشد
 صدای دلنشین آب، در آغوش یک بستر
 به دامان سخاوتمند رنگارنگ و خوش نقشش
 تماشایی است یورد و درنس و واریش و سقایش
 ورا گوهر شناسان کهنه در گویند و ما "کُندر"

نشستن لحظه‌ای در دامن مهرش صفا دارد
 نوای بلبل شوریده اش شور و نوا دارد
 بهار از ارغوان سرخ اندامش، قبا دارد
 هزاران راز و رمز و گفته و ناگفته ها دارد
 آگرگ و ارغوان و لاله و گرز و کُما دارد
 اگر صد آفرین گویم به او، الحق که جا دارد
 در اینجا مردمانی نکته سنج و خودکفا دارد

گی

استاد ذبیح الله زرنندی

خوشا اردیبهشت گی خصوصا سرورستانش
 خوشا بوی گل سیب و نوای بلبل مستش
 عروس آسمان در حسرت کوه عروس گی
 بغل اندر بغل در سوزه پوشش لاله میروید
 گل ه پول و سر ه چا، مظهر زیبایی خلقت
 عروسی های گی لطف و صفای دیگری دارد
 بهارش خرمن گل، فصل گرما معدن میوه
 به تابستان شود رنگین کمان صد هزاران رنگ
 صبا اسلامیان را با خبر کن، خلدمین رند

خوشا دامان زاما کوه و گل افروز جوشانش
 طنین نی صدای بره و آواز چوپانش
 خراج ری برابر با نمای لاله زارانش
 دل هر اهل دل شیدای زلف عنبر افشانش
 خوشا آن شب که مهتاب رخس گیرد گریبانش
 تماشاییست دامادش، عروسش، ساقدوشانش
 هزاران دیده مشتاق خزان برگ ریزانش
 حریر نرم میپوشد به تن وقت زمستانش
 بهاران شاخه های گل کند تقدیم یارانش

واریان استاد ذبیح الله زرنندی

دل به دریا زده‌ای، دامن البرز نشستی
مستی از بادهء پاییزی و پیمانان به دستی
هوشتک خوش خبرش، وعدهء دیدار میوره
باد، با هلله بوی تن دلداری میوره
موج دریات، می از خانهء خماری میوره
خلدمین، پیش کشی دفتر اشعار میوره
هوس گردش کومار تو داره واریان
منت مردم هوشیار تو داره واریان

واریان، شکر، هنوزم که هنوز است، تو هستی
کام بگرفته ای از نرگس مخمور بهاره
قایقت، پنداری امشو خبر از یار میوره
ابر، دمیاشه به دامان زمین عطر و گلاب
فصل گل، دامنه هات طرهء طرار میوره
چشم عاشق و اسانت نرگس بیمار میوره
نیمیلای دل سر دیدار تو داره واریان
سیر جاسیل و میان سینه و نو چشمهء تو

هلق هوشتک استاد ذبیح الله زرنندی

یار آگه با تو جفا مینه، بزنی هلق هوشتک
رقص، هر درد دوا مینه، بزنی هلق هوشتک
زاهد آر شکر خدا مینه، بزنی هلق هوشتک
رند آگه فتنه به پا مینه، بزنی هلق هوشتک
شرق اگر فیل هوا مینه، بزنی هلق هوشتک
خر هر کی که صدا مینه، بزنی هلق هوشتک

تا که تنبور صدا مینه، بزنی هلق هوشتک
کی میگو؟ ساز بد قر بد آواز بد؟
گر عرق میخوره خماری، چه مربوطه به تو؟
پوزار پات آگه رج نی، به درک، رج نی که نی
موشک غرب اگر زهره و کیوان بگیت
هر صدای خفه مین، نکنه زق بزنی

ودکاکلا

استاد ذبیح الله زرنندی

خرج، یکِ طفا، مُداخلِ ما یکِ طفا می‌شو
 این پایِ نیمیلایِ چلاق، همچونا می‌شو
 یکِ راست تا پَسینهءِ پی لا قبا می‌شو
 فکرِ علیلِ من پی پسی کُلا می‌شو
 این بیصاحبِ دلِ لپِ عزتِ نسا می‌شو
 صیاد، یورد و چال و وِش و ورکوا می‌شو
 زاهد، زیارتِ نجف و کربلا می‌شو
 قیدی نداره چلچله، هر جا میخو می‌شو
 حتماً میانِ شهر بنامِ گدا می‌شو
 این خلدمین، نخورده چرا کله پا می‌شو؟!
 اینجه هوا پَسه، پَسله اونجهها می‌شو
 جینا، به سینما پی عور و آدا می‌شو
 بیمار ضَجّه مینه و پیشِ خدا می‌شو
 پولدار، نشورده پاک و راهِ خطا می‌شو
 دودِ سیاهِ آه گدا، چشمِ شاه می‌شو
 یاردان قلی، سه روز حمامِ سونا می‌شو
 معناس اینه یه: او جو سربالا می‌شو

چن وقتِ قیمتِ همه چی سربالا می‌شو
 هر وقت، صلاحِ کارِ که من همچینا بشم
 سرما همین که حمله مینه، عینِ کارتینک
 دنیا کُلا کُلائی و ودکا کُلا کُلاش
 رندان می‌شن فرنگ، تماشایِ صوفیا
 تاجر، دمِ سِرا تله هاشِ دمیکاره
 خمار، فکرِ لوله و قرقان و مویز
 سیمِ قفس به پایِ قناری دَجسبی یه
 هر کدخدا که ویرِ جلائی وطن و گیت
 اون غربتی، بخوردیه، سنگینِ بنیشتی یه
 ازش خبر گیتیم، کُجه یارو بشو؟ بگوت:
 کیجا میانِ مزرعه شالی درو مینه
 دکتر میگو: خدا کنه تَن تَن و با بیا
 قانون، فقط واسان یتیم و یسیرک
 هر کس که ظلم مینه، تلافیش در میا
 وقتِ ظهورِ حضرت و آخرِ زمان
 اظهارِ فضلِ مینه اگه این خلدمین خُل

یه سر دو گوش
استاد ذبیح الله زرنندی

چَن سالِ پیشِ میترسی یم، از غولک و یه سر دو گوش
شُوها بیخِ لاهاف میشم، تا خرخره مثالِ موش
ننم میگوت بَبم نترس، کَلتِ انقَدِ دَنپوش
پسر باید شجاع باشه، مثلِ پلنگ و قارقوش
کَلنِ کموش، بابام بگوت، هر کی بدی یی، بزن بکوش

میان کوه و باغ و دشت، ساز و نوا بیامی یه
باران که شُرشُرک مینه، روخانه میزنه خروش
کلن کموش، بابام بگوت، هر کی بدی یی، بزن بکوش

موقعِ یه سنجِه بشکویه، ننه به دخترش میگو
بیخِ درختِ پُسنک، وقتِ گلش بَبم نشو
دبستایه به تارِ مو، قاطمهء ارز و آبرو
لوده گی رِ بیهل کنار، بازارِ شامتِ دپوش
کلن کموش، بابام بگوت، هر کی بدی یی، بزن بکوش

چه روزگاری گردی یه! دیوکِ گندمش میگن
غوره و سرکه شیریه یه، قُبیده بادومش میگن
غوره و سرکه شیریه یه، قُبیده بادومش میگن
گُمبوزه و رامین، خیارِ طارُمش میگن
از لَجشان منم همش، دَچسی یم به کَله جوش
کلن کموش، بابام بگوت، هر کی بدی یی، بزن بکوش (۱)

شهرِ کرج همش چیه؟ این همه کد خدا داره!
 سفرهء سنّار جیگرک، چقد کیا بیا داره!
 این کشتی آزا بماند، هزار تا ناخدا داره
 اوستا چُسک فراوان، بپا نگی اوستا بدوش
 کلن کموش، بابام بگوت، هر کی بدی بی، بزنی بکوش
 (۱) پ.ن: در هنگام شکوفه سنجد، گرده ای در اطراف درخت سنجد افشاند می شود که هورمونهای جنسی دختران را تحریک می کند.

همولایتی

استاد ذبیح الله زرنندی

شکرِ خدا، که بارِ دگر در کنارِ هم
 سرشارِ از محبّتِ هم، افتخارِ هم
 مالِ همیم و مالکِ هم، اعتبارِ هم
 ما غمگسارِ یکدِ گریم و قرارِ هم
 ما پاسدارِ یکدِ گریم و جوارِ هم
 هم راز و هم زبانِ هم و هم قطارِ هم
 گفتیم به کد خدا، که من و تو چکاره ایم؟

جمعیم، بیقرارِ هم و دوست دارِ هم
 همچون ستاره، گردِ هم و در مدارِ هم
 روحِ همیم و جانِ هم و جانِ نثارِ هم
 یارِ همیم و خادم و خدمتگزارِ هم
 دلدارِ هم، وقارِ هم و یادگارِ هم
 استادِ هم، ادیبِ هم، آموزگارِ هم
 گفتا که چشم بر در و چشم انتظارِ هم...

آسارا

بهمن ایزدیین

دو رکعت نماز میان مسجدک، آی بگوتی!
 رفتن و آمدن چلچله ها، آی بگوتی!
 گر که محتاج نباشی به غذا، آی بگوتی!
 چه قشنگ است، میان آسارا، آی بگوتی!
 بهر این بنده، خبر از آسارا، آی بگوتی!
 دیزی او گوشت، مثال یه دوا، آی بگوتی!

اول صبح چه خوبست هوا، آی بگوتی!
 کوچ سرما و نسیم خنک باد بهار
 فصل گل، چهچه بلبل خوش و شرشر او
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک، لت سرک
 کاش یک روز، غرابی ز محبت آرد
 جگری باشد و نان و نمک و دوغی و او

تکیه سپهسالار

بهمن ایزدیین

بر خان ملک خدری، مهمان همی رسد
 از جان درود به سپهسالار همی رسد
 دل خسته ای به تمنا همی رسد
 کشتی شکسته ای بر کوه گین همی رسد
 آواره ای گذشته ز گلچال همی رسد
 سرگشته ای ز کوه و پلی گل همی رسد
 درمانده ای غریب و پریشان همی رسد
 نالان و دل شکسته به دمال همی رسد
 آمال، مانده ولی درد به درمان همی رسد

تکیه، برای تو مهمان فراوان همی رسد
 از من سلام بر تو و اون اوچکون تو
 آغوش باز کن که به زرین دره همی
 از سهمگین تلاطم دریای زندگی
 بر او گلو بنه سر شوریدهء مرا
 نازم بگش که بر تو نیازم فتاده است
 از قیل و قال شهر گریزان، ز جیر سرو
 ویران دلی، تکیه ز آلام روزگار
 تکیه، تو عقدهء دل را گشاده ای

رؤیای من بهمن ایزدیین

باز کردم روزنی، در سقف افکارِ شما
رو سپیدم من، به بیداریِ وجدانِ شما
دیده ام در غیرتِ زن ها و مردانِ شما
تا که من پیدا نمودم، گوهرِ جانِ شما
آتشی در سینه دارم، از نیاکانِ شما
گوهرِ لعلِ کرج، در بینِ ایرانِ شما
گرد این جبلِ المّین و حقِ نگهدارِ شما
ای جوانانِ کرج، جان من و جانِ شما

ریختم طرحی نوین، اندر گُلستانِ شما
همچو شمعِ روشنی، سوزم برای انجمن
می رسد روزی که زنجیرِ غلامی بشکند
زخم ها خورده، درونِ زندگی، اندیشه ام
می نمیرد، این اصالت، با خیانت ها، ولی
ریشه دارد این اصالت در دل اعصار و خاک
جمع گردید و پراکنده نگردید ای یلان
آرزوی من بُود، تحقیقِ رؤیایِ شما

...

عبدالوهاب امیر بهمن ایزدیین

چکامه ای در مدح سردار بزرگ کرج، فرماندهء محبوب ناو تیپ فرات لشکر ۱۰ سیدالشهداء، یادگار دفاع مقدس، شهید زنده، ابر مرد استان البرز جناب آقای حاج عبدالوهاب امیر

گتِ دلِ دریایی، تو امیرِ دلِ مایی
بماندی یمِ تنهایی! فرمانده ام کجایی؟
من و این دلِ نیمیلا! تو خودِ غرورِ مایی
بگشا گره زِ کارم، تو گره گشای مایی
ببرم به سویِ یارم، تو امیرِ عشقِ مایی
تویی اعتبارِ البرز، تو خودِ عزتِ مایی
به کرج رسان سلامی، تو امیرِ دلِ مایی
به امیدِ رویِ تو، مانده که ماهِ بدرِ مایی

سردارِ در سکوتی، عبدالوهابِ مایی
نه مانده غمِ گساری! نه مانده آشنایی!
نه فرات و ناوتیپی! نه زِ یالِ ها نشانی!
نه نمازِ ما قبول و نه دعایِ ما اجابت!
به هزار راهِ بشی یم، همه چاه دبا و حسرت
چه برم بجز خجالت؟ تو اگر نمی پسندی!
نه نمازِ من قبول و نه دعایِ من دعا شد
دلِ بهمنِ ایزدیین، ز عمیقِ چاهِ ظلمت

غیرت

بهمن ایزدیین

باید نخست، کاوهء خود جستجو کنند
تا حل مشکلات به نیروی او کنند
صدبار اگر به ظاهر وی رنگ و رو کنند
مردان هماره تکیهء خود را به او کنند
اینک بیاورید که زن‌ها رفو کنند
تا لگه‌های ننگ شما شستشو کنند
هر ملتی به راحتی و عیش، خو کند

کرجی یال‌ها که فرّ کیان آرزو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگ‌تر
ایوان پی شکسته مرمت نمیشود
آزادگی به تفکر باز تو بسته است
شد پاره پردهء عجب از غیرت شما
نوحی دگر بیاید و طوفان دیگری
قانون خلقت است که باید شود دلیل

گرم رضانی

بهمن ایزدیین

گویی، ندا تو از دل اعصار میزنی
آوای نوش، بر دل تب دار میزنی

گرم، بخوان، که از دلم آواز میزنی
با حنجره ات، ای رضانی، چه میکنی؟!

اخوانیه تقدیم به استاد مهدی حشمدار

بهمن ایزدیین

ای مهدی ما، شاهد بیدار، حشمدار
ای رفته سوی نقطهء پرگار، حشمدار
استاد ادب، معنی اشعار، حشمدار
بنواختی از مهر، دل تار، حشمدار
تو مرکز ما، نقطهء پرگار، حشمدار
ماچون ننه گوهر ز تو امید به دیدار، حشمدار

ای مرغ سحر، شاعر هشیار، حشمدار
پروانه صفت پر زده و اوج گرفتی
از مادر گیتی چو تو فرزند نزاید
در مجلس انس تو شیبی جام گرفتیم
ما دور تو چون دایره هستیم در این شب
آرام گرفت مشتی حسن در دل شعرت

کرج

بهمن ایزدیین

"کرج" خاکِ منّه، جایِ گذار و گشت هم داره
 کرج، تنها که زورآباد و فردیس و حصارک نیست
 علاوه بر زیارتگاه ها و مسجد و آرامگاههایش
 کرج، تنها لر و ترک و بلوچ و اصفهانی نیست
 اگر دیروز، میدانِ کرج بود و ویان و جاده و برغان
 نمای سنگیِ رومی اگر باب است در اینجا
 مهاجر گر فراوان داره این خاکِ کرم، اما
 خروجی را مخوان راه خلاص، آزاد راهی نیست
 غمّم بود این که مردم هشتِ شان باشد گرو، اما
 چو شد نیکیِ بومیِ بیش، سوراخِ دعا را رند پیدا کرد
 بگو از قول ما با رند، بحثِ آفتابه نیست
 بین؛ ما هم بلد هستیم بازی را و می دانیم
 نشد ارشاد با ترفند، این یالِ خراباتی
 فقط یک ابرِ تیره در شبِ "البرز" می فهمه
 به ظاهر چهره ای زیبا، در ایرانشهر ما بینی

مهاجر از کویر لوت و طوس و رشت هم داره
 قلعه چنّدار و ورده، تازه تهران دشت هم داره
 کرج کَلّی تفرّجگاهِ شیک و مَشْت هم داره
 مهاجر از اراک و ساوه و سردشت هم داره
 کنون آق تپه و افغان و خرمدشت هم داره
 تمدن، نه هزاران ساله اندر خشت هم داره
 اصیل و بومی با ریشه، بیج کوه و کوه دشت هم داره
 ندامتگاه و زندان، بندِ گوهردشت هم داره
 به حبس افتادم و دیدم که زیر هشت هم داره
 که وقتی می چکد این قدر، لابد نشت هم داره
 که آمارِ بلانسبتِ فلان، وارونگیِ تشت هم داره
 که بازی رفت اگر داره، یقین بر گشت هم داره
 لذا از نوع ارشادی، در اینجا گشت هم داره
 که بغضِ "کوه" را گاهی سکوت دشت هم داره
 به باطنِ بنگری، صدچهره های پست هم داره

خوارس استاد محمد گودرزی

همه خرسند و خوشحالند و اینجا وادی دین است
خوارس است و به هر دردی هوایش محض تسکین است
که این آبادی ما بهتر از صد چین و ماچین است
بین این معجزه از معجزات یزدان پاک است
چو گودرزی برای مطلب احسنت، مسکین است
الا دکتر بین قلیمان چشمه، نمادین است
چو اقوام کشاورزند و دایم کارشان این است
دعا کردی نخشکد چشمه ها و کارم آمین است

جمع مؤمنین جمع است و اینجا شارع دین است
خدا بینند و ایزدیین و با تقوا و آئین ند
خداوندا بلا را دور دار از موطن ایزد
ندارد آب و صد ها سال، سبز و شاد آباد است
تو بهمین تایپ کردی مطلبی، احسنت، عالی
من آنجا عشق را دیدم، خدا بود و محبت ها
کشاورزی در این ده، رونق دیرینه‌ای دارد
نوشتی تخت الیسن، تنگ زرگرا و بندی بیخ

زخم دل استاد محمد گودرزی

هوا رَج نی، دگان سرده، سُماور داغ؟ دایی جان
چراغِ خانه خُموشه، دلم غمگینه! دایی جان
نگا میگرد، شاید یه خودی باشه! دیاریش نی
نمونده برّه تو گلّه، تُمامش گرگ! دایی جان
کجا بشین رفیقان، قحطی یارون! دایی جان
خبر داری؟ کرجی تو کرج هُو گرده! دایی جان
سر میراثمان بین غریبه کلی دعوا گرده! دایی جان
پریشو دیدمش، موهاش سفید شد، پیره! دایی جان
توکل کن، بیو میدان، دم لَج نی یه! دایی جان

عمو بهمین، گُجه دَبوی؟ دُماعت چاق؟ دایی جان
زمستون، دلم خوش نی، سرم سنگین! دایی جان
غریبه حاکم اینجه، خودی! عین خیالش نی
کرج شهر غریبونه، دیار هَجِر! دایی جان
اُو روخانه خشک، قحطی بارون! دایی جان
عمو بهمین، بمان، تازه سر شو گرده! دایی جان
عمو بهمین، بنیش، زخمم سرش وا گرده! دایی جان
کی بود؟ میگوت: پایستین، تا جوانین، دیره! دایی جان
عمو بهمین، یه کاری کن، هوا رَج نی یه! دایی جان

گل سرخی

استاد محمد گودرزی

بزن نی که دل تنگ آوازتم
 بزن نی که دل شوره آخر بشه
 بزن نی حسن ساز تو خسته کن
 بزن تا دلم خوب راضی بشه

حسن جون، حسن جون، حسن

بیار از صدای نی ت اشک ها
 بیاد تو، جاده چالوس تم
 حسن این ترانه سزای تو بود
 حسن پاشو، بیدارشو گوش کن
 که شعرم شده قسمت خنده هات
 گل سرخی و سرخ و بی کینه ای
 الا یال البرز، از واریان
 هنرمندی و خوب نی میزنی

به یاد تو و خنده و سازتم
 غم و غصه از تو دلم در بشه
 در غربت و غصه رو بسته کن
 بزن رسم مهمون نوازی بشه

که پُر شه سراسر همه مشک ها
 همیشه کنار تو پابوس تم
 یه تقدیمی از دل ، برای تو بود
 غم و غصه رو تو فراموش کن
 نگا دور و بر ، خیل شرمنده هات
 برا من رفیقی و تو سینه ای
 ز نسل یلان، زاده آریان
 به خرداد دل رنگ دی میزنی

ننه جان

استاد محمد گودرزی

پیاده میشی به دروان ز آدران یادته؟
 یه ماچک میگرد، میگوت دیمت قربان یادته؟
 اسماعیل جان، قیمه و ته دیگ و قرقان یادته؟
 گت آقام همش دسش دبه چوپوق دان یاته؟
 هی میگوت بیم فادات، قدته قربان یادته؟
 صبح تشک پهن بو تو افٹو، دم ایوان یادته؟
 غروب جمعه سرش دعوا سر جان یادته؟
 من و میثم، تو و ابراهیم و ساسان یادته؟
 نهارا والک پلو، شو پنیر و نان یادته؟
 بوی نان تازه، صبح ز تندورستان یادته؟
 غروب پاتوقشان خانهء سلطان یادته؟
 تن او، گرد اوی حسن، ظل تبستان یادته؟
 چه تقاصی ز لب قاری قران، یادته؟
 شو های بلند و شو چرزه و مهمان، یادته؟
 خاک میخوردیم و سرگیجه و قسیان یادته؟
 قصه های ننه جان شیر علی مردان یادته؟
 غرور سواره کورو و میگردان یادته؟
 تابوت ننجانو من! چشمون گریان یادته؟
 ننه جان، تنها بیهشت ما رو تو دروان یادته؟

برف اون زمستونا، تش کله بندان یادته؟
 ننه جان میگوت بیامن منی یالان یادته؟
 عاشورا جمع میگردن همه تو دروان یادته؟
 عمو شربتم چی گردی؟ علیجان دایی چی شد؟
 ننه جان فرمه هامیدا دسمان یواشکی
 شو تبستان میسیم او یاری، میدان یادته؟
 وانت مهدی گودرزی، مینی بوس دایی جان
 دختران کوزه میهشتن سرشان دنبال او
 ننه جان صبح پامیستا دمیست نان یادته؟
 نان دستی ننه هامیدا من و میگوت بخور
 یاد مشدی آمنه، عمه نازی، فاطمه خانم
 عمو اسماعیل، دلم هوایی همون روزاس
 یاد تعزیه آقا، صدای مش اسماعیل
 هوای پاییزی و ولوزه تو جیرایی باغ
 جادهء خاکی دروان، پیچ تنگ لت سر
 سگ آلوچه از اون مله میوردن یادته؟
 پیاده جادهء بالائی و من و دمپائی پا
 چقدر دیر برسم؟ تندور نجان خوموشه!
 همه چی خیالی بو، هوایی بو، زودی گذشت

اخوانیه خطاب به ذبیح اله زرنندی (خُدمین)
استاد مرحوم محمود ابوالحسنی (فقیر)

تو دشتهء بلند و قُل اسفندیار من
که شعر مثل تو بگوَتَن هستِ کار من
هر وخت گردی به شعر حریفِ قمار من
یادت اگه بیا به دلِ شوره زارِ من
یادی کنی اگر تو ز شوهای تار من
خوش می گذره مثال باهار روزگار من
روشن میشه دو چشم پر از انتظار من
روراست بیلِ بگم که تویی افتخار من

ای خلدمین رفیق عزیز، ای برارِ من
هر وخت بُزِ بکوفتِ واسَتِ خرمنِ ، بدان
لیلاج و پیر دیر خودتی می نازم بهت
مثل باهارِ دشته میشه دشتِ لاله زار
بهتر بیلِ بگم میشه روشن مثال روز
ناغافلی، اگر تو رِ بِنَم من ای رفیق
مردانگی کنی اگه یک شو بیای کلاک
تنها نه قوم و خویش «فقیری» تو خُلدمین

خیال پرست

استاد مرحوم محمود ابوالحسنی (فقیر)

ز حیلہ بازی این خلق قیل و قال پرست
به چهره خال تو، خلقی شدند خال پرست
عجب نه، گر که زلیخا شود جمال پرست
زمانه هست به کام دل خیال پرست
بدا به عاشق ناپخته ی وصال پرست
مزن تو طعنه اگر، گشته ام ملال پرست
خوش آن کسی که چو گل، می شود زلال پرست
مرا چه کار باین، مردمان مال پرست

کنم کناره من اهلِ حالِ، حال پرست
شده چو دانه ی اسپند، خار چشم حسود
به کشوری که خریدار یوسفند همه
قدیم گفته بود وصف عیش، نصف العیش
ز وصل، سوز دل عاشقان شود خاموش
میان من و غم الفتی بود ز نخست
رهین منت اشکم، برای صافی روح
بود چو روز و شبم، حالت غنی و «فقیر»

برای سنگ مزار

استاد مرحوم محمود ابوالحسنی (فقیر)

ای که ستادی به مزارم کنون
 هست بدان، زال فلک حیلہ باز
 من چو تو یک روز جوان بوده ام
 برق صفت، مهلت من شد تمام
 عمر تلف بیهده کردن خطاست
 وقت جوانی، به عبادت گرای
 موقع پیری، همه عابد شوند
 چون که جوان راه عبادت گرفت
 عمر تلف شد به هوا و هوس
 هرچه کنم یاد، جوانی خویش
 در دل خاکند بسی همچو من
 تا به در از، عالم فانی نشد
 عمر تو در دار جهان، یک دم است
 روز ازل بود بهشتم مکان
 از عمل خویش ندارم امید
 هست امیدم به شفاعت همه
 موی سیاهم به رهش، شد سفید
 با شدم امید، نجاتم دهد
 شافعم ار، شاه شهیدان شود
 گر که براند زدرم شاه دین
 را ندَم از خویش چو مولای من

دان که جهان هست فسان و فسون
 عمر تو طی می شود اندر مجاز
 بی خبر از مکر جهان بوده ام
 عاقبتم گشت بدینجا مقام
 عاقبت کار همه، مثل ماست
 تا شود از کار تو راضی، خدای
 چاره ندارند که زاهد شوند
 از دو جهان، گوی سعادت گرفت
 نیست کنون یاور من هیچ کس
 می شود از غصّه، روانم پریش
 بی خبر از باغ و بهار و چمن
 کس خبر از، راز نهانی نشد
 عمر ابد، حصّه ی این عالم است
 آدمم افکنند در این خاکدان
 بار گناهم بزند من مزید
 خاصه به گلگون کفن فاطمه (س)
 نوکرم و دارم از آن شه امید
 باغ جهان را، به براتم دهد
 کار حسابم، دگر آسان شود
 وای به حال من و روز پسین
 وای من و وای من و وای من

استقبال محمد علی بهمنی
استاد مرحوم محمود ابوالحسنی (فقیر)

گردیم به بال سخن از قید غم آزاد
سنجش نتوان کرد به ارقام و به اعداد
کای انجمن آرای کرج، خانه ات آباد
باشد به دهان و سخن «گلشن» استاد
کز روح بزرگش رسد هر لحظه ام امداد
کای طفل دبستان سخن دست مریزاد
هم تابع استادم و هم طالب ارشاد
«آن سیب که از شاخه به دامن من افتاد»

جمعیم و به شعر است دل غمزده مان شاد
شعری که به شعرا برسد پایه ی قدرش
جوشد ز بیان و قلم و فکر من این شعر
چون طفل دبستان همه ی هوش و حواسم
پیر غزلم، صائب شاداب ضمیر است
شعرم بود آن سان که بگویند اساتید
من چون به مفاهیم سخن سخت «فقیرم»
گشت آن غزل بهمنیم زینت دفتر

تلنگر

استاد امیر اسکندری (دلدار)

واسانِ همینه که دچار طوفان گردیه
 دلیلش همینه که کوشگکه ایران گردیه
 یالِ یاسوج و طبس پنداری سلطان گردیه
 هر دگه دوجه میشی، آغسته افغان گردیه
 کاری رِ باهاش مینن طفلی گریزان گردیه
 برخی آندین شرورن، کافر مسلمان گردیه
 خاک و کوه و سبزه دی انگاری لاجان گردیه
 ساقی تریاک و بنگش همچو کرمان گردیه
 زود فراموشت مینه، دچار نسیان گردیه
 دیم "دلدار" کبود و دیدهء گریان گردیه

کرج، امر و طعمهء غریب و زندان گردیه
 جای بومی، غریبا رو مسند قدرت درن
 ترک و کرد و لر و رشتی همه آقایی مینن
 یالِ دُروان بگوتش، کرج مزار شریف شده
 یالِ بومی اگر یه روز بخا کاندید کرده
 هر سوراخ سومبه میشی، پر از غریب و ناخودبست
 هر دهاتی که میشی، ریشه دروردن به خدا
 هر کسی قهر که مینه، بدوو میا سمت کرج
 اگر یه یک نفری ز بومی کاره ای کرده
 سخنِ شکوه فراوان دارم اما بی خیال

درد دل

استاد امیر اسکندری (دلدار)

یا که در چنگ و اسیر مردم ایران شود
 هر غریبی غیر بومی مالک جولان شود
 آن یکی از ره رسد همچو شه و سلطان شود
 یال بومی هاج و واج و دائما حیران شود
 چشم بر بست و گناش قسمت نسیان شود
 تا که صد لهجه بماند اشک چو باران شود
 نام ننگ بر ما بماند شهر ما زندان شود
 تا دوباره شهر من چون سبزه و ریحان شود
 بس دعا دارم چنین اوضاع را پایان شود

میشود آیا کرج بی صاحب و سامان شود
 در سکوتی غم زده یال کرج این شعر گفت
 میشود آیا درون خاک خود بی کس شوید
 میشود آیا غریبان صاحب پست و مقام
 میشود آیا ز بومی های پست و خود فروش
 میشود آیا زبان مادری آهسته گفت
 میشود آیا بزه کاران هر قوم دگر
 ای عمو بهم بدن فردای البرز دست توست
 ای کرج یالان بخوان شعر کج دلدار را

کرج

استاد امیر اسکندری (دلدار)

آدرس و نشان هادم تا بدانی کجه دره
 هیبت و صولت او بر همه مردم آشناست
 وسیه، سر جوب زیبا ر مبینی تو ای خوار
 خوش سخن تر ز زرنندی یال بیلقان کجه یه
 خدا قسمت کنه بدی ین درخت خوار
 نام آبادی زیبا و قشنگش گُندره
 خدایار خان مالکش بو به خدا رنج بکشی
 نوک کوه یه برج داره صد سال دیگه بمانه
 گمانم وینه باشه همچین جماعت نداره
 چون عرب گک نداره نوجان گردی ای خوارم
 چقده صفا داره پندیر و نان جو غسل
 واسن همینه که نام قدیم سنگان دبو
 توی گودی جا داره بعضی چالان صدا مینه
 اون کسی قلّه میشو از این دهات قدم بگیت
 چشمه سارانی داره همه ازش او میگیتن
 هر کی بشو بدیه هیچ جار دیگه نمیخواست
 دکهء پاسبانی اول آدران دره
 خانه و آبادی و بومی کرجی دره
 اونکه اونجه ساکنه هیچی ز الله نمیخا
 جای دیگه ای بشن، دهات بماندش زیر او
 سیبی که مورود داره، هیچ جای دنیا نداره
 به خدا هر جا بشی صفای جاده نداره
 شاعری دروان داره از تبار گودرزی اند
 هر چه زیبایی دنیا به خدا کلها دره
 گو جاده ری زمینی گو روخانه دره
 شهزاده ابراهیم و غار خنک چه جائیه

میخوام آمو و اسانت بگم کرج کجه دره
 در و دروازه البرز یه کلاک با صفاست
 پار به جاده بیهشتای یه حصار مینی برار
 تونل و رد که گردی ده زرنندی اونجه یه
 یه کهن درخت دره داخل سرودار برار
 هلو و گلابی و انگور و سیس محشره
 نمرک بیخ کوه پورا دره، ای کرجی
 ده پورکان و نگو عینهو گلشن میمانه
 گو روخانه میشی روستای کوشگکی دره
 قدیم آسیاب دبو داخل نوگان برارم
 خور که خورشید میزنه بالا ز کوه این محل
 ده سیجان قدیم میان سنگلاخها دبو
 هر که پهنه سار بشو چاران و رویتش مینه
 سر زیارت کنار گور آب و شاه دژ جا بگیت
 کهنه روستایی دره قدیم بهش جی میگوتن
 گور آب و ابهرک و ارنکه دی آخر جاست
 آدران نزدیک آتشگاه آدران دره
 قبل سد بندی خوزنکلای زیبایی دره
 اگه واریان میشی قایق و زورقی میخا
 کوشک بالا و رزکان بشی ین به زیر او
 مزرعه ونش داره مورود با صفا داره
 پل خواب داره کرج، ورزن و نُشتر و داره
 کلوان و دروان و گته ده با هم همسایه اند
 کلها و بستان داره، آيگان و آيندر داره
 دور سیرا او دره زمینای سرسبز دره
 تکیه سپه سالار و آسارا دنیائیه

کیاسر دره کنارش دوخانه‌واری دره
 خطر سیل فراوان داره لاینز به خدا
 ده شهرستانکم قباد ساسانی بساخت
 سرک و شیلانک و گسیل چه جای با صفاست
 شهزاده حسن میان ده حسنکدر دره
 گاجره دبو قدیم معدن سنگ زغالی
 یه وارنگه رود دره پر از گیاه و سبزه است
 غار یخ مُراد میان ده کهنه ده دره
 آخرش آزادبر و نقطهء سرمای کرج
 اگه "دلدار" دهاتی ر ز قلم بَنگِستیه

همه‌جا همسایهء دَرده با صفا دره
 کل لانه بساختی یَن قشنگی داره به خدا
 معبد و آتشکده با چند بنا اوشان بساخت
 گرماب و سرخ دره و میدانک، همچو طلاست
 اوج زیبایی به فالیز و نساء و کوشگ دره
 دیزینی داره پر از اسکی بازای تهرانی
 گچسری دره که تاج سر معدن گچ است
 مثل یخچال میمانه هر کی که یخچال نداره
 وَاَلک و لُرچک و اَشکارچَرهء کل کرج
 تو بدان عمدی نبو نوک قلم بشکستیه

البرز
سینا ایزدیین

از این اقلیم ، ایران غرق یک رنگیست، سرتاسر
به این خاک پر از لاله ، به این فرهنگ مینازیم
جهان هم حسرت همبستگی ما رو خواهد خورد
همه در سایه ی رهبر ، ز هر نیرنگ آگاهیم
من و تو اهل البرزیم ، لبالب شور و جان بر کف

از البرز ، آفتاب بر خاک ایران گشته پهناور
به یاد بیستون ، ما هم از البرز عشق میسازیم
شمالی و جنوبی و لر و ترک و بلوچ و کرد
در این ایران کوچک ، ما همه یاریم و همراهیم
به وقت حملهء دشمن ، همه فهمیده وار در صف

بومی با اصالت
استاد سید محمد میر غیائی

منشور عدالت و صداقت هستید
دارای شمیم پاک و رحمت هستید
ما حامی بومی با اصالت هستیم

احسن به شما که مهد غیرت هستید
در عین بزرگی و جلال و عزت
در دامن البرز، همه، هم آهنگ

یقین
استاد سید محمد میر غیائی

جایی که یقین هست، دگر شک بی جاست
جایی که خودی هست، غریبه بی جاست

در عالم تصدیق، تصور بی جاست
ما جمله براین عقیده پا بر جاییم،

رضا

استاد قاسم تیرگر

گر قبولم بکند عشقِ رفاقت دارم
 به گدائیِ درش هر شبه عادت دارم
 ز بزرگیِ رضا شوقِ ضمانت دارم
 خواهش از درگه اربابِ کرامت دارم
 من ز حجّ و حرّمش خواهش و حاجت دارم
 من به عطرِ حرّمش حسّ قرابت دارم
 سفر از کلّ عزیزان به نیابت دارم
 کاش امضا بنماید که لیاقت دارم

به ولی نعمتِ خود عرض ارادت دارم
 سفر صفر شب و بال و پری بشکسته
 گرگ‌هائی که زیادند و منم درمانده
 راضی‌ام نیم‌نگاهی ز کرم بنماید
 مشهدِ حضرتِ ارباب، خدائی حجّ است
 بوی خوبی ز فضایِ حرّمش می‌آید
 هر که جا ماند و نیامد به سفر گوش‌گُند
 نامهء نو کریم را به رضا بنوشتم

یادت باشه

شعری زیبا از جناب آقای جهانگیر حیدری (اویزری)

چند کلام از قدیمان	از آن زمان و دوران
فکر رزق حلال بی‌ین	نان سنگکِ یادت باشه
هر جا میخوای سفر مینی	به غرب و شرق نظر مینی
با طیاره راحت تره	خر سوارکِ یادت باشه
استخر که شنو میشی	با ماشین نو میشی
دوای درد همینه	حمام تونکِ یادت باشه
خوب گاز میدی راه میشی	از صد تابالا میشی
میدانم خوب کیف داره	گاه کول بار خیزکِ یادت باشه
کافه میشی اُرد میدی	چلو کباب فُرد میدی
حلال جانت باشه	گورس دمکِ یادت باشه
هر وقت نوار مینگنی	مغزت کار مینگنی
حواست پرت نگرده	دار کُتانکِ یادت باشه
چقدر خوبه چراغ برق	ایوان خانه و مُدبَق
نباید اسراف کردن	چراغ موشکِ یادت باشه
گاز سوز شهری داری	پرسی یا نفتی داری
غذا که حاضر مینی	گَوَن گولکِ یادت باشه
فرش عالی داری	حساب جاری داری
سر نماز دعا کن	اُشکار پوستکِ یادت باشه
خانه رِ خوب رنگِ مینی	اطرافشِ سِنِگِ مینی
کی میگو این کار بده	گل چال همبانکِ یادت باشه
دخترکان با هوش	چشمه میشن کوزه دوش
از اونجا اُو میارن	اُو خونکِ یادت باشه
شیرِ اُو وا مینی	از دور تماشا مینی
تاکی بگم شیر دوند	جهانگیرکِ یادت باشه

ورزن

مینو سلیمانیان واریانی

بود روستای ورزن بس چه زیبا
 بین چه جلوه هائی داره اینجا
 میان کوه ودشت گل لانه کرده
 بنفشه با شقایق هم نشین است
 بود لاله عروس دشت ورزن
 بنوش یک جرعه از آب گورا
 ز حال مردمانش گویم حالا
 همه زحمتکش اند و سرفرازند
 بود پشت و پناه ورزنی ها
 بیا یکدم تو از بهر تماشا
 بود کار خداوند تعالی
 که ورزن را کنون گلخانه کرده
 تمام دشت ورزن اینچنین است
 بیا بنشین کنار چشمهء من
 تو شاکر باش بین لطف خدا را
 همه ساده دل ومهمان نوازند
 که زادهء امام چهارم اینجا
 روم تا من ببوسم بارگاهش

که باشیم ما همیشه در پناهش

یاد

امیر حق پرست

ای کرج تا یاد آن دوران کنم
 گاه یاد خور و سیجان گاه یاد تالیان
 تو نپرس از واریان همچون نگین آسمان
 وینه همچون یک نگینی هست در روی زمین
 آسیاب برجی چو آید بر زبان مردمان
 حرف آسارا بیاما این وسط ای نازنین
 آنکه در این نیمه شب یادش پی دروان کند
 اشک از دیده چو باران در کنم
 گاه یاد کندر و هم یاد آن برغان کنم
 یاد مصباح و کلاک و سرهه و یاران کنم
 یاد آن رودش و آن ماهی خال قرمز کنم
 جوب مردآباد و یاد آن خیابانها کنم
 یاد تابلو ها کنار جاده چالوس را کنم
 آن جواد است، که با او یادی از دروان کنم

ننه گوهر
استاد مهدی حشمدار

گذشته های همیشه، همیشه های هنوز
چه روزهای قشنگی، که یادگاری ماند
کنار پنجره، بی تاب، می نشستم من!
ننه! تبلور صد آسمان خدا، یکجا
چه بی ملال، نگاهش به بی کران ها بود
نگاه من هوس دیدن عمو را داشت
سوار بر خر مثنی حسن، به سمت شمال
هزار مرد سواره، سپاه پشت سرم
چه فاتحانه و پیروز می رسم، آری
بگو به من، که ننه هان چه چیز میخواهی؟
بگو! که من به خطابی به جمع لشکریان
برای چشم تو حاضر کنم، هم اکنون، زن!
اگر نشد خر مثنی حسن، نمیازم
خری که از همهء اسبها قشنگتر است
من و خر و تپش این نبرد جانفرسا
برادرم که چو شیر ژیان به وقت نبرد
نشسته پیش ننه چای میخورد با نان
شب و چراغ و غذایی به والک آلوده
و خواب میبرد آرام، قصه گو را، خواب...
به سوی خانه روانم، به کوچه های سیاه
هنوز اسب نبردم کنار دیوار است
سماورت چه شده مادرم، چرا سرد است
کجاست نان و پنیرت، بگو کجا رفته؟
بیا که غصه مرا میکشد، کجا هستی؟
آهای مادر بی تابمان کجا رفته؟

در اوج عمق خیالی، به انتظار و به سوز
که کودک شاعر، به بیقراری ماند
کنار پنجره، آرام، مونسم یک زن
ننه حقیقت توحید، یک زن تنها
ننه، حقیقت یک عشق در زمان ها بود
عمو که نه، هر بی تاب هرزه خو را داشت
سوار مرکب رستم، به شهر دور خیال
و صد هزار پیاده، به احترام خرم
ننه به عمه چنین گفت: تازه نان داری؟
که صد هزار رسیدند بهر خونخواهی
که نه ز خیل ملائک، فرشته ها، پریان
الا که روشنی چشم من ز تو روشن!
به چوب نازک زنگوله دار می سازم
و از تمام خران که شنیده ای تو، سر است
خوش است گر چه دراز است، چون شب یلدا
هزار مرد بکشت از سپاه خصمی زرد
به ختم جنگ بزن صور بر سپهداران
همیشه فصل بهاران غذا چنین بوده...
دو چشم خستهء من خیره خیره تا مهتاب
چه دور میکنم راه در فراق ماه
ولی دگر دلم از خصم زرد بیزار است
خودم رسیده ام، آری! سپاه یک مرد است
مگر نه منتظرم میشدی تو هر هفته؟
تویی که دست خودت را همیشه می بستی؟
غریبه رد شد و فریاد زد، خدا!!! رفته؟

تقدیم به روح ننه گوهر حشمدار